احوال جلال بخاری

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله
مطری و شیخ ابو اسحاق گازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری
الی غیر ذلک من العلماء و المشایخ و بسبب سیاحت دنیا و کثرت اساتذه و شیوخ
معروف شدند بمخدوم جهانیان جهان گشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته
و جز آن و شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
میگویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی که در دهلی است آورده
ایشان است لیکن روایتی از سنت صحیحه نزد محدثین ثابت نشده که درخور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی چسپیده باشد
اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکس اند در اثبات
این قسم بجد اند و الله اعلم وفات سید جلال الدین دهم ذیحجه سنه هفتصد و هشتاد
و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد
و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات دهلی بود
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان بود و سید عبد الله لاولد مرد و
اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سند و هند است و
اگرچه ولادت ایشان در اوچه ملتان بود اما مشهور به بخاری هستند نسبت باصل
وطن و این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از انجا برخاسته که امیر المومنین بود در علم حدیث اگرچه وی عجمی الاصل

وایشان عربی المحتد هستند فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است

وجه سی و چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهلسنت است وبخدمت چهار صد ولی رسیده واز هار کمالات ومقامات بدست عرفان و ایقان چیده و نبذی از مناقب فاخره ومدائح زاهره و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبالت او از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی وکتائب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و فواتح حسین بن معین الدین میبذی وسمط مجید شیخ احمد قشاشی و رسالۀ انتباه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب غیران واضح وظاهرست حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب مودة القربی که فاضل رشید آنرا از ان کتب شمرده که اهلسنت آنرا در مناقب اهلبیت علیهم السلام تصنیف کرده اند و باین وسیله ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام ثابت کرده ومباهات بر آن نموده میفرماید المودة الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و علیا من نور واحد و فیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا و علی نورا

ص ۳۸

یدی الله مطیعاً یسبّح الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله آدم رکب ذالک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم انا و علی من شجرة واحدة والنّاس من اشجار شتی وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی و علیّا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها والحسن والحسین اثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلّق بها نجی ومن زاغ عنها هوی عن ابی ذر رض قال انّی سمعت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم یقول انّ الله تعالی ایّد هذا الدین بعلیّ وانّه منّی وانا منه وفیه انزل افمن کان علی بیّنة من ربّه الآیه عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم خلقت انا و علی من نور واحد فهذا العارف الربّانیّ والمحقق الصمدانیّ صاحب الفضل الشعشعانی والنبل النورانیّ علی الهمدانیّ الذی هو من مشایخ اجازة والد المخاطب العثمانی المروانی الحافظ الشافی لفضائل الوصیّ الحقّانی علیه الاف سلام منزل السبع المثانی قد جهد جهداً لا یشوبه فتور فی اثبات حدیث النور فجعل هفوات المنکرین کالرّماد واظهر کونها من اسمج التعصّب وافحش العناد **وجه سی و پنجم** آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی ست و نسخه آن که از نسخه

روایت نمودن سید علی همدانی حدیث نور را در مسند و روضة الفردوس

عتیقه منقول است پیش فقیر موجود گفته الباب الثالث عشر فیها روی عن
سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و نیز در این مسطور است
وعنه ای عن سلمان قال قال علیه السلام کنت انا وعلی بین
یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان
یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی
صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء
انا وجزء علی و در اینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه روضة الفردوس
کرده مناسب مینماید که عظمت و جلالت احادیث مذکوره در آن واضح شود وهو هذا

ذکر کتاب روضة الفردوس و بیان عظمت و جلالت روایات آن

یقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی
بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه ووفقه لشکر نعمه لما
طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة
المحققین وحجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابی
المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه
سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور الفرائد کنزا من کنوز
اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة مخزونا فی حدائق
فصول بدقائق الآثار المصطفویة ومع کثرة فوائده وشموله

عظمت جلالت مرتبت کتاب روضة الفردوس

حتى كادت تنطفي انواره وتندرس آثاره لما فيه من التطويل والزيادات وقصور الرغبات وانخفاض الطلبات واعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب والسنّة واشتغالهم بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحكايات ولولا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر وزمان بمشيّة ربّ العزّة يحولون حول حمى السنّة ويذبّون عن جناب قدسه شوائب زيغ اهل البدعة لقال من يشاء ما شاء فجزى الله أئمة هذا العلم عنّا وعن المسلمين خيرًا فقد عنتني بواعث خواطري الى استخراج لبابه واستحصار ابوابه تسهيلًا لضبط الالفاظ وتيسيرًا لادراك الحفاظ فاستخرجت من قعر تيّار البحر اشرف جواهرها وجنيت من اغصان رياضها انفس ازاهرها وسمّيت كتابي روضة الفردوس مبوبة على عشرين بابا لكل باب منها نوع برواية صحيحة لا غير انتهى كلام الهمداني في خطبة الفردوس

ازین کلام سید علی همدانی نص صریحست در آنکه فردوس دیلمی بحریست از بحور فوائد و کنزیست از کنوز لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و آثار مصطفویه کتابیست کثیر الفائده عمیم العائده و مصنّفان آن از کسانی بوده که حفظ و حمایت سنّت شریف میکرده و شوائب زیغ اهل بدع را مندفع میساخت و بجهت جد و سعی ایشان قال من یشاء ما شاء گشته و جود بر نگرفت پس کدام عاقل تجویز توانکرد که در چنین تصنیف خبری مندرج باشد که اهل سنت بر وضع و کذب آن اجماع دارند و نیز سید علی همدانی این احادیث منتخب خویش را

از اشرف جواهر و انفس نفایس و اهم آن کتاب گفته پس آیا اشرف جواهر و انفس نفایس و اهم مهمین موضوعات رامی نامد و بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب میفرماید و لعل ذلک لا یوضی به جاهل فضلا عن فاضل **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواق ست در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس تدیرها ٭ هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد و بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق حیدر اصفیا فرموده که انا و انت ابوا هذه الامة اشارت بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که لوامع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیری از اهل بیت

احتجاج سید علی همدانی بحدیث نور در مشارب الاذواق

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه
وهو منی که در حق جناب امیر المومنین علیه السلام وارد است ذکر کرده چنانچه
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
والکرامة جلال الدین احمد الخجندی یقال فلان منی وانا منه
ویراد بیان غایة الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین وقد یجیء
من بمعنی البدل رضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة ای بدل
الآخرة انا منه وهو منی ای انا بدله وهو بدلی ای کل منهما
قائم مقامه الا فیما استثناه الدلیل و یجوز ان یکون المعنی هو منی
فی الکمال وانا منه اظهر ما ارید من الخیر والکمال والاکمال ومن یجیء
بمعنی فی ماذا خلقوا من الارض ای هو فی امری وانا فی امره ومن
یجیء بمعنی الباء ای انا افعل به ما ارید وانا منه وهو بی ای فنی
بی وبقی بی و یجوز ان یکون المراد بقوله صلی الله علیه وعلی آله
وبارک وسلم انا منه وهو منی ما قیل انه ورد فی الحدیث انا وعلی
من نور واحد ای کل منا منا منه الآخر مضی کلامه فهذا جلال الدین
احمد عارفهم الجلیل وحبرهم النبیل قد هنک ستر التلمیع
والتسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف وجوز تفسیر حدیث
انا منه وهو منی بهذا الشرف المنیف فطاح الانکار والابطال وظهر
انه لو بنشأ الا من الانهماک فی الخرقة والمحال والاستهتار بالغوایة
والاحتیال فی جلالت و امامت شیخ جلال الدین خجندی بر چند از شیخ عبارت

ذکر جلال الدین احمد خجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه و هو منی

مدائح جلال خجندی

کمال مدح وثنای جلال خجندی از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد

توضیح الدلائل وضح است لکن از دیگر عبارات آن کمال علو مرتبت وسمو منزلت و عظمت قدر و سناء فخر او ظاهر ست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامة منبع الکشف و العرفان و الکرامة جامع علمی المعقول و المنقول المشهود له بالصدّیقیة العظمی من اهل الیقین و الوصول جلال الملة و الشریعة و الصّدق و الطریقة و الحق و الحقیقة و الدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس روحه فی بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الآثار الصّدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنه وقد ورد فی بعض الآثار اطلاق الصّدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه و ما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع و الطرائق و الحقائق جلال الملة و الدین احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه و انا له کل مقام سنی قد نشأ یعنی علیاً کرم الله تعالی وجهه و ربی فی حجر النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم من الصغر الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویة بن ثعلبة قال قام رجل الی ابی ذر رضی الله عنه و هو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا اباذر الا تخبرنی باحب الناس الیک فانی عرفت ان احب الناس الیک احبهم الی رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم قال ای و رب الکعبة احبهم الی احبهم الی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و بارک و سلم هو ذاک الشیخ و اشار الی علی کرم الله وجهه رواه الطبری و قال اخرجه الملاء

وسیرته قال الشیخ العارف اسوة ذوی المعارف جلال الدین احمد الخجندی
قدس الله سره بعد روایة عائشة ومعاویة وابی ذر رضی الله عنهم
کما سبق وهذه الاثار عاضدة حدیث الطیر انه لا یکون احد احب الی
رسول الله تعالی علیه وعلی آله وبارک وسلم الا ان یکون ذلک احب
الی الله عز وجل و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی و الامام الرضی
جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی وقد ثبت انه صلی الله علیه وآله
وبارک وسلم امر بسد الابواب الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ و
از تصانیف همین جلال الدین خجندی است شرح قصیده برده که مشهور و معروف است
در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته ومن شروحه شرح الشیخ
جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی
(تعداد السنة غیر مذکور فی کشف الظنون ۱۲)
اکرمنا بدین الاسلام وهو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من
املائه فی الحرم النبوی و وجه بیست و هفتم آنکه این حدیث شریف را سید شهاب الدین
احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن محمد بن
علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وبارک وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی
من قبل ان یخلق الله سبحانه آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب
عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه

دمی ومن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وعن جابر رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم كان بعرفات وعلی كرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسك فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة روی الحدیث الاول الامام الصالحانی ابو حامد محمود بن محمد الذی سافر ورحل وادرك المشایخ وسمع واسمع وصنف فی كل فن روی عنه خلق كثیر وصحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام ومن فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ ابی بكر بن مردویه باسناده مسلسلاً مرفوعاً والحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی وروی الحدیث الثالث الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس رضی الله عنهما فهذا شهاب الدین العماد قد شمر عن ساق الجد والاجتهاد فی اثبات حدیث النور ونقله عن الشیوخ النقاد الذی شاع فضلهم فی الاغوار والانجاد فنسف علی وجوه الجاحدین الحائدین كدر الرماد واظهر كونهم هائمین فی سباسب الخزی والعناد ممتطین صهوة الخبط واللداد **وجه سی و نهم** آنكه ملك العلما شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر دولتابادی در هدایة السعدا که فی جلوة الشعرا که برای احقاق حق و ابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آنرا

رسالہ معتبر و معتمد دانمودہ و مرکب باقوال سلف و مقبول اراء خلف در بیان
ہدایت سعدا و جلوہ شعرا و از شبہہ و اعتراض بعید و باعتقاد قریب دانستہ
چنانچہ فرمودہ اما بعد عرضہ میدارد بندہ درگاہ نبوی مولای بارگاہ
مصطفوی کہ این رسالہ معتبر و فضالہ مختصر مشتمل ست اندرون سبع مصائب
کتب لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کرہ الکافرون و از شبہہ و اعتراض
بعید و باعتقاد قریب باشد و مرکب ست باقوال سلف و مقبول
اراء خلف در بیان ہدایت سعدا کہ السعید من سعد فی
بطن امہ و جلوہ شعرا کہ حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان
برزبان ہر مصلی در قعدہ اخیرہ ہر نماز فریضہ الی قیام قیامت
جاری میفرماید الجلوۃ الثانیۃ فیما اعز النبی صلی اللہ علیہ
وسلم لعلی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ باخ لیتی یعنی عمزادگان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بسیار بودند آنحضرت ایشان علی
ولی را برادر گفت زیراچہ محمد و علی از یک نور اند و این چنین
ہیچ یکی در بنی ہاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوہ سابعہ عشرہ
درین ہدایہ گفتہ شد و فی المصابیح والمشارق والخزانۃ الجلالیۃ
واللآلی قال صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انت منی و انا
منک ای انت من نوری و انا من نورک و فی التمہید فی
فضائل الصحابۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لعلی مرحبا باخی و ابن عمی و الذی خلقت انا و ہو من نور واحد

۱۹۰
صـ سـ
الہدایۃ التاسعۃ

اثبات ملک العلما دولت آبادی حدیث نور را و احتجاج بان

وجہ چہلم آنکہ نیز در ہدایۃ السعداء گفتہ سوال سیادت این پنجتن بحکم حدیث مشہور ثابت است یا نہ جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت ست وانکار حدیث کفر و کافر است اثبات سیادت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فی اللہ ر و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن السلمی عن جعفر الصادق رض فی تفسیر یٰس اراد بہ یا سید و فی الحدیث المتواتر یا سید ولد آدم فی سیادۃ علی کرم اللہ وجہہ و آن بوجوہ است اول آنکہ بحدیث مشہور وهو یا علی انا سید المرسلین وانت سید المسلمین من کنت مولاہ فعلی مولاہ یا علی انا سید ولد آدم وانت سید ولد ہاشم و فی الصحائف قالت عائشۃ کنت جالسۃ عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ اتی علی فقال ہذا سید العرب فقالت قلت بابی انت وامی لست سید العرب فقال انا سید العالمین وهو سید العرب و این حدیث متواتر و مشہور است پس کسے کہ گوید علی سید نیست و مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ علی سید ست پس او مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب رسول اللہ کفر دوم آنکہ علی از نور محمد ست و ہم نور محمد سید ست سوم آنکہ علی از شجرہ محمد ست ان اللہ خلقنی وعلیا من شجرۃ واحدۃ و ہم شجرہ محمد سید ست فہذا ملک العلماء الجہبذ الناقل، الحائز لنفائس المحامد فی اثبات ہذا الحدیث الشریف کالحجر الجاحد منکس راس کل مجادل جاحد

صفحہ ۲۰۴ ۳۳

اثبات ملک العلما اتحاد نور جناب امیر المومنین علیہ السلام با نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فاصم ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع الذی هو جماع
الاثم وادراج الریاح ووضح حق الاتضاح انه بهت صراح وقوف بواح
لا یطور به الا من مد النفس فی تنفیق الضلال الوضاح وشهاب الدین
دولتابادی عالم مشهور و معروفست بغرر صفات سنیه موصوف و اکابر اعیان
بذکر محامد علیه او مشغوف شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین رساله دارد مسمی بمناقب السادات در انجا داد عقیدت و محبت
باهلبیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه سعادت و موجب نجات وی
در آخرت آن خواهد بود ان شاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند
که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل میگفتند از اکابر وقت بود و لیکن
جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود غالبا قاضی را با وی در بعضی محافل
سلوک در تقدیم و تاخیر مجلس نزاعی شده بود در اول قائل شد بافضلیت عالم
و تقدیم او بر علوی عامی بعد از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درینباب
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما مشخص و متیقن است و علویت شما مشکوک
پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین را این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و
در مناقب سادات و فضلیت ایشان رساله نوشت و از انچه گذشته بود اعتذار
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بخواب دید که او را بمعنی تنبیه میفرماید و بر استرضای سید اجمل او را تحریص
مینماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم

مدح ملک العلما دولتابادی در رساله مناقب
از اخبار الاخیار تصنیف شیخ عبدالحق

وغلام علی آزاد بلگرامی در سبحۃ المرجان گفتہ مولانا القاضی شہاب الدین بن
شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی نور اللہ ضریحہ ولد القاضی
بدولتاباد دھلی وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدھلوی ومولانا
خواجگی الدھلوی وھو من تلامذۃ مولانا معین الدین العمرانی رحمہم اللہ
تعالی وفاق اقرانہ وسبق اخوانہ وکان القاضی عبد المقتدر یقول فی
حقہ یاتینی من الطلبۃ من جلدہ علم ولحمہ علم وعظمہ علم ولما
توجہ الموکب التیموری الی الھند وخرج مولانا خواجگی قبل وصولہ
الی دھلی منھا الی کالپی خرج القاضی شہاب الدین صحبۃ استاذہ الی
کالپی فاقام مولانا خواجگی بکالپی وذھب القاضی الی دار الخیر جونفور
فاغتنم السلطان ابراھیم الشرقی والی جونفور ورودہ ونضر سقاہ اللہ
بسحائب الاحسان فی رودہ وعظمہ بین الکبراء ولقبہ ملک العلماء
فزین القاضی مسند الافادۃ وفاق البرجیس فی افاضۃ السعادۃ والف
کتبا سارت بھا رکبان العرب والعجم واذکی سرجا اھدی من النار الموقدۃ
علی العلم منھا البحر المواج تفسیر القران العظیم بالفارسیۃ والحواشی
علی کافیۃ النحو وھی اشھر تصانیفہ والارشاد وھو متن فی النحو
التزم فیہ تمثیل المسئلۃ فی ضمن تعریفھا وبدیع المیزان وھو متن
فی فن البلاغۃ بعبارات مسجعۃ وشرح البزدوی فی اصول الفقہ
الی بحث الامر وشرح بسیط علی قصیدۃ بانت سعاد ورسالۃ فی تقسیم
العلوم بالعبارۃ الفارسیۃ ومناقب السادات بنزاکۃ العبارۃ وغیرھا

توفي لخمس بقين من رجب المرجب سنة تسع واربعين وثمانمائة ودفن
بجونفور في الجانب الجنوبي من مسجد سلطان ابراهيم الشرقي ومير غلام علي آزاد
در تسلية الفواد في قصائد آزاد بعد ذكر قاضي عبد المقتدر گفته ومن تلامذة
القاضي عبد المقتدر قدس سره ملك العلماء القاضي شهاب الدين
الدولتابادي طاب ثراه ورايت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره
وشهرة تصانيفه بين الانام فاقول القاضي شهاب الدين بن شمس الدين
بن عمر الزاولي الدولتابادي نور الله ضريحه ولد بدولتاباد دهلي
وتلمذ على مولانا خواجگي الدهلوي والقاضي عبد المقتدر رحمهما الله تعالى
وفاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر يقول في حقه
ياتيني من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما توجه الموكب
التيموري الى الهند خرج مولانا خواجگي قبل وصوله الى دهلي منه
الى كالبي وخرج القاضي شهاب الدين صحبة استاذه الى كالبي فاقام
مولانا خواجگي بكالبي وذهب القاضي الى دار الخير جونفور فاغتنم
السلطان ابراهيم الشرقي والي جونفور وروده ونضر سقاه الله
بسحائب الاحسان ورده وعظمه بين الكبراء ولقبه بملك العلماء
فزين القاضي مسند الافادة وفاق البرجيس في افاضة السعادة
والف كتبا سارت بها ركبان العرب والعجم واذكى سراجا اهدى
من النار الموقدة على العلم منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم
بالعبارة الفارسية والحواشي على كافية النحو وهي اشهر تصانيفه

ملك العلماء

محامد ملك العلماء از تسلية الفواد غلام علي آزاد بلگرامي

والارشاد وهو متن فی النحو التزم فیه تمثیل المسئلة فی ضمن تعبیرها
وبدیع المیزان وهو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوی
فی الاصول الی بحث الامر وشرح بسیط علی قصیدة بانت سعاد ورسالة
فی تقسیم العلوم بالعبارة الفارسیة ومناقب السادات بتاك العبارة
وغیرها توفی فی خمس بقین من رجب المرجب سنة ۸۴۹ تسع واربعین وثمانمائة
ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان ابراهیم الشرقی
رحمه الله تعالی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته القاضی
شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی ولد بدولتاباد دهلی
وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر ومولانا خواجگی الدهلوی وهو من
تلامذة مولانا معین الدین العمرانی وفاق اقرانه وسبق اخوانه
وکان استاذه القاضی یقول فی حقه اتانی من الطلبة من جلده
علم وعظمه علم ولما توجه موکب التیمور الی الهند خرج الشهاب فی صحبة
استاذه خواجگی الی کالپی فاقام هو بها وذهب الشهاب الی جونفور بلدة
من صوبة الهاباد وکانت دار الخلافة للسلاطین الشرقیة خرج
منها جمع من اهل العلم والشیخوخة فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی
قدمه ولقبه بملك العلماء وهو درس هناك والف وافاد وحرر
واجاد ومن مؤلفاته البحر المواج بالفارسیة والحواشی علی کافیة
النحو والارشاد متن فیه التزم تمثیل المسئلة فی ضمن تعبیرها وبدیع
المیزان فی البلاغة وشرح البزدوی فی اصول الفقه وشرح قصیدة

بانت سعاد و رسالة فی تقسیم العلوم و مناقب السادات و غیر ذلك
توفی فی سنه ۸۴۹ ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان
ابراهیم الشرقی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته ارشاد
فی النحو ایضا للشیخ ابی محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستویه
النحوی المتوفی سنة ۳۴۷ سبع واربعین و ثلثمائة وللشیخ الفاضل
شهاب الدین احمد بن شمس الدین بن عمر الهندی الدولتابادی شارح
الکافیه وهو متن لطیف تعمق فی تهذیبه کل التعمق وتانق فی
ترتیبه حق التانق اوله الحمد لله کما یحب ویرضی الخ وعلی متن الهندی
شرح ممزوج للفاضل العلامة ابی الفضل الخطیب الکازرونی المحشی
و ولی الله والد ماجد شاه صاحب در مقدمه سنیه فی الانتصار للفرقة السنیة
بعد ذکر دخول خواجه معین الدین چشتی در هند و انشعاب مشایخ چشتیه بشعب و حصول
ارتباط برای خود شان از هر سلسله شعبه گفته ونشأ فیهم امور ینکرها الفقهاء کصلوة
المعکوس ودوام الصیام والقیام ومنها الجهر بذکر الله تعالی فانه لا یجوز
عند علماء ما وراء النهر ومنها سماع الاغانی ولو مع بعض المعازف
ومنها غلوهم فی محبة شیوخهم حتی منهم من کان یسجد سجدة التحیة ومنها
اشارات تمیل الی الاتحاد والحلول تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ولهم
فی کل ذلك تاویلات ومباحثات لا یخفی علی من تتبع کتبهم فلم یزل
الفقهاء ینکرون علیهم اشد الانکار وهم لا یبالون بانکارهم ویرون
ان ما عندهم احسن مما عند هؤلاء فهی مما عندنا وانت تعلم

عندک راض والرای مختلف و مباحثات ملا ضیاء الدین السنامی مصنف کتاب نصاب الاحتساب الذی لم یسبق فی بابه الی مثله مع الشیخ نظام الدین الدهلوی و مناظرات القاضی شهاب الدین دولتابادی صاحب البحر المواج فی التفسیر الذی لم یسبق الی مثله فی بیان اعجاز القران من جهة الفصل والوصل والارشاد فی النحو الذی التزم فیه ان یعبر کل قاعدة بما یصلح مثالا لها وحاشیه الکافیه التی لا نظیر لها فی کثرة السوال والجواب مع الاستقامة وسلامة التقریر وبدیع البیان فی المعانی الذی نهج فیه منهجا لم یسلک قبله فی ترتیب القواعد وتنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهورة معروفة الخ وآنفا بترجمهٔ سبط ابن الجوزی شنیدی که فاضل رشید ملک العلماء دولتابادی را از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت وانموده و نیز در ایضاح لطافة المقال بعد عبارت علی حزین مشتمل بر ذکر اسامی جمعی از علما که در مناقب تصنیف کرده اند گفته و سوال اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضائل اهلبیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودة القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از جزری و فضائل اهلبیت از بزار و جواهر العقدین فی فضل اهلبیت النبی و شرف نهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت

مدائح ملک العلما

او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هرگاه جناب
بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مولفه در فضائل اهلبیت
اظهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر
علمای اهلسنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته اند خواهد
پرداخت و نیز فاضل رشید در عزة الراشدین بعد ذکر توجیه تشنیع ظاهری
در خصوص قول بطهارت خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معترض تحریر
اشبه است چرا که از توجیه ما لازم می آید که اکثر رؤسای علمای اهلسنت مثل امام احمد
بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین
بن عمر دولتابادی و غیرهم که از اکابر جهره کتاب و سنت بوده در خصوص قولی
متشیع باشند و هو مستکره جدا الخ و نیز رشید الدین خان در عزة الراشدین
گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهلسنت بایمان
یزید اظهر من الشمس و ابین من الامس است چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری
و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل
و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی
الخ و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثنا در مواضع بسیار بافادات ملک العلما
استناد و احتجاج نموده در ینجا اکتفا بر بعض عبارات کرده می آید قال فی ایضاح
لطافة المقال و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در مناقب
السادات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه را
که شب نخفته و اشتهی و بروز صائم بودی و بنیت زیارت محمد مصطفی صلی الله

تصریح فاضل رشید در عزة الراشدین باینکه ملک العلما از رؤسای علمای اهلسنت و اکابر جهره کتاب و سنت بوده

تصریح فاضل رشید در عزة الراشدین باینکه ملک العلما از اکابر اهلسنت که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند میباشد

علیه وسلم و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آنکه و فتوحات مجاور آن وادی و
خود جاروب نه دهی انتهی و نیز ناقلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین
السنامی میگوید علوی اگر فاسق ست و حبس حالش نیست نیز اکه شرف او اصلی و ذاتی
و بشرف مصطفی صلی الله علیه وسلم و ما بالذات لایزول الخ و نیز در ایضاح
لطافة المقال گفته و نیز ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در
رساله مناقب السادات فرموده روی ابن مسلم عن محمد در جمیع کارها او
رسول را برجود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلا عن التشریح للامام الرازی
میفرماید لایجوز للرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق العلوی الامی
و ابیه الامی لانه اساءة فی الدین انتهی و نیز میفرماید می آرند که خواجه
فرید الحق والدین گنجشکر رحمه الله را باستدعا می آمدندی فرمودی که بیک شرط
قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش
آرند انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن
عمر دولتابادی بابی برأسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات
عقد کرده پاره از ان منقول میشود میفرماید باب هشتم در بیان آنکه هیچکس از اولاد
رسول صلی الله علیه وسلم با صرار بر کفر نمیرد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلم
حکم مصطفی و اولاد وی با بنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلی که مصطفی صلی الله
علیه وسلم راست و هیچ مخلوق را نبود کفش کسی که مغز عرش باشد فرزندان وی را
فرزندان نوح چگونه قیاس توان آید و بعدان میفرماید الحدیث الاول فی الکشاف

نقل علمای اهلسنت از ملک العلما

روا ه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا بعد ان سفرنا
اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم با ایمان
خلف وجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرام است لانه اقصر
من القاصرة واگرچه مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر اینقدر روا
داریم در قول رسول صلی الله علیه وسلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که
در بشارت احتمال مبرا است وازین تاویل این آیه ان ابا بکر فی الجنة
ان جاء بالایمان وهذا باطل وحکم آنست که در حال نزع ایمان ازیشان
زائل نشود کذا حاصل التمهید وعبارت دستور القضاة لا یجوز زوال
الایمان عن الانبیاء والعشرة المبشرة واولاد الرسول وازواجه
صلی الله علیه وسلم واهل البدر والحدیبیة وامثالهم بعد ان
سفر بابد الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لا یجمع بینی وبین عدوی
فی محل واحد عبارت حدیث در باب باوی قیامت است واشارت
در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه وسلم ایشان با کافران در دوزخ
نیایند وچون جای کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشند چه گمان
تراست ابو طیب حجام از اشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم
که مضر بود بر عوام خوردن آن حرام از دوزخ بسبب مخالطه او باشد کسی که از خون جگر
و نور دو چشم و مخ و ساق محمد صلی الله علیه وسلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

و من گمان چنین برم که اگر قطرهٔ خون مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم در دوزخ اندازند
ہمہ آتش دوزخ بوستان شود انتہی صار دنا نقلہ و نیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ
و از انجملہ است آنچہ ملک العلما در رسالہ مناقب السادات میگوید الحدیث الاول
فی الکشاف الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا الا و من
مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا و من مات
علی حب آل محمد مات شہیدا الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی
الجنۃ کما یزف العروس الی بیت زوجہا الا و من مات علی حب آل محمد مات
علی السنۃ والجماعۃ الا و من مات علی حب آل محمد جعل اللہ قبرہ مزار
ملائکۃ الرحمۃ انتہی و نیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ و از انجملہ است آنچہ
ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی در رسالہ مناقب السادات میفرماید
کہ اگر کسی جمیع امور شرائع نبی را بتن معمول وارد و با ہانت علوی را علویک و یا موے
مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم را مویک گوید کافر گردد و نعوذ باللہ انتہی و نیز نقلا
عن مصابیح الدین میگوید اگر کسی علوی را با ہانت علویک گوید کافر شود و بعضی گویند
اگر علویک بتعظیم گوید کافر نشود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر در حالت
غضب گوید کافر شود و در رسالہ مولانا ضیاء الدین ہے میگوید علما فتوی داوہ اند
کہ اہانت و ایذای آل رسول صلی اللہ علیہ وسلم کفر است و کافری بیچ چیز در علویک
کفر بود و لاسیما در قتل و افضاح براولی کفر باشد انتہی و نیز در ایضاح لطافۃ المقال
گفتہ و ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی رحمہ اللہ در رسالہ مناقب
السادات در باب سیوم کہ برای لعن ملعون مسعود و مقصود نمودہ است میفرماید عداوت

حاشیہ: [illegible]

نقل علمای اهلسنت از ملک العلما

و و با نت حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم ست
که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر و لعنت کرده اند فتوی بر رخصت
لعن وی اولی باشد انتهی و چون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اهلسنت
بسیار لهذا روما للاختصار بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل بر جمله مجملی اختتام
کلام می نماید و میگوید که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در رساله
مناقب السادات میفرماید که تصفح کتب کردیم در منع لعن روایتی که بتصریح
از امامان مذهب اربعه و تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از
سلف کبار اقوال رسیده انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته
حال معادات اکثر ائمه اهلسنت و جماعت با مطرود معهود آنفا معلوم شده
و اگر سامع را ذوق سماع کلام دیگر از بعض علمای کبار اهلسنت که ذکر شان
آنفا گذشته و غیر شان باشد بشنود که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتاباد
در رساله بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمه کذاب از مکروهات
طبع سامعین گفته حیث قال و تعمیمها ای تعمیم الکراهة فی السمع یتناول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض و المستفحش و المستقذر و ان
النوع ذلک فی الاخرین من حیث ان صریحهما لم یستعمل فلا یکاد یمکن
جلا ان یلزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغضاء کمسیلمة و یزید
فی کلام البلغاء انتهی و فی حاشیته المتعلقة بقوله اسم البغیض فان
طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض کمسیلمة و یزید و ینبو عنه انتهی
و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن عمر

نص علمای اہلسنت
ملک العلما

دولتابادی در رسالہ مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مومن نزد اہلسنت
وجماعت فسق ست وقتل حسین علیہ السلام چگونہ کفر بود جواب از انکہ ایذا
واہانت حسین مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم سرایت میکند کما بیّنا من قبل
غیر مرۃ وایذا واہانت مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق کفرست واین
چنانچہ نصّا وذہنا وحسّا وعقلا ثابت کردیم انتہی پس اتجاہ طعن بر این قول
تا محمود ومذہب مردود برجمہور اہلسنت وجماعت ہوشربای اہل خبرست بالا
ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ سوم آنکہ مذہب غزالی در باب کبیرہ بودن
قتل امام شہید نزد علمای کبار اہلسنت بمرتبہ بی اعتبارست کہ آنرا بطریق
شبہہ ذکر کردہ دفع مینمایند چنانچہ آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عبد الحق
در رسالہ مناقب السادات از مولفات ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی
نقل آن گذشتہ ومذہب غزالی در باب ترحّم علی من کان رحمہ اللہ بغایت شاذ
ومتروک ومدسوس علیہ است وطعن بر فرقہ باقوالی کہ دران فرقہ بی اعتبار
وبغایت شاذ ومتروک ومدسوس علیہا باشد مطعون فیہم را اغوا نمودن ست
براینکہ آنہا بر طاعن بمثل ذات او پیش آیند ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ
قولہ والاعتذار باجماع اہل الکوفۃ علی مسلم غیر مسلم علی
مقرباتہم الخ اقول لا یحتاج الی التشبث بمثل ہذا الاعتذار لانّ
علماءنا الکبار صرّحوا بکون سیّدنا الحسین اماما والخروج علیہ
حراما وایضا صرّحوا بکون الملعون المعلوم خارجا علی الوالی الامام
متغلبا علی جنابہ العلی المقام کما قال الفاضل الکامل المرتضی الصفا

شہاب الدین عمر فی رسالۃ مناقب السادات ناقلا عن الشرح ان یزید
کان باغیا متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام فی الادیان
کلّها و یزید اللعین خرج علی الحسین بلا تاویل وقتلہ بالحرب انتہی
وایضا ذکر بعید ہذا ناقلا عن الشرح اوّل باغ فی الدنیا معاویۃ
وھو باغ ماوّل فلمّا قتل علی بن ابی طالب کانت الخلافۃ للحسن بن علی
ثم للحسین رضی اللہ عنہم وبغی فی عہد الحسین یزید بن معاویۃ
بغیا فتسلسل البغاۃ المتغلبۃ انتہی ما اردنا نقلہ وقال الشیخ
المحقق عبد الحق الدہلوی قدس سرہ فی رسالۃ تکمیل الایمان
بعد نقل قول من تفوہ بامامۃ الملعون فی ردہ ما حاصلہ ہذا
نعوذ باللہ من القول والاعتقاد بکونہ اماما مع وجود سیدنا
الحسین فی البین الی اخر ما نقلہ آنفا وایضا قال صاحب الصواعق
فی خاتمۃ کتابہ الی اخر ذکر الملعون المنافق ومات سنۃ اربع وستین
لکن عن ولد صالح شاب الی ان قال ومن صلاحہ الظاہر انہ
لما ولی العہد صعد المنبر وقال ان ہذہ الخلافۃ حبل اللہ وان
جدی نازع الامر اہلہ ومن ہو احق بہ منہ علی بن ابی طالب ورکب بکم
ما تعلمون حتی اتتہ منیتہ فصار فی قبرہ رہینا بذنوبہ ثم قلد ابی
الامر فکان ہو غیر اہل لہ ونازع ابن بنت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقصف عمرہ وانبتر عقبہ وصار فی قبرہ رہینا
بذنوبہ انتہی ولما صرح علماؤنا الکبار بکون سیدنا الحسین

اماما وکون الخروج علیه حراما وصرحوا بالنھی عن اعتقاد امامة
الملعون المنھمك فی الشناعة والشین مع وجود سیدنا الحسین
وجعلوا تشنیع ابنه الصالح النبیه رحمه الله علیه دون ابیه علی
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وکونه ابن قصیر العمر
رهینا بذنوبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه
الظاهر فحینئذ ای حاجة لنا الی تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشید در عزة الراشدین
گفته بلکه اکثری از علمای اهلسنت قائل بکفر و لعن آن بدبخت اند چنانکه کتب
متداوله ایشان بران دلالت دارد قال العلامه سعد الملة والدین
التفتازانی قدس سره فی شرح العقائد الحنفیة فی حق یزید فانه
کفر حین امر بقتل الحسین و ایضا گفته ونحن لا نتوقف فی شانه بل
فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی سائر اعوانه و ابن جوزی که از اکابر علمای
حدیث است درین باب رساله تالیف کرده و نام او رد علی المتعصب العنید
من منع ذم یزید نهاده و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در هدایة السعدا
مناقب السادات برای اثبات لعن آن شقی بابی علیحده ترتیب داده و از امام
احمد بن حنبل مشهور است که میفرمود قلت لابی ان قوما ینسبونا الی تولی
یزید فقال یا بنی هل یتولی یزید احد یومن بالله و رسوله فقلت فلم لا تلعن
من لعنه الله الی آخره و همچنین اقوال اکثر علمای کرام و عرفای عالی مقام
ناطق بر کفر و لعن آن بدبخت اند لیکن چونکه این مقام محل بیان آن نیست
لهذا بر اندکی از بسیار و یکی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزة الراشدین گفته

وملک العلما در رسالہ مناقب السادات از شرح نقل فرمودہ اوّل باغ فی الدنیا
معاویۃ وھو باغ ماول فلمّا قتل علیؓ کانت الخلافۃ للحسن بن
علیّ وبغی فی عھد الحسین یزید بن معاویۃ بغیا تغلبیًّا فتسلسل
البغاۃ المتغلبۃ وفاضل معاصر در ازالۃ الغین در ذکر لاعنین یزید گفتہ
وازانجملہ است ملک العلما شہاب الدّین عمر دولتابادی ونیز در ازالۃ الغین
گفتہ وملک العلما شہاب الدّین عمر در رسالہ مناقب السادات فرمودہ کہ اگر
کسی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچہ مصنّف عزۃ الراشدین
ہم نقل نمودہ **وجہ چہل ویکم** آنکہ این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نمودہ چنانچہ در کتاب تسدید القوس
فی مختصر مسند الفردوس کہ در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس باین
نہج نمودہ واختصرہ ای مسند الفردوس الشیخ شہاب الدّین احمد
بن علی بن حجر العسقلانی وسمّاہ تسدید القوس فی مختصر مسند
الفردوس ونسخۂ عتیقۂ آن در کتبخانۂ بعض فضلای حیدراباد موجود ست
در حرف الخا فرمودہ حدیث خلقت انا وعلیّ من نور واحد الحدیث
سلمان رضی اللہ عنہ ونیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفتہ حدیث
کنت انا وعلیّ نورا بین یدی اللہ الحدیث سلمان الفارسی رضی اللہ
عنہ فانظر رحمک اللہ وصانک عن اقتحام الخطر الی ھذا العلامۃ
الجلیل الخطر والجھبذ العظیم القدر المحدّق للبصر المصوّب
للنظر اساء ھم وقد وضعہ ابن حجر کیف اتفق الحجر فی فم من جحد وانکر

ذکر مولوی حیدر علی ملک العلما را در منتہی الکلام کہ لاعن یزید اند در ازالۃ الغین

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث نور در تسدید القوس

واقحم المتعصب الذی عبس وبسر فی قحمات السقر حیث ذکر الحدیث الشریف من طریقین عن خیر البشر صلی اللہ علیہ وآلہ ما سطع صبح وطلع قمر

وجہ چہل و دوم آنکہ احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت نمودہ چنانچہ در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب گفتہ وروی ای احمد ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند والمناقب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت انا وعلی نورا بین یدی اللہ عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعۃ عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک فیہ وجعل ذلک جزئین فجزء انا وجزء علی وزاد صاحب کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوۃ ولعلی الوصیۃ

فھذا الحافی صاحب التبر المذاب قد احفی فی اثبات الحق واظھار الصواب وافحم کل جاحد مرتاب واسکت بکت کل متعسف خابط لا یخاف یوم الحساب حیث روی الحدیث الشریف عن احمد ذلک الامام الکبیر واثبت انہ رواہ فی المناقب والمسند الشھیر وقد دریت فی مجلد حدیث الولایۃ من جلائل المناقب ونفائس المحامد لھذا المسند الخطیر علی لسان الائمۃ النحاریر ما یغنی الناقد البصیر ولا ینبئک مثل خبیر فلا یدفع الحق الغیر الخافی بعد تصریح الحافی الجافی ولا یکذب ھذا المشرع الصافی الا اللجوج العنود المنافی فلینسف اولیاء الجاحدین علی وسھم تراب الھامۃ والفیافی فقد ذرت تلمیعاتھم السوافی وضاقت علیھم الارض بما رحبت واعیتھم مسجحات القوافی **وجہ چہل و سوم** آنکہ

حدیث احمد بن محمد حافی حسینی حدیث نور را در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب

۱۲۱۷

ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی این حدیث شریف را روایت نمودہ
و بابی خاص برای اثبات امثالش معقود فرمودہ چنانچہ در کتاب الاکتفاء فی فضل
الاربعة الخلفاء گفتہ الباب الخامس فیما جاء من قول النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی علی انہ کنفسہ وانہ کراسہ من بدنہ وانہما
کانا نورین بین یدی اللہ تعالی قبل خلق ادم باربعة عشر الف عام
وقولہ لا یؤدی عنی الا انا او علی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کنت انا وعلی نورا
بین یدی اللہ تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق اللہ
آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجہ
الامام احمد فی المناقب نیز گفتہ وعنہ رضی اللہ عنہ ای عن علی
بن ابی طالب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا
وعلی من نور واحد نسبح اللہ علی ساق العرش من قبل ان یخلق ابونا
آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم علیہ السلام صرنا فی صلبہ
ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطہرات الارحام حتی صرنا فی صلب
عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد اللہ وصار
علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم
والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائہ فاللہ محمود وانا محمد واللہ
الاعلی وہذا علی اخرجہ ابن سبع الاندلسی فی کتابہ الشفاء فقد
الوصابی الجلیل الشرف والحسب فلا یتل المنکرین الصادقین عن الحق

روایت نمودن ابراہیم بن عبد اللہ الیمنی الشافعی حدیث نور را در کتاب الاکتفا

بانكر الوصف واتهمهم في ضنك الشجب والعطب وساق اليهم المنهمك والمكلم النصب
حيث روى الحديث الشريف من طريقين وعقد له ولا مثال له بابا متين
السبب فالعجب كل العجب ممن عاند وجحد واحل عليه الغضب وركب
للعدوان اخشن قتب **وجه چهل و چهارم** آنکه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن
عبد الرحمن الشيرازي النيسابوري المعروف بجمال الدين المحدث که از مشایخ
اجازه مخاطب عالی نبار است این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه
در اربعین خود که در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تالیف نموده میگوید
الحديث الاول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول كنت انا وعلي نورا بين يدي الله عز وجل من قبل ان يخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه
ولم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب
فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله وقسما في صلب ابي طالب فعلي مني
وانا منه فمن احبه فبحبي احبه ومن ابغضه فببغضي ابغضه وهذا
الحديث هو المشار اليه في البيت المتقدم ذكره في ديباجة الكتاب
اعني قوله هما ظهرا شخصين والنور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلمن
وسابق ازین در خطبه اربعین گفته اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة
الغر الميامين مؤتمن وصي امام المرسلين محمد علي امير المؤمنين ابو الحسن
هما ظهرا شخصين والنور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلمن فهذا
جمال الدين المحدث الكبير الذي هو من مشايخ اجازة المخاطب النحرير

روایت نمودن جمال الدین محدث حدیث نور را در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

قد هدم دار الكذب والتزوير وزعزع اركان التسويل والتغرير حيث
روى هذا الحديث الشريف الشهير واثبت به وامثاله فضل وصى
البشير النذير عليهما وآلهما الاف سلام الملك القدير ومخفى نماند كه از
خطبه اربعين جمال الدين محدث بكمال عظمت وجلالت احاديث آن ظاهر ميشود
ونيز ازان بتصريح تمام واضحست كه محدث مذكور اين احاديث اربعين را از كتب معتبره
واسفار معتمده جمع نموده چنانچه ميفرمايد الحمد لله شكرا لا شريك له
البرّ بالعبد الباقي بلا أمد نحمده على ما اسبغ علينا من نعمته
الباطنة والظاهرة ونشكره على ما اولانا وهدانا الى محبة
محمد المصطفى وآله وعترته الطيبة الطاهرة ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السلام
وجنات النعيم ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الذي ارشدنا
الى سواء السبيل والصراط المستقيم صلى الله عليه وآله وعترته
الائمة الهادين المهديين صلوة تامة شاملة وتحية عامة
كاملة دائمة الى يوم الدين وبعد فيقول العبد الفقير الى الله
الغني عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسيني
احسن الله احواله وحقق بجوده لعميم اماله هذه اربعون
حديثا في مناقب امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين
وراس الاولياء والصديقين ومبين مناهج الحق واليقين كاسر
الانصاب وهازم الاحزاب المتصدق في المحراب فارس ميدان

اعتماد و اعتبار اربعین جمال الدین محدث

الطعان والضراب المخصوص بكرامة الاخوة والانتخاب المنصوص
عليه بانه للدار الحكمة ومدينة العلم باب وبفضله واصطفائه
نزل الوحي ونطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين وابي تراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح ٭ وباب الله وانقطع الخطاب
المشرف بمزية من كنت مولاه فعلي مولاه المدعو بدعوة
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فكم كشف عن نبي الله صلى الله
عليه وسلم من شدة وبوسى حتى خصه بقوله انت مني بمنزلة
هرون من موسى وكم فرج عنه من غمة وكرب حتى انزل الله فيه قل
لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده شرفا ورفعة
ووفر حظه من اقسام العلى توفيرا وانما انزل الله فيه وفي ابنيه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
مظهر جسيمات المكارم ومظهر عميمات المنن الذي حبه وحب اولاده
العظام واحفاده الكرام من اوفى العدد واوقى الجنن اخو احمد
المختار صفوة هاشم ٭ ابو السادة الغر الميامين مؤتمن وصي امام
المرسلين محمد علي امير المومنين ابو الحسن هما ظهرا شخصين والنور
واحد بنص حديث النفس والنور فاعلمن هو الوزر المامون في كل خطة
وان لا نجينا ولايته فمن عليهم صلوة الله ما لاح كوكب ٭ وما هب
مراض النسيم على فنن وان كانت مناقبه كثيرة وفضائله جمة
غزيرة بحيث لا تعد ولا تحصى ولا تخل ولا تستقصى كما ورد

اعتماد و اعتبار احادیث اربعین جمال الدین محدث

عن ابن عباس مرفوعًا لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حسّاب
والانس کتّاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب وروی ان رجلا
قال لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی بن ابی طالب انی
لاحسبها ثلثة الاف قال او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب لکنی
اقتصرت منها علی اربعین حدیثا رومًا للاختصار ومراعاة
لما اشتهر من سید الابرار وسند الاخیار محمد المصطفی الرسول
المختار صلی الله علیه وآله وسلم ما ترادف اللیل والنهار وتعاقب
العشی والابکار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر
دینها بعثه الله تعالی فقیهًا عالمًا وفی روایة بعثه الله تعالی
یوم القیمة فی زمرة الفقهاء والعلماء وفی روایة کتب فی زمرة
العلماء وحشر فی زمرة الشهداء وفی روایة وکنت له یوم القیامة
شافعًا وشهیدًا وفی روایة قیل له ادخل من ای ابواب الجنة
شئت جمعتها من الکتب المعتبرة علی طریقة اهل البیت علیهم السلام
بالاشارة العالیة الصادرة من مصدر المکارم والمعالی مرجع
الافاضل والاعالی وموئل السادات والموالی جمعت لمن فی العلم
والفضل قد نشا وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اعنی حضرة
من خصه الله تعالی بالتاییدات القدسیة والکمالات الانسیة
وهو السید السند سید السادات والنقباء فی زمانه بین اهل الهمم
ملجأ الفضلاء والعلماء فی عصره وانه فی العرب والعجم کفیل مصالح

تصریح جمال الدین محدث در خطبهٔ اربعین باینکه ان را از کتب معتبره جمع نموده

الامم منبع الجود والسخاوة والكرم معدن الحلم والعلم والحكم
ومنبع مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم مرتضى ممالك الاسلام
ومقتدى طوائف الامم خلاصة نتائج الليالي والايام سلالة اعاظم
السادات والنقباء الكرام نقاوة اماجد العرفاء الاتقياء والاقوام
العظام مستخدم الامراء والحكام مستتبع الفضلاء والعلماء
الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الالطاف
ومورد الاعطاف والعنايات الالهية ٭ له في الاقاليم المناقب
طرّة :: وحضلة انوار الذكاء سوى السها :: وحسن فعال من كمال سيادة
وبرهان هذا واضح لاولي النهى :: الذي وجوده الشريف نعمة عظيمة
من الله علينا وجوده المنيف نور مبين فينا وارشاد اجداده
الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفينا المخصوص بالطاف مالك الملوك
يوم التلاق الامير الكبير ظهير الملة والدولة والدنيا عضد الدين شاه
عبد الباقي ٭ حديثه لاهل الفضل عقد مرصّع :: ولكنما المخدوم واسطة
العقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين دهرا طويلا واسبغ عليه نعمه
ظاهرة وباطنة دقيقا وجليلا وروّح ارواح اسلافه الماضين
وادام بالشرف والاقبال اعمار الباقين وخلد ظلاله على مفارق
المسلمين ابدا كما له الى يوم الدين وهذا دعاء لا يردّ لانه بصلاح
لاصناف البرية شامل ع ورحم الله عبدا قال آمينا **وجه چهل**
وپنجم آنکه شیخ بن علی بن محمد الجفری این حدیث شریف را حتما وجزما ثابت کرده

و بالقطع و الیقین آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت نموده
چنانچه در کنز البراهین الکسبیة و الاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات مشایخ
الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة گفته و قال صلی الله علیه و سلم
کنت انا و علی نورًا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء
انا و جزء علی انتهی نقلا عن نسخة مطبوعة رأیتها فی مکة المعظمة
فهذا الجعفر الحی من حجیر التحقیق و التنقید سهما صائبا یصمی کل
جاحد عنید حیث اثبت الحدیث الشریف المفید و اسمع المنکر
قوله تعالی و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید
فالحمد لله الموفق المسدد الحمید لفعال ما یرید حیث وضح الحق
السدید بافادة هذا العلامة المجید و النحریر المجید وجه چهل
و ششم آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی این حدیث شریف را بطرق متعدده
روایت نموده و جد و جهد و کد و کد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در
ریاض الفضائل فصلی خاص برای این حدیث شریف معقود ساخته و گفته
الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله
وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء
فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا و زاد ابو الحسن

روایت [illegible] حدیث نور در کنز البراهین بنسبت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم [illegible]

روایت محمد بن محمد واعظ الهروی حدیث نور را بطرق عدیده در ریاض الفضائل

المغازلی الشافعی فی المناقب وعن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة قد رواه ابو الحسن
المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة قوله وفی
علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة
کذلک کرم الله وجهه خاتم الخلافة وعنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم
ذلک النور جزئین جزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه الامام
احمد فی المناقب من الاکتفاء ونعم ما قال زبدة العرفاء الابرار الشیخ
فرید الدین العطار فی کتابه الهی نامه پیمبر گفته است ای نور دیده ۞ ز یک
نوریم هر دو آفریده ۞ علی چون با نبی آمد ز یک نور ۞ یکی باشند هر دو از دوئی دور
وعن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد فسبح الله تعالی علی صنق العرش قبل ان یخلق الله ابونا
آدم بالفی عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین
فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب فاختار فی

بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی اخرجه ابن سبع الاندلسی فی کتابه الشفاء من الاکتفاء قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلق الله نورا فجزاه فخلق العرش من جزء والکواکب من جزء وسدرة المنتهی من جزء وامسک جزء من تحت بطنان العرش حتی خلق آدم علیه السلام فاودعه الله جبهته وکان ینتقل ذلک من اب الی اب الی عبد المطلب ثم صار نصفین فنقل جزء الی عبد الله ونصفه الی ابی طالب فخلقت من جزء وانت من جزء فالانوار کلها من نوری ونورک من الفوائد الجلالیه للسید جلال الدین الیمنی فهذا الهروی الواعظ الصالح ابطل هریر کل نابح واظهر شناعة هراء کل متعصب قادح وفت فی عضد کل غمر جامح حیث اثبت هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة واضحة المنار ونص علی ان المغازلی رواه من صحاح الاخبار واستحسن غایة الاستحسان اشعار العطار المثبت حقا لهذا الحدیث الشریف عن النبی المعتام المختار صلی الله علیه وآله الاطهار فلم یبق بعد ذلک مجال ومساغ لانکار اهل الفریة والخسار فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من الخاطب الجلیل الفخار المستهتر غایة الاستهتار بالاطاط والاطفاء لانوار الاطیاب الاخیار صلوات الله وسلامه علیهم ما تتابع اللیل والنهار

وجہ چہل و ہفتم آنکہ احمد بن ابراہیم اینحدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ در کتاب جواہر النفائس علی ما نقل عنہ گفتہ روی سلمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعۃ الاف عام فلما خلق اللہ آدم رکب ذلک النور فی صلبہ ولم یزل فی شیٔ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد اللہ ففی عادت النبوۃ و فی علی الخلافۃ فہذا احمد بن ابراہیم العالم السائس قد روی ہذا الحدیث الشریف وعدہ من جواہر النفائس فاظہر قوفۃ کل حماطل مخاتل خانس و خرم اس فظائع الہواجس ورد شنائع الوساوس وجہ چہل و ہشتم آنکہ سید محمد بن سید جلال ماہ عالم اینحدیث شریف را در تذکرۃ الابرار حتما و جزما ثابت نمودہ و تصریح صریح ببودن اینحدیث از اخبار معتبرہ معتمدہ و آثار شہیرہ مستندہ فرمودہ چنانچہ در حال جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ ظاہر فرخندہ ماثرش مظہر اسرار سبحانی و باطن خجستہ مبانیش مہبط انوار ربانی بود و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نہار گنجایش پذیر نیست و شرفات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعدد بیان کمالات وی از احاطہ امکان بیرون نسبت رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلوم است و عظمت حسبش از کلمہ شریفہ انت اخی فی الدنیا والاخرۃ مفہوم و وفور دانش او از حدیث صحیح انا مدینۃ العلم و علی بابہا ظاہر و شمول وجود وی

روایت نمودن احمد بن ابراہیم در جواہر النفائس حدیث نور را

ذکر نمودن سید محمد بن سید جلال ماہ عالم حدیث نور را در تذکرۃ الابرار و تصریح ببودن آن خبر معتبر

از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار مستبین و اخبار فضیلتش از مضمون لمبارزة علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما هذا الحدیث الصحیح و جعل تلهیبات المسولین المنکرین طالبا للتعییر والتانیب والتقبیح فصیر کل جاحد مبهوتا مبهورا و ترک کل متعصب مدحورا مقهورا و اضاف بذکر هذا الحدیث من الفضائل المشرقة المنار الی النور نورا و افاد قلوب المومنین الموقنین فرحا و سرورا و وجدا و حبورا و قصم ظهور الذین کانوا قوما بورا

وجه چهل و نهم آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد نسبح الله علی مثنی العرش من قبل ان خلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب واختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم حدیث نور را در معارج العلی

بعد تحقیق انیق حدیثها و حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جناب امیر المومنین
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد ان شاء الله مذکور می شود گفته
ویؤید ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا
وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء
علی بن ابی طالب ویؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم یا علی
کنت مع الانبیاء سرا ومعی جهرا فهذا صدر العالم الحازم
والفهم النحریر الحائز لمحاسن المکارم لم یاخذه فی الصدع بالحق
لومة عاذل کاثر ولم یکترث ولم یحتفل باحد فی توهین
کل متعنت عاند فاثبت حدیث النور بابلغ الوضوح فی الظهور
وکسر ظهور ارباب البهت والزور وخطّی کل متعصب فرد وجعل
تزویقات المتهورین باسرهم کهباء منثورا و بهمین جا هم آنکه غلام علی آزاد
بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج و استدلال وارد کرده چنانچه در شجره طیبه
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم ورفع
شأنه بالاصطفاء والتکریم واودع فیه انوارا و فضائل وجعله
شعوبا وقبائل والصلوة والسلام علی حبیبه الذی فضله
علی الانبیاء والمرسلین وفضل اسبابه ونسبه فی الدنیا الی [illegible]
الی یوم [illegible] علی آله الذین هم [illegible] الوجهة [illegible] الکرامة

اما بعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهلبیت رسالت و ناقدان
جواهر و اهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام و ذریت
اشرف الانام شجره ایست از تخم لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین و میده در بساتین جعلناکم شعوبا و قبائل بالید و منطوق
لازم الوثوق تعلموا انسابکم لتصلوا ارحامکم برهانیست جلی و حجتیست
قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوحه برومند علی الخصوص
شجره مبارکه ریاض نبوی و فروع مثمره حدائق مرتضوی که اگر تخمی ازان
شجره بدست برد حوادث آواره وادی غربت شود و دران سرزمین
نشو و نمای بهم رساند از دیده ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه به پیوند
آن شجره خود را وانماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه
تمیز از هم جدا کرداند بناءً علی هذا محرر این نامه نامی سید غلام علی بن
سید محمد نوح حسینی واسطی بلگرامی خواست که نسب سادات کرام خطه بلگرام
صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جلوه گر سازد و معلوماتی
که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریران پردازد مخفی نماند که در ازمنه
ماضیه فاضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زاده حقیقی سید عبد النبی انساب سادات واسطی بلگرامی را بقلم آورده
و ایضاً علامه نحریر فهامه خبیر جدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید احمد
سبذی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلاف را از آنها فراگرفته
و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود بتنقیح رسانیده رساله

موجبی مفید برای کار آورده شجرہ طیبہ نام نہاد واللہ ولی التوفیق

وبیدہ ازمۃ التحقیق پیغمبر باید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان اللہ اصطفی من ولد ابراھیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانۃ

واصطفی من بنی کنانۃ قریشا واصطفی من قریش بنی ھاشم

واصطفانی من بنی ھاشم صححہ الترمذی ترجمہ گفت رسول

علیہ السلام بتحقیق کہ حق سبحانہ برگزیدہ است از فرزندان ابراہیم خلیل

اسماعیل را و برگزیدہ از فرزندان اسماعیل ذبیح بنی کنانہ را و برگزیدہ

از بنی کنانہ قریش را و برگزید از قریش بنی ہاشم را و برگزید مرا از بنی ہاشم

صحیح گفتہ است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی اللہ عنہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا وعلی من نور

واحد فسبح اللہ علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی

الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبہ ثم نقلنا من کرام الاصلاب

الی مطہرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا

نصفین فصیرنی فی صلب عبد اللہ وصار علی فی صلب ابی طالب

واختارنی بالنبوۃ واختار علیا بالشجاعۃ والعلم والفصاحۃ واشتق

لنا اسمامن اسمائہ فاللہ محمود وانا محمد واللہ الاعلی وھذا علی اخرجہ

ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفا ترجمہ مرویست از امیر المومنین علی

رضی اللہ عنہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیدا شدم من و علی

از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بر عرش پیش از آنکہ پیدا شود

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هرگاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمها تا آنکه شدم در صلب عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت عبد الله و گردانید علی را در پشت ابی طالب برگزید مرا به نبوت و برگزید علی را بشجاعت و علم و فصاحت و بر آورد از برای ما نامی از نامهای خود پس خدا محمود است و من محمدم و خدا اعلی است و این علی است اخراج کرد این حدیث را ابن سبع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد و هذا سحبان الهند المتخلص بآزاد الحائز من الشرف للطارف و التلاد و المورد من الفضل و العلم کل زاد و السائر جلالة خطره و نباهة قدره فی شاسعة البلاد و البالغ اقصی المراتب من الاعتبار و الاعتماد قد بالغ فی التحقیق و الانتقاد حیث روی الحدیث الشریف و ذکره فی مقام الاحتجاج و الاستناد و اورده فی معرض الاستدلال و الاستشهاد فبطل بحمد الله ساطح المهاد و مصلح العباد هو اجس المبطلین الانکاس الاوغاد و ظهر انهم ذهبوا عریضا فی التحامل و التعصب و العناد و ارتبکوا فی لجج البهت و افظع اللداد و فارقوا لقم السداد و رفضوا منهج الرشاد و من یضلل الله فما له من هاد و فضائل زاهره و مناقب باهره غلام علی آزاد مستغنی از اظهار و بیان است مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید غلام علی آزاد بن السید نوح الحسینی نسبا الواسطی حسبا البلگرامی مولدا و

فضائل و مفاخر غلام علی بلگرامی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر

مآثر غلام آزاد بلگرامی

منشأً والحنفي مذهباً الجشتي طريقة الملقب بحسّان الهند ذكر
لنفسه الشريفة ترجمة حافلة بالعربية والفارسية في غالب
كتبه وهذا خلاصتها ولد في الخامس والعشرين من صفر يوم الاحد
سنة ١١١٦ بمحروسة بلكرام واتمّ تحصيل الكتب الدرسية من البداية
الى النهاية على السيد طفيل محمد واخذ اللغة والسير وسند الحديث
المسلسل بالاولية وحديث الاسودين واجازة اكثر كتب الحديث
والشعر العربي والفارسي عن جده القريب من جهة الام السيد عبد الجليل
البلكرامي والعروض والقوافي عن خاله السيد محمد وبايع السيد لطف الله
البلكرامي المتوفي سنة ١١٤٣ ورحل الى البيت العتيق وفي ذلك قصّة
عريضة طويلة ذكرها في سبحة المرجان وتسلية الفؤاد وغيرهما
بعبارة احلى من العسل المصفّى ومرّ في هذه الرحلة على بلدة بهوپال
المحمية وقرأ بالمدينة المنورة صحيح البخاري على الشيخ محمد حياة السندي
واخذ عنه اجازة الصحاح الستّة وسائر مقرواته وصحب الشيخ
عبد الوهاب الطنطاوي المصري المتوفي سنة ١١٥٧ واخذ عنه
فوائد جمّة وعرض عليه مخلّصه آزاد فقال انت من عتقاء الله
تعالى فاستبشر بهذه الكلمة وارخ حجه بلفظ عمل اعظم ورحل الى
الطائف وزار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضي الله عنه
ثم رجع الى الهند وارّخ له لفظ سفر بخير والقى عصا التسيار باورنگ
اباد واقام في تكية الشاه مسافر الغجدواني المتوفي سنة ١٢٠٠ عند

شاہ محمود

غلام علی آزاد بلگرامی

شاه محمد المتوفى سنة ١١٦١ سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنگ خلف نواب نظام الملك آصفجاه
الموافقة فاحبّه حبّا شديدا ورفعه مكانا عليّا وكان
لايدعه في الظعن والاقامة حتى فاز برتبة الشهادة في سنة ١١٦٤
وكان يوما راكبا على الفيل وآزاد ايضا على فيل آخر فانشده
هو ناصر الاسلام سلطان الورى * ابقاه في العيش المخلّد ربّه *
حاز المناقب والمآثر كلّها * جبل الوقار حبيبنا ونجيبه * ولم ينظر
قط في مدح غنيّ بيتا الا هذين وكان نزيلا باورنگ آباد ثابتا
في مقام الفقر والفناء مجتمعا كالمركز في دائرة الانزواء ولما توفي
نظام الملك في سنة ١١٦١ وتولى نظام الدولة رياسة الدكن بالغ
في اختياره لمنصب من مناصب الامارة فابى ونفض الذيل عن
الهباء فقال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفة منه حلال والزيادة
عليها حرام وانشد عصابة اعطوا العارفين سلطنة * ان سلموني
لنفسي فهو منشوري * وله مصنفات جليلة ممتعة مقبولة منها ضوء
الدراري شرح صحيح البخاري الى آخر كتاب الزكوة وقفت عليه وذكرت
اوله في كتابي الحطة بذكر الصحاح الستة وتسلية الفؤاد وسبحة
المرجان وشفاء العليل في المواخذات على المتنبي وديوانه وغزلان
الهند وسند السعادة وسرو آزاد وخزانه عامره ويد بيضا
وروضة الاولياء ومآثر الكرام تاريخ بلگرام ورسائل أخر

مآثر غلام علی آزاد بلگرامی

ودیوانان و ما ظهر فی الهند قبله من یکون له دیوان عربی و من یکون له شعر عربی علی هذه الحالة و قد ینصاب القصیدة احد و عشرین بیتا الی احد و ثلثین و هی الدرجة الوسطی التی توجد الاسماع ولا تمل الطباع و جملة اشعاره فی الدواوین ثلثة الاف و ارسلها الی بعض الفضلاء بالمدینة المنورة فعرضها علی الروضة الخضراء و اوصلها الی داخل شباك القبة الغراء والامثلة المترشحة من قلمه فی کتاب سبحة المرجان زائدة علی ثلثین الف هذا آخر ما لخصته من کتابه المذکور و للدواوین السبعة بالعربیة تغزل فیها و اکثر من مدحه صلی الله علیه وسلم وهی موجودة عندی و له مظهر البرکات فی البحر الفارسی واللسان العربی علی وزن المثنوی اجاد فیه کل الاجادة و قد ذکرت ترجمته ایضا فی کتابی اتحاف النبلاء و اوردت طرفا صالحا من اشعاره الغراء و له ثلثة دیوان اخر غالبها مدح النبی صلی الله علیه وسلم ولا یعرف لاحد من علماء الهند من یکون له الشعر العربی بهذه الکثرة والمتانة و اعطی لقب حسان الهند من جهة الاستاذ و توفی فی سنه ۱۱۹۴ فی بلدة اورنک اباد و دفن بالموضع الذی یعرف بالروضة احله الله تعالی فی روضة الجنان و خصه بنعیم الروح والریحان و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته حسان الهند غلام علی بن السید نوح الحسینی نسبا والواسطی اصلا البلگرامی مولدا

مدائح غلام علی آزاد بلگرامی

و منشأ الحنفی مذهبا الجشتی طریقة المتخلص فی الفارسیة بآزاد ولادتش بیست و پنجم
صفر روز یکشنبه سنه ست عشرة و مائة و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام
تابع صوبه اوده از سرزمین پورب است نسب ایشان بزید شهید بن امام
زین العابدین میرسد در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورده
و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر طفیل محمد
بلگرامی مرتب گذرانیده و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل
بلگرامی جد امجد خود اخذ نموده و عروض و قوافی و غیره از خال خود میر سید
محمد حاصل کرده و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات از
شیخ محمد حیات سندی و سماعت بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و هرگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله
آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده
امیدوار بهاد ارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسین و مائة و الف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهی و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی
بعمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی باراده
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان
بلده از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان و آچ و بکهر دیده و چهار سال
از آنجا بنیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقایع نگاری
کرده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیر است و تاریخ معاودت سفر

از سماع

بخیر و از انجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ اباد ریختند نظام الدوله
رئیس حیدرآباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت دکن
نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهی میسر ست اختیار باید کرد
و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوق نمیتوانم شد
دنیا بنهر طالوت میماند غرفه ازان حلال ست زیاده حرام و این شعر خواند بیت
درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند ٭ غنیمت ست که ما را همین بما بخشند ٭ در خزانه
عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر
ایما فرموده اند بیت فاش میگویم و از گفته خود دلشادم ٭ بنده عشقم و از هر دو جهان
آزادم ٭ بنده عشق ترجمه غلام علی ست چه عشق عبارت از علی مرتضی ست
چنانکه شعرا در نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیارست از انجمله شرح صحیح
بخاری تا کتاب الزکوة بعبارت عربی ده هزار بیت و شمامة العنبر فیما ورد
فی الهند من سید البشر و تسلیة الفؤاد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات
فی حسن خاتمة السادات چار هزار بیت و روضة الاولیا در احوال مشایخ روضه
که مکانی ست قریب قلعه دولتاباد دکن ید بیضا تذکره شعرا بیست هزار بیت
ماثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعرا دوازده هزار بیت
سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت
دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظهر البرکات هفت دفتر در عربی مرآة الجمال
قصیده سی بیت در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سه هزار بیت
و شفاء العلیل فی اصلاحات کلام ابی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

مسمی بسبع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مردّف و مزدوج و ترجیع است
که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسماعت نرسیده
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسد در این دواوین در مدح
آنحضرت صلّی الله علیه وسلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچکی را
از شعرای مفلقین و فصحای متشدقین میسر نگشته و وی حسّان هند است تغزل
طوری خاص دارد که اصحاب فن آن را می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبویه را
از این دواوین سبعه چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی و عربی ابیاتی چند متفرق
بلا ترتیب انتخاب نموده در اینجا نوشته می آید الخ **و هرگاه** بتوفیقات باهره
و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحاریر حذّاق و اجلّه
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعاظم
حفاظ کبیر الشان و افاخم ایقاظ رفیع المکان و ارکان ناقدین والا مرتبت و
اساطین ممیزین راسخ المنزله هویدا و آشکار گردید حالا بگوش حق نیوش احادیث
عدیده که مؤید و موثر و مصدق و مسدد ثبت باید شنید و بضوء حق الی اقصی
الامد بمیزان اعتبار و استبصار باید سنجید پس **از انجمله است** حدیثی که دلالت
دارد بر آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

اسامی علمای ناقلین
حدیث شجره مؤید حدیث نور

الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الزرندی و سید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاہجی النوربخشی و حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی و عطاء اللہ بن فضل اللہ المعروف بجمال الدین المحدث و عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و شیخ بن محمد الجفری صاحب کنز البراہین و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم صاحب معارج العلی و نظام الدین احمد دہلوی و مولوی محمد مبین لکھنوی روایت نمودہ اند ابو عبد اللہ الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب التفسیر گفتہ اخبرنی الحسین بن علی التمیمی ثنا ابو العباس احمد بن محمد ثنا ھرون بن حاتم انبا عبد الرحمن بن ابی حماد حدثنی اسحق بن یوسف عن عبد اللہ بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ھذا حدیث صحیح الاسناد و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابو عبد اللہ محمد بن ابی نصر نا ابو زکریا ثنا عبد الرحمن بن احمد بن نصر الازدی الحافظ نا ابو محمد عبد الغنی بن سعید الازدی الحافظ ثنا یوسف بن القسم المیانجی عن علی بن العباس المقانعی عن محمد بن مروان عن ابراھیم بن الحکم عن ابیہ عن ابی مالک

حدیث شجرہ از مستدرک حاکم نیساپوری

حدیث شجرہ از کتاب المناقب ابن المغازلی

عن ابن

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا وعلی من شجرۃ
واحدۃ والناس من اشجار شتی دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس انا
وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی واخطب خوارزم در کتاب
المناقب گفتہ اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور شہردار بن شیرویہ بن
شہردار الدیلمی فیما کتب الی من همدان قال اخبرنا الرئیس عبدوس
بن عبد اللہ بن عبدوس الهمدانی بهمدان اجازۃ قال اخبرنا الشریف
ابو طالب الفضل بن محمد الجعفری باصبهان قال اخبرنی الحافظ ابو بکر
بن مردویہ اجازۃ قال حدثنا جدی قال حدثنا عبد اللہ بن اسحاق
البغوی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی العوام قال حدثنا ابی قال حدثنا
عمر بن عبد الغفار قال حدثنا محمد بن علی السلمی عن عبد اللہ بن محمد
بن عقیل عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و
علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی ومحمد بن یوسف بن محمود بن
الحسن الزرندی در نظم درر السمطین گفتہ قال جابر بن عبد اللہ سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ
واحدۃ ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفی الارض قطع متجاورات
حتی بلغ یسقی بماء واحد وسید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی
ترجیح الفضائل گفتہ عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ تعالی عنہ انہ سمع النبی
صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم یقول الناس من شجر شتی وانا
وانت یا علی من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

۱ حدیث شجرہ از فردوس الاخبار دیلمی

۲ حدیث شجرہ از کتاب المناقب اخطب خوارزم

۳ حدیث شجرہ از نظم درر السمطین زرندی

۴ حدیث شجرہ از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد

[illegible]

وعلی آله وبارك وسلم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء
واحد رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه ورواه ایضاً
الشیخ شمس الدین النوربخشی الذی شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی
در شرح گلشن راز گفته سه ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل
یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در
نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه وتعین کمالی ظهور
یافته بود تا زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که وقت استوا بود رسید و سایه
پنهان شد و چون آن خورشید از استوا درگذشت و به جانب انحطاط در مقابل هر شخصی
از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی وتشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره
در مقابل ومحاذی هر نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه
حضرت محمدی علیه وآله السلام درجات نبوت که بمشابه مشرق تصور نموده شد هیچ
نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی ادنی الناس بعیسی بن
مریم فانه لیس بینی وبینه نبی یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از
نبی مرسل ست واز جانب مغرب که جانب طرف ولایت تصور نموده شد سید اولیا
مرتضی علی گشت وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ان علیاً منی
وانا منه وهو ولی کل مومن وایضاً انا نقاتل علی تنزیل القرآن وعلی
یقاتل علی تاویل القرآن وایضاً قال علیه السلام لابی بکر کفی وکف علی
سواء فی العدل وایضاً قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم
فلیات الباب وقال ایضاً انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی

وایضاً قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزءاً واحداً وایضاً اوصی من امن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی الله وایضاً قال لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب و حسین میبذی در فواتح گفته جابر بن عبداللہ روایت کردہ کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس من شجرة شتی وانا وانت یا علی من شجرة واحدة و این آیہ خواند وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل و جلال الدین سیوطی در رسالہ القول الجلی فی فضائل علی گفتہ الحدیث الثالث عشر عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی اخرجه الدیلمی و ملا علی متقی در کنز العمال گفتہ انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی الدیلمی عن جابر و نیز در کنز العمال مذکور است یا علی الناس من شجرة شتی وانا وانت من شجرة واحدة لك عن جابر و ابراہیم بن عبداللہ الوصابی در کتاب الاکتفا گفتہ عن جابر رضی الله عنه قال انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و نیز در کتاب الاکتفا مذکور است، عنه ای عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشبهت خلقی وخلقی وانت من شجرتی التی انا منها

الا قرار

حدیث شجرہ از فواتح میبذی

۲ حدیث شجرہ از رسالہ قول جلی فی فضائل علی از سیوطی

۳ حدیث شجرہ از کنز العمال ملا علی متقی

۴ حدیث شجرہ از کتاب الاکتفا ابراہیم وصابی

اخرجه الخطيب في فضائل الصحابة وجمال الدين محدث در اربعين مناقب جناب
امير المومنين عليه السلام گفته الحديث الرابع عن جابر بن عبد الله الانصاري قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن ابي طالب الناس
من شجر شتى وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم
وفي الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسقى بماء واحد انتهى نقلا عن نسخة
عتيقة وعبد الرؤف مناوي در كنوز الحقائق گفته انا وعلي من شجرة واحدة
والناس من اشجار شتى فر اى اخرجه الديلمي في الفردوس وشيخ بن محمد
الجفري در كنز البراهين الكسبية والاسرار الوهبية الغيبية لسادات المشايخ
الطريقة العلوية الحسينية الشعيبية گفته وقال صلى الله عليه وسلم الناس
من شجرة شتى وانا وعلي من شجرة واحدة وميرزا محمد بن معتمد خان بدخشي
در مفتاح النجا گفته اخرج الطبراني في الاوسط عن جابر والديلمي عنه
وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الناس من شجر شتى وانا وعلي من شجرة واحدة ونيز ميرزا محمد در مفتاح النجا
گفته اخرج يعني ابن مردويه عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا علي الناس من شجر شتى
وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم وجنات
من اعناب وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ومحمد
صدر عالم در معارج العلى في مناقب المرتضى گفته اخرج الحاكم عن جابر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي الناس من شجر شتى وانا

۱ حدیث شجرہ از اربعین جمال الدین محدث

۲ حدیث شجرہ از کنوز الحقائق مناوی

۳ حدیث شجرہ از کنز البراہین جفری

الفصل الخامس من الباب الثالث في ذكر امير المومنين

حدیث شجرہ از مفتاح النجا بدخشی

الفصل الحادي عشر في الآيات النازلة في شانه من الباب الثالث في ذكر علي

حدیث شجرہ از معارج العلی صدر عالم

وانت من شجرة واحدة ونظام الدین دهلوی در تحفة المحبین گفته اخرج الحاکم وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را ای علی مردمان از درختهای مختلفه اند ومن وتو از یک درختیم وفی بعض الروایات خلقت انا وانت من طینة ابراهیم نبی وحیدر از یک آب وخاک اند دو روحانی تن از یکجان پاک اند ومولوی محمد حسین در کتاب وسیلة النجاة گفته اخرج الحاکم وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم فرمود رسول خدا علی مرتضی را ای علی مردمان از درختان مختلفه اند ومن وتو از یک درخت ایم

وازانجمله است حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش این است که خلق کرده شده جناب رسالتمآب از شجره که آنحضرت اصل آنست وجناب امیر المومنین علیه السلام فرع آن وحسنین علیهما السلام اغصان آن واین حدیث شریف را عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وسلیمان بن احمد الطبرانی وابونعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وعلی بن الحسن المعروف بابن عساکر ومحمد بن یوسف الکنجی وملک العلما شهاب الدین بن شمس الدین دولتابادی وسید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد در زوائد مسند والد خود گفته اخبرنا علی بن اسحق بن عیسی ونا عثمان بن عبد الله حدثنا

خاتمه در بیان فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ودیگر ائمه طاهرین ووجوب محبت شان

حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از زوائد مسند احمد از عبد الله بن احمد

عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر المکی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی النبی
صلی الله علیه وسلم الی علی وقال ادن منی یا علی فدنا علی منه
فقال ضع خمسك فی خمسی یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا وانت
من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا
کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوك لاکبهم الله تبارك
وتعالی علی وجوههم فی النار و ابو نعیم اصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل گفته
عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان بعرفات وعلی تجاهه فقال یا علی
ادن منی ضع خمسك فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة
انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن
منها ادخله الجنة و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام
خلقت انا وانت من شجرة الحدیث اخبرنا ابو نصر احمد بن موسی
بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابی الفرج احمد بن علی الحنوطی
القاضی نا عبد الحمید نا عبد الله بن محمد بن ناجیة نا عثمان بن عبد الله
القرشی بالبصرة نا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر واسمه محمد بن عبد الله
بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بینا رسول الله صلی الله علیه
وسلم ذات یوم بعرفات وعلی تجاهه اذ قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ادن منی یا علی ضع خمسك فی خمسی خلقت انا وانت

حدیث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از منقبة المطهرین ابو نعیم اصفهانی

حدیث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از کتاب المناقب ابن المغازلی

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة ونیز در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام
لعلی ضع خمسك فی خمسی الحدیث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا
عبدالله بن محمد الملقب بابن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن نجویه
المخزومی ببغداد ثنا عثمان بن عبدالله العثمانی ثنا ابن لهیعة عن
ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبدالله یقول کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی الی علی فاقبلنا
نحوه وهو یقول ادن منی یا علی فدنا منه فقال ضع خمسك فی خمسی
فجعل کفه فی کفه فقال یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا
اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها
ادخله الله الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا
وصلوا حتی یکونوا کالاوتار وابغضوك لاکبهم الله فی النار ومحمد بن
یوسف محمد الکنجی در کفایة الطالب گفته الباب الثامن والخمسون فی تخصیص
علی علیه السلام بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا العلامة
قاضی القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذهب
ابو المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا ابن الحفاظ وشیخ اهل الحدیث علی الاطلاق
احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبدالله بن محمد بن عبدالله
... ثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر احمد بن حمدان الخثعمی حدثنا

حدیثی که دلالت دارد بر آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام فرع ان شجره است که اصل آن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحق عن الحرث عن علی وعن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین ثمرها والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من بابها قلت هکذا روی الخطیب فی تاریخه ویزور

کفایة الطالب گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل بن محمد الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنی الحسن بن ادریس التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه سواء ورواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری ثم بمصلی قالا اخبرنا الحافظ

حاشیه: انا شجرة وعلی فرعها؛ کفایة الطالب؛ الباب السابع والثمانون

ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد بن عبد اللہ
بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزاهدی
الفقیہ اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن
موسی بن نجویہ القطان حدثنا عثمان بن عبد اللہ بن عمرو بن
عثمان حدثنا عبد اللہ بن لهیعة عن ابی الزبیر قال سمعت جابر
بن عبد اللہ یقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات
وتجاهہ علی فاومی الی علی فاتینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو
یقول ادن منی یا علی فدنا منہ علی فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی
کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخل الجنة یا علی
لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار
ثم ابغضوک لاکبهم اللہ فی النار قلت هکذا رواہ فی ترجمة علی من کتابہ
ونیز در کفایة الطالب گفتہ اخبرنا المفتی ابو نصر هبة اللہ الشیرازی
اخبرنا الحافظ علی بن عساکر اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا
اسمعیل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی
حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علی ابو عبد الغنی الازدی حدثنا
عبد الرزاق عن ابیہ عن مینا بن ابی مینا مولی عبد الرحمن
بن عوف انہ قال الا تسالونی قبل ان تشوب الاحادیث الاباطیل قال
رسول اللہ انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسین

حدیث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از کفایة الطالب محمد بن یوسف کنجی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

ثمرها و شیعتنا ورقها فالشجرة اصلها فی جنة عدن و الاصل و الفرع
اللقاح و الثمر و الورق فی الجنة قلت اخرجه محدث دمشق فی مناقبه
بطرق و انشدنا الشیخ ابو بکر بن فضل الله الحلبی الواعظ فی المعنی لبعضهم
یا حبذا دوحة فی الخلد نابتة ❊ ما فی الجنان لها شبه من الشجر المصطفی
اصلها و الفرع فاطمة ❊ ثم اللقاح علی سیدا لبشر و الهاشمیان سبطان
لها ثمر ❊ و الشیعة الورق الملتف بالثمر ❊ هذا حدیث رسول الله جاء به
اهل الروایة فی العالی من الخبر ❊ انی بحبهم ارجو النجاة غدًا ❊ و الفوز فی زمرة
من احسن الزمر ❊ و ملک العلما شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر زاولی دولتابادی در هدایة السعدا میفرماید و فی الزاهدیة فی تفسیر
مجمع الاخبار عند قوله تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم و ان الله تعالی خلق
الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة انا اصلها و علی
فرعها و الحسنان ثمارها و اولادها اغصانها و شیعتهم اوراقها فمن تعلق
بغصن من اغصانها نجی و من زاغ عنها غوی و هوی لو کان عبد الله تعالی
بین الصفا و المروة الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی لم یدرک
محبتنا اکبه الله علی منخریه ثم تلا هذه الایة قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی حاصلش مصطفی فرموده که خداوند عالم مرا و علی را
از یک درخت آفریده من کنت مولاه فعلی مولاه شاهد این مقاله است من اصلم
و علی فرع ست لاجرم سبعیت من اصل باشد و سبعیت تو فرع و فرزندان من میوه
آن درخت اند هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد هر که

ص ۱۰۵ / ۲۸۳
الجلوة الثانیة فی بعض ما یتمسک به من السنة
الرابعة

ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی
و خلقنی و علیا من شجرة واحدة انا اصلها
و علی فرعها

حدیثی که دلالت دارد بر آنکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرع آن شجره است که اصل آن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است

بخشید فرو وافتاد و بی راه نشد اگرچه باشد بنده که پرستنده خدا را هزاران
هزار سال در میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه در نیافته است دوستی
ما را و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه ان نماز نیست که از میان
دو لب چون آواز سرنای بیرون می آرد و دست سنگ میزند و چون فردا برخیزد بر روی
اندازد خدای تعالی او را در دوزخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته و قال سلطان العلماء فی عصره و برهان العرفاء
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجلة الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز
بن عبد السلام عن لسان حال الاول الاصحاب بلا مقال و افضل الاشراف
لدی عد الخصال علی ولی الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه
و نفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البیت عجنت طینتنا بید العنایة فی معجن
الحمایة بعد ان رش علینا فیض الهدایة ثم خمرت بخمیرة النبوة و سقیت
بالوحی و نفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزول و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا
تقل و اذا نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی و شجرة
النبوة واحدة و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم
اصلها و انا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرها و الحسن و الحسین اغصانها
اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار نور علی نور از آنجمله است حدیثی که از آن ظاهر است که حق تعالی در شب معراج
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود
و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهذب الائمة

ص ۱۳۳ الفصل السادس فی [illegible] الرسول صلی الله علیه و آله [illegible]

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک المقری قال اخبرنا
والدی ابو بکر محمد قال ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله التائبجی[۱] البغدادی من حفظه ببغداد
قال حدثنا محمد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدثنا
العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسئل
بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء
لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری وخلقت علیا
من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا الی قلبک احب من علی بن
ابی طالب فخاطبت بلسانه[۲] وسید علی خان مدنی در کتاب تذکره فرموده حدثنا
والدی السید الاجل احمد نظام الدین عن والده السید الجلیل محمد معصوم
عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاسترابادی عن شیخه طراز المحدثین
المیرزا محمد الاسترابادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابی علی شرف
الاباء عن ابیه منصور غیاث الدین سناد البشر عن ابیه محمد صدر المحققین
عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه[۳] اسحق
عز الدین عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه زین الدین عن
ابی الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین بن ابیه
ابی علی الحسن جمال الدین عن ابیه ابو جعفر الحسین العزیزی عن ابیه ابی سعید

[۱] التائبجی بفتح الفوقانیه ... النون ... الخ باصبهان ۳۱۲ ...

[۲] کما لطفی قبلک عم

[۳] ابو ابراهیم شرف الملة عن ابیه صدر الدین عن ابیه

علی عن ابیه ابی ابراهیم زید الاعسم عن ابیه ابی شجاع علی عن ابیه
ابی عبد الله محمد عن ابیه ابی عبد الله جعفر عن ابیه احمد السکین
عن ابیه جعفر عن ابیه ابی جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه
علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء عن ابیه امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وقد
سئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لیس
کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری
وخلقت علیا من نورك اطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك
احب من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك
توضیح اقول هذا الحدیث الشریف رواه ایضا ابو المؤید الموفق بن
احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب
مناقب امیر المؤمنین بسند آخر وتغییر یسیر فی متنه ونصه اخبرنا
ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرك المقری حدثنا والدی ابو بکر
محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری حدثنا
احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه ببد بور
حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا العلاء بن الحسین الهمدانی حدثنا
ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وسئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج

قال خاطبنی بلغة علیؑ فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد
انا شیٔ لا کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك
من نوری وخلقت علیا من نورك فاطلعت علی سرائر قلبك فلم
اجد احدا الی قلبك احب من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه
کیما یطمئن قلبك انتهی واللغة کاللسان کما یطلق علی ما یعبر به کل
قوم عن اغراضهم کلغة العرب ولغة العجم یطلق علی ما یعبر به
الانسان الواحد عن غرضه من النطق وتقطیع الصوت الذین
تمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض ویعبر عنهما باللهجة فقول
السائل فی الحدیث بای لغة خاطبك ربك یحتمل المعنیین
وقوله علیه السلام خاطبنی بلسان علی ای بلغة علیؑ کما فی روایة
الخوارزمی یراد به المعنی الثانی وهو یتضمن الجواب عن المعنی الاول
ایضا ان کان مرادا لان لغة علیؑ کانت عربیة وقاس الشیٔ بالشیٔ
قدره ای جعله علی مقداره والشبهات جمع شبهة کغرفة وغرفات
قال فی القاموس الشبهة بالضم الالتباس والمثل انتهی وارادة المعنی
الثانی هنا اظهر ای لا یوصف بالامثال وان کان المعنی الاول ظاهرا

علیہ السلام

ازانجملہ است آنکہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخطاب حضرت
امیرالمومنین علیہ السلام ارشاد فرمودہ خلقت انا وانت من نور اللہ
تعالی ابوالموید حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنہ گفتہ انبانی ابوالیمن
عبدالصمد بن عبدالوہاب بن عساکر الدمشقی بمکۃ شرفہا اللہ

قال انبانا المؤید بن محمّد بن علی الطوسی کتابۃ انبانا عبد الجبار بن محمّد
الحواری البیہقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال انبانا
ابو محمّد عبد اللہ بن یوسف انبانا محمّد بن حامد بن حرث التمیمی حدّثنا
الحسن بن عرفۃ حدّثنا علی بن قدامہ عن میسرۃ بن عبد اللہ بن عبد الکریم
الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول لعلیؑ خلقت انا وانت من نور اللہ تعالی و از انجملہ است
حدیث الحسن والحسین نوران من نور اللہ ملک العلماء دولتابادی در ہدایۃ
السعدا گفتہ ویروی ان الحسن والحسین نوران من نور اللہ و نیز در ہدایۃ
السعدا مسطور ست و منقولست حسن و حسین ہم از ان نوراند چنانچہ گفت الحسن
والحسین نوران من نور رب العالمین و در جلوہ سابع عشر از ہدایہ
ناسو یاز ہم مم عصمنا اللہ من المعترض لو نظیرہ انتہی و ظاہرست کہ ہرگاہ حسنین
علیہما السلام از نور الٰہی باشند جناب امیر المومنین علیہ السلام بالاولی از نور
الٰہی باشد از انجملہ است حدیث خلق ملائکہ از نور جناب امیر المومنین
علیہ السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ انبانی الامام الحافظ
صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الہمدانی و قاضی القضاۃ
الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور محمّد بن الحسین بن محمّد
البغدادی قالا انبانا الشریف الامام الاجل نور الہدی ابو طالب
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمہ اللہ عن الامام محمد بن احمد بن علی
بن الحسن بن شاذان حدثنی محمد بن حمید الجزار عن الحسین بن

حدیث الحسن والحسین نوران من نور اللہ تعالی کہ مؤید حدیث نور ست از ہدایۃ السعداء ملک العلماء دولتابادی

حدیث خلق ملائکہ از نور جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ مؤید حدیث نور ست از کتاب المناقب خطیب خوارزم

عبد الصمد عن یحیی بن محمد بن القاسم القزوینی عن محمد بن الحسن الحافظ
عن احمد بن محمد عن هدبه بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الله تعالی من نور وجه
علی بن ابی طالب سبعین الف ملک یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیامة
ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من همدان قال
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبدوس الهمدانی کتابة قال حدثنا
الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد الغیاثی الدامغانی بدامغان
قال حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی قال حدثنا
ابو بکر القرشی قال حدثنا ابو سعید الحسین بن علی بن زکریا قال
حدثنا هدبة بن خالد القیسی عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید
بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله
تعالی خلق ملائکة من نور وجه علی بن ابی طالب و
هرگاه بعون الله المنعام ازین بیان متین النظام نهایت فظاعت
وبطلان جسارت مخاطب فخام بر تکذیب ارشاد سرور انام صلی الله علیه
وآله الکرام وکمال اعتماد واعتبار آن بهم بثبوت تواتر آن بهم ثبوت
صحت سند آن وثبوت مویدات وشواهد آن ظاهر شد حالا شروع
می نمایم بحول وقوت مفیض الخیرات در نقض وتفصیل فقرات بداهت
سمات مخاطب رفیع الدرجات قوله حدیث ششم روایت کنند که آنحضرت

فرمود

ص ۳۰۸ ج ۳

فرمود کنت انا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله الخ اقول جناب
مخاطب باهر جا وی محاسن مفاخر و حائز مناقب و مآثر درین عبارت سراسر بشارت
حسب آئین دیرین قدیم مزید صدق و دیانت و حذق و امانت خود ظاهر فرموده
یعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از
منفردات و مختصات اهل حق و حضرات سنیه از احراز سعادت روایت این فضیلت
جلیله و منقبت جمیله وصی برحق و امام مطلق محروم بلکه بوصمت کتم فضل
باب مدینة العلوم علیه و آله افضل الصلوة و السلام من الحی القیوم موسوم
حالانکه سابقاً دانستی که اکابر علمای اعلام و اساطین نقاد فخام و اجله جهابذه
عالی مقام و مقتدایان اعیان و ارکان جلیل الشان و ائمه رفیع المکان
سنیه حیازت قصب سبق در مضمار شرف بذکر و نشر این فضیلت طیبه
النشر فرموده اند و نیز هرگاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند
پس می بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سند آن
مطلقا اعراض و استنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
ذکر کرده و قدح در سند غیر مذکور بنا بر مزعومات خود آغاز نهاده داد کمال
مهارت و بصارت درین شان داده اند و اگر شاه صاحب را بنظر ذکر حدیث نور
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب
اهل حق مذکور و مسطور است ایراد میفرمودند و اگر این هم بسبب کثرت اشغال
و قلت توجه امکانی نداشت لااقل اشاره اجمالیه بتعدد طرق آن میفرمودند
تا از کمال اخفا محفوظ و مصون نمی ماندند و بیشتر تنقیح و تفحص ظاهر [illegible]

کہ اہل حق این حدیث شریف را و مؤیدات آن را باسالیب متنوعہ بطرق کثیرہ متظافرہ و اسانید متعددہ متوافرہ روایت نمودہ اند پس اعراض از ذکر آنہمہ لو اجمالا و اکتفا برین یک طریق و نسبت آن بایشان تدلیس بر تدلیس یا و انضاج صناعت تلبیس ست پس باید دانست کہ ثقۃ الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی در کافی فرمودہ احمد بن ادریس عن الحسین بن عبید اللہ الصغیر عن محمد بن ابراہیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن عبد اللہ بن عمر بن علی بن ابی طالب علیہ السلام عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ کان اذ لا کان فخلق الکان و المکان و خلق نور الانوار الذی نورت منہ الانوار و اجری فیہ من نورہ الذی نورت منہ الانوار و ھو النور الذی خلق منہ محمدا و علیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء کون قبلہما فلم یزالا یجریان طاہرین مطہرین فی الاصلاب الطاہرۃ حتی افترقا فی اطہر طاہرین فی عبد اللہ و ابی طالب قال المجلسی رہ فی البحار بعد نقل الروایۃ المذکورۃ بیان قولہ اذ لا کان لعلہ مصدر بمعنی کون کالقال و القول و المراد بہ الحدوث ای لم یحدث شیء بعد او ھو بمعنی الکائن و لعل المراد بنور الانوار اولا نور النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذ ھم منورو ارواح الخلق بالعلوم و الہدایات و المعارف بل سبب لوجود الموجودات و علۃ غائیۃ لہا و اجری فیہ ای فی نور الانوار من نورہ ای من نور ذاتہ ای من انوار اضافاتہ و ہدایاتہ التی نورت منہا جمیع الانوار حتی نور الانوار

المذکور

المذکور اوّلاً قولہ وهو النور الّذی ای نور الانوار المذکور اوّلاً والله
یعلم اسرار اهل بیت نبیّه صلوات الله علیهم ونیز در کافی مرویست از
الحسین بن محمّد عن محمّد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن المفضّل
عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر یا جابر انّ الله اوّل ما خلق خلق
محمّداً وعترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله
قلت وما الاشباح قال ظلّ النّور ابدان نورانیة بلا ارواح وکان
مؤیّداً بروح واحد وهی روح القدس فبه کان یعبد الله وعترته
ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصّلوة
والصّوم والسّجود والتسبیح والتهلیل ویصلّون الصّلوة ویحجّون و
یصومون قال المجلسی فی البحار بعد نقل الروایة المذکورة توضیح
قولهٗ اشباح نور لعلّ الاضافة بیانیّة ای اشباحاً نورانیة والمراد
امّا الاجسام المثالیّة فقولهٗ بلا ارواح لعلّه اراد بلا ارواح حیوانیة
او الارواح بنفسها سواء کانت مجرّدة او مادّیة لان الارواح ما لم
تتعلق بالابدان فهی مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد
من جهة فهی ابدان نورانیّة لم تتعلق بها ارواح اُخر وظلّ النّور ایضاً
اضافة بیانیة وتسمی عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها
ظلال تلک العالم وتابعة لها او لانها لتجرّدها ولعدم کثافتها شبیهة
بالظّلّ وعلی الاحتمال الثانی یحتمل ان تکون الاضافة لامیّة بان
یکون المراد بالنور نور ذاته تعالی فانها من آثار تلک النور والمعنی

دقیق فقط و نیز در کافی فرمودہ احمد بن ادریس
عن الحسین بن عبید اللہ عن محمد بن عیسیٰ و محمد بن
عبد اللہ عن علی بن حدید عن مرازم عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
قال قال اللہ تبارک و تعالیٰ یا محمد انی خلقتک و علیاً نوراً یعنی روحاً
بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تہللنی
و تمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی و تقدسنی
و تهللنی ثم قسمتها اثنتین و قسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة
محمد واحد و علی واحد و الحسن و الحسین ثنتان ثم خلق اللہ فاطمة
من نور ابتداها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فافضی نوره فینا
و نیز در کافی فرمودہ علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن علی بن
ابراهیم عن علی بن حماد عن المفضل قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام
کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس
عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه و نقدسه و نهلله و نمجده
و ما من ملک مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء
فخلق ما شاء و کیف شاء من الملائکة و غیرهم ثم انهی علم ذلک الینا
و نیز در کافی فرمودہ الحسین بن محمد الاشعری عن معلی بن محمد عن ابی
الفضل عبد اللہ بن ادریس عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر
الثانی فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان اللہ تبارک و تعالیٰ
لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا

الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها واجری طاعتهم
علیها وفوّض امورها الیهم فهم یحلّون ما یشاؤن ویحرّمون
مایشاؤن ولن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک وتعالی قال
یا محمّد هذه الدّیانة التی من تقدّمها مرق ومن تخلّف عنها
محق ومن لزمها لحق خذها الیک یا محمّد وابوعبدالله محمد بن العباس
بن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت علی ما فی غایة
المرام فرموده حدّثنا عبدالعزیز بن یحیی عن احمد بن محمد عن عمر
بن یونس الحنفی الیمانی عن داود بن سلیمان المروزی عن الربیع
بن عبدالله الهاشمی عن اشیاخ من آل علی بن ابی طالب قالوا
قال علی علیه السّلام فی بعض خطبه انا آل محمّد کنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالی بالتسبیح فسبّحنا وسبّحت الملائکة بتسبیحنا
ثم اهبطنا الی الارض فامرنا الله بالتسبیح فسبّحنا فسبّحت اهل الارض
بتسبیحنا فانا لنحن الصّافّون وانا لنحن المسبّحون و فرات بن ابراهیم در
تفسیر خود فرموده جعفر بن محمد بن شیرویه القطّان معنعنا عن
الاوزاعی عن صعصعة بن صوحان والاحنف بن قیس قالا جمیعا
سمعنا عن ابن عباس یقول کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله
وساق الحدیث الی ان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
خلقنی الله نورا تحت العرش قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلمّا ان خلق الله آدم القی النور فی صلب آدم فاقبل ینتقل

ذالک النور من صلب الی صلب حتی افترقنا فی صلب عبد اللہ بن عبد المطلب
و ابی طالب فخلقنی ربی من ذالک النور لکنہ لا نبی بعدی انتہی و نیز فرات بن
ابراہیم در تفسیر خود حدیثی در وصف معراج بروایت ابی ذر غفاری رضوان اللہ علیہ
نقل کردہ و در آن مذکور است کہ جناب رسالتماب صلے اللہ علیہ و آلہ
ارشاد فرمود قلت یا ملائکۃ ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا
فقالوا یا نبی اللہ و کیف لا نعرفکم و انتم اول ما خلق اللہ خلقکم
اشباح نور من نورہ فی نور من سناء عزہ و من سناء ملکہ
و من نور وجہہ الکریم و جعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانہ
و عرشہ علی الماء قبل ان تکون السماء مبنیۃ و الارض مدحیۃ
ثم خلق السموات و الارض فی ستۃ ایام ثم رفع العرش الی السماء
السابعۃ فاستوی علی عرشہ و انتم امام عرشہ تسبحون و تقدسون
و تکبرون ثم خلق الملائکۃ من بدو ما اراد من انوار شتی و کنا
نمر و انتم تسبحون و تحمدون و تهللون و تکبرون و تمجدون و تقدسون
فنسبح و تقدس و نمجد و نکبر و نهلل بتسبیحکم و تحمیدکم و تهلیلکم
و تکبیرکم و تقدیسکم و تمجیدکم فما نزل من اللہ فالیکم و ما
صعد الی اللہ فمن عندکم فلم لا نعرفکم اقرؤا علیا منا السلام و
الی ان قال ثم عرج بی الی السماء السابعۃ فسمعت الملائکۃ یقولون
لما ان رأونی الحمد للہ الذی صدقنا وعدہ ثم تلقون و سلموا علی
و قالوا لی مثل مقالۃ اصحابهم فقلت یا ملائکۃ ربی سمعتکم

یقولون

تقولون الحمد لله الذی صدقنا وعده فما الذی صدقکم قالوا
یا نبی الله ان الله تبارک وتعالی لما ان خلقکم اشباح نور من سناء
نوره ومن سناء عزه وجعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانه
واشهدکم علی عباده عرض ولا یتکم علینا ورسخت فی قلوبنا
فشکونا محبتک الی الله فوعد ربنا ان یریناک فی السماء معنا
وقد صدقنا وعده الخبر و ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی در کتاب خصال فرموده ابن الولید عن محمد بن خالد
الهاشمی عن الحسن بن حماد البصری عن ابیه عن ابی الجارود عن
محمد بن عبد الله عن ابیه عن آبائه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله کنت انا وعلی نورا بین یدی الله جل جلاله قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک
ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله عز وجل ینقله من
صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من
صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله
وقسم علی فی صلب ابو طالب فعلی منی وانا من علی لحمه من لحمی
ودمه من دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی
ابغضه ونیز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التمیمی عن ابیه عن الرضا عن آبائه علیهم
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خلقت انا

و علی من نور واحد و این حدیث را در عیون اخبار الرضا علیہ السلام و امالی
ہم روایت فرمودہ و نیز ابن بابویہ طاب ثراہ در علل الشرائع فرمودہ ابو احمد
بن ھرون الہیثمی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی البلج قال حدثنا عیسے
بن مھران قال حدثنا منذر الشراک قال حدثنا اسمعیل بن علیۃ
قال اخبرنی اسلم بن میسرۃ العجلی عن انس بن مالک عن معاذ بن جبل
انّ رسول اللّٰہ صلے اللّٰہ علیہ و آلہ قال ان اللّٰہ خلقنی و علیّا
و فاطمۃ والحسن والحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعۃ الاف عام
قلت فاین کنتم یا رسول اللّٰہ قال قدام العرش نسبّح اللّٰہ و نحمدہ
و نقدسہ و نمجّدہ قلت علے ایّ مثال قال اشباح نور حتی اذا
اراد اللّٰہ ان یخلق صُوَرنا صیرّنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب آدم
ثم اخرجنا الی اصلاب الآباء و ارحام الامّہات ولا یصیبنا نجس الشرک
ولا سفاح الکفر یسعد بنا قوم و یشقی بنا آخرون فلمّا صیرّنا
الی صلب عبد المطلب اخرج ذلک النور فشقہ نصفین فجعل نصفہ فی
صلب عبد اللّٰہ و نصفہ فی صلب ابی طالب ثم اخرج الذی لی الی آمنۃ و النصف
الی فاطمۃ بنت اسد و اخرجتنی آمنۃ و اخرجت فاطمۃ علیّا ثم اعاد
عزّ و جلّ العمود الیّ فخرجت منی فاطمۃ ثم اعاد عزّ و جلّ العمود
الی علی فخرج منہ الحسن والحسین یعنی من النصفین جمیعًا فما کان
من نور علی فصار فی ولد الحسن و ما کان من نوری صار فی ولد
الحسین فھو ینتقل فی الائمۃ من ولدہ الی یوم القیامۃ

ونیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب
ہلالی روایت کردہ کہ حضرت صادق علیہ السلام فرمود ان محمدا
وعلیا علیہما السلام کانا نورا بین یدی اللہ عز وجل قبل خلق
الخلق بالفی عام وان الملائکۃ لما رات ذلک النور رأت لہ اصلا
وقد انشعب منہ شعاع لامع فقالت الٰہنا وسیدنا ما ھذا
النور فاوحی اللہ عز وجل الیہم ھذا نور من نوری اصلہ
نبوۃ وفرعہ امامۃ فاما النبوۃ فلمحمد عبدی
ورسولی واما الامامۃ فلعلی حجتی وولیی ولولاھما ما خلقت
خلقی الخبر ونیز ابن بابویہ طیب اللہ رمسہ در کتاب کمال الدین وتمام النعمۃ
فرمودہ حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی اللہ عنہ
قال حدثنا ابی عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی سعید العصفری
عن عمرو بن ثابت عن ابی حمزۃ قال سمعت علی بن الحسین
علیہما السلام یقول ان اللہ عز وجل خلق محمدا وعلیا والائمۃ
الاحد عشر من نور عظمتہ ارواحا فی ضیاء نورہ یعبدونہ قبل
خلق الخلق یسبحون اللہ عز وجل ویقدسونہ وھم الائمۃ
الھادیۃ من آل محمد صلوات اللہ علیہم اجمعین ونیز در کمال فرمودہ
حدثنا الحسین بن احمد بن ادریس رضی اللہ عنہ قال حدثنا
ابی عن محمد بن الحسین بن یزید الزیات عن الحسن بن موسی

الخطیب عن علی بن سماعة عن علی بن الحسین بن رباط عن ابیه عن
المفضل قال قال الصادق علیه السلام ان الله تعالی خلق اربعة
عشر نوراً قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له
یا ابن رسول الله ومن الاربعة عشر فقال محمد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین والائمة من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد
غیبته فیقتل الدجال ویطهر الارض من کل جور وظلم و نیز ابن بابویه
طاب ثراه در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر علیهم علی ما فی غایة المرام للسید هاشم
البحرانی طاب ثراه فرموده حدثنی ابوالحسن علی بن الحسین بن محمد
قال حدثنا ابو محمد هارون بن موسی فی شهر ربیع الاول سنة
احدی وثمانین وثلثمائة قال حدثنا ابو علی محمد بن همام
قال حدثنی ابو علی بن کثیر البصری قال حدثنی الحسن بن محمد
بن ابی شعیب الحرانی قال حدثنا سکین بن کثیر ابو بسطام عن شعبة
بن الحجاج عن هشام بن یزید عن انس بن مالک قال هارون و
حدثنا حمید بن محمد بن نعیم السمرقندی قال حدثنی ابو النصر
محمد بن مسعود العیاشی عن یوسف بن السخت البصری قال حدثنا
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن جعفر بن عبد الله
قال حدثنا شعبة عن هشام بن زید عن انس بن مالک قال کنت
انا وابو ذر وسلمان وزید بن ثابت وزید بن ارقم عند النبی
اذ دخل الحسن والحسین فقبلهما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

حدیث نور و تعدد روایات
آن از طرق العامه

فقام ابو ذر فانكب عليهما وقبل ايديهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له
يا ابا ذر انت رجل شيخ من اصحاب رسول الله تقوم الى صبيين
من بني هاشم فتنكب عليهما وتقبل ايديهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت
فيهما من رسول الله لفعلتم بهما اكثر مما فعلت قلنا وماذا سمعت
يا ابا ذر قال سمعته يقول لعلي ولهما والله لو ان رجلا صلى وصام
حتى يصير كالشن البالي اذاً ما نفع صلوته وصومه الا بحبكم
يا علي من توسل الى الله عز وجل بحبكم فحق على الله ان لا يرده
يا علي من احبكم وتمسك بكم فقد تمسك بالعروة الوثقى قال
ثم قام ابو ذر وخرج وتقدمنا الى رسول الله فقلنا يا رسول الله
اخبرنا ابو ذر عنك بكيت وكيت قال صدق ابو ذر والله والله
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء على ذي لهجة اصدق من ابي ذر
ثم قال خلقني الله تبارك وتعالى واهل بيتي من نور واحد قبل ان
يخلق آدم بتسعة آلاف عام ثم نقلنا الى صلب آدم ثم نقلنا من صلب
آدم الى اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات قلنا يا رسول الله
فاين كنتم وعلى اي مثال كنتم قال كنا اشباحا من نور تحت العرش
نسبح الله ونمجده ثم قال لما عرج بي الى السماء وبلغت سدرة المنتهى
ودعني جبرئيل فقلت حبيبي جبرئيل في مثل هذا المقام تفارقني
فقال يا محمد اني لا اجاوز هذا الموضع فتحترق اجنحتي ثم زج بي
في النور ما شاء الله فاوحى الله الي يا محمد اني اطلعت على الارض

اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبيًّا ثم اطلعت ثانيا فاخترت
منها عليًّا فجعلته وصيّك و وارث علمك والامام من بعدك واخرج
من اصلابكما الذرّية الطاهرة والائمة المعصومين خزّان علمي
فلولاكم ما خلقت الدّنيا ولا الاخرة ولا الجنة ولا النّار يا محمّد
اتحبّ ترٰيهم قلت نعم يارب فنوديت يا محمّد ارفع راسك فرفعت
راسي واذا انا بانوار علي والحسن والحسين و علي بن الحسين و محمد بن
علي و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلالأ من بينهم كانّه كوكب درّي
فقلت يا ربّ من هؤلاء ومن هذا قال يا محمّد هم الائمة من بعدك
والمطهرون من صلبك وهذا الحجّة الذي يملأ الارض قسطًا وعدلًا
ويشفي صدور قوم مؤمنين قلنا بآبائنا وامهاتنا انت يا رسول الله
لقد قلت عجيبًا فقال واعظم من هذا انّ اقوامًا يسمعون منّي هذا
ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هداهم الله ويؤذوني فيهم ما لهم
لا انالهم الله شفاعتي ونیز علامه بحرانی در غایة المرام فرموده محمّد بن علی
بن بابويه قال حدّثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدثنا احمد بن محمد
الورّاق قال حدّثني بشير بن سعيد بن قولويه المعدل بالمراغة
قال حدّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن حرب
امير المدينه يقول سالت جعفر بن محمّد فقلت له يا ابن رسول الله
انّ في نفسي مسئلة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك

قبل

قبل ان تسئلنی وان شئت فاسئل قال فقلت له یا بن رسول الله بای
شیء تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال بالتوسم والتفرس اما سمعت
قول الله عزّ وجلّ انّ فی ذالک لآیات للمتوسمین وقول رسول الله
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عزّ وجلّ قال فقلت له
یا بن رسول الله فاخبرنی بمسئلتی قال اردت ان تسئلنی عن رسول الله
لم یطق حمله علی بن ابی طالب عند حطه الاصنام من سطح الکعبة
مع قوته وشدته وما ظهر منه فی قلع باب القموص بخیبر والرمی
به وراءه اربعین ذراعا وکان لا یطیق حمله اربعون رجلا
وقد کان رسول الله یرکب الفرس والبغلة والحمار ورکب البراق
لیلة المعراج وکل ذالک دون علیٍّ فی القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله اردت ان سئلک یا بن رسول الله فاخبرنی
فقال ان علیًّا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الی اطفاء
نار الشرک وابطال کل معبود دون الله عزّ وجلّ ولو علاه النبی
لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعا وشریفا وواصلا الی حط الاصنام
فلو کان ذالک لکان افضل منه الا تری ان علیا قال لما علوت
ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتی لو شئت ان انال السماء لنلتها
اما علمت ان المصباح هو یهتدی به فی الظلمة وانبعاث فرعه من
اصله وقال علی علیه السلام انا من احمد کالضوء من الضوء
اما علمت ان محمدًا وعلیا کانا نورا بین یدی الله عزّ وجلّ

قبل خلق الخلق بالفی عام و ان الملائکة لما رأت ذلک النور رأت له
اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا و سیدنا ما هذا
النور فاوحی الله عزّ و جلّ الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة و
فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی و رسولی و اما الامامة فلعلی
حجتی و ولیی و لولاهما ما خلقت خلقی و نیز در غایة المرام فرموده ابن بابویه
قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمی قال حدثنا فرات
بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنا محمد بن احمد بن علی الهمدانی
قال حدثنی ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا
محمد بن القاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن
ابی بکر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی عن علی بن موسی
الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد
بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه
علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ما خلق الله خلقا افضل منّی و لا اکرم علیه منّی قال علی علیه السلام
فقلت یا رسول الله فانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی ان الله تبارک
و تعالی فضّل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع
النبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للائمة من بعدک
فان الملائکة من خدامنا و خدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش
و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا

یا علی لولا نحن ما خلق اللہ آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء
ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة وقد سبقناهم الی معرفة
ربنا وتسبیحه وتهلیله وتقدیسه لان اوّل ما خلق اللہ عزّ وجلّ
ارواحنا فانطقنا بتوحیده وتحمیده ثم خلق الملائکة فلما شاهدوا
ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انا خلق
مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائکة بتسبیحنا ونزهته
عن صفاتنا و شیخ مفید طاب ثراه در اختصاص فرموده الحسین بن
حمدان عن الحسین المقری الکوفی عن احمد بن زیاد الدهقان عن المخول
بن ابراهیم عن رشدة بن عبد اللہ عن خالد المخزومی عن سلمان الفارسی
رضی اللہ عنه فی حدیث طویل قال قال النبی صلی اللہ علیه وسلم
یا سلمان فهل علمت من نقبائی ومن الاثنا عشر الذین اختارهم اللہ
للامامة بعدی فقلت اللہ ورسوله اعلم قال یا سلمان
خلقنی اللہ من صفوة نوره ودعانی فاطعت وخلق من نوری
علیا فدعاه فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها
فاطاعته وخلق منی ومن علی وفاطمة الحسن والحسین فدعاهما
فاطاعاه فسمانا بالخمسة الاسماء من اسمائه اللہ المحمود وانا
محمد واللہ العلی وهذا علی واللہ الفاطر وهذه فاطمة واللہ
ذو الاحسان وهذا الحسن واللہ المحسن وهذا الحسین ثم خلق
منا من صلب الحسین تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوه قبل ان

یخلق اللہ سماء مبنیۃ وارضا مدحیۃ او ھواء او ماءا او ملکا او
بشرا وکنا بعلمہ نورا نسبحہ ونسمع ونطیع الخبر و شیخ ابو جعفر محمد
بن الحسن بن علی الطوسی در امالی فرمودہ المفید عن علی بن الحسن البصری عن
احمد بن ابراھیم القمی عن محمد بن علی الاحمر عن نصر بن علی عن
عبد الوھاب بن عبد الحمید عن حمید عن انس بن مالک قال
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کنت انا و علی علی
یمین العرش نسبح اللہ قبل ان یخلق ادم بالفی عام فلما خلق آدم
جعلنا فی صلبہ ثم نقلنا من صلب الی صلب فی اصلاب الطاھرین
وارحام المطہرات حتی انتھینا الی صلب عبد المطلب فقسمنا قسمین
فجعل فی عبد اللہ نصفا وفی ابی طالب نصفا وجعل النبوۃ
والرسالۃ فی وجعل الوصیۃ والقضیۃ فی علی ثم اختار لنا
اسمین اشتقہما من اسمائہ فاللہ محمود وانا محمد واللہ العلی
وھذا علی فانا للنبوۃ والرسالۃ وعلی الوصیۃ والقضیۃ
و نیز در امالی فرمودہ عن ابی محمد الفحام حدثنی المنصوری قال حدثنی
عم ابی موسی بن عیسی بن احمد بن عیسی المنصوری قال حدثنی
الامام علی بن محمد قال حدثنی ابی محمد بن علی قال حدثنی ابی علی
بن موسی الرضا قال حدثنی ابی موسی بن جعفر قال حدثنی
ابی جعفر بن محمد قال حدثنی ابی محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن
الحسین قال حدثنی ابی الحسین بن علی قال حدثنی ابی امیر المومنین

علی بن ابی طالب قال قال لی النبی صلی الله علیه وآله یا علی خلقنی الله
تعالی وانت من نور الله وحین خلق آدم افرغ ذلک النور فی صلبه
فافضی به الی عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا فی عبد الله
وانت فی ابی طالب لا تصلح النبوة الا لی ولا تصلح الوصیة الا لک
فمن جحد وصیتک جحد نبوتی ومن جحد نبوتی اکبه الله علی منخریه
فی النار و نیز در امالی فرموده اخبرنا الحسین بن عبید الله قال اخبرنا ابو محمد
قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا علی بن الحسین الهمدانی قال حدثنی محمد بن خالد
البرقی قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام عن
آبائه عن امیر المومنین علیه السلام قال کان ذات یوم جالسا بالرحبة والناس
حوله مجتمعون فقام الیه رجل فقال یا امیر المومنین انک بالمکان الذی انزلک الله
به وابوک یعذب بالنار فقال له مه فض الله فاک والذی بعث محمدا بالحق
نبیا لو شفع ابی فی کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله تعالی فیهم ابی یعذب
بالنار وابنه قسیم النار ثم قال والذی بعث محمدا بالحق ان نور ابی طالب یوم القیمة
لیطفی انوار الخلق الا خمسة انوار نور محمد ونوری ونور فاطمة ونوری الحسن
والحسین ومن ولده من الائمة لان نوره من نورنا الذی خلقه الله عز وجل
من قبل آدم بالفی عام و نیز در امالی فرموده اخبرنا محمد بن علی بن حبیش
قال حدثنا ابو الحسن علی بن القاسم بن یعقوب بن عیسی بن الحسن
بن جعفر بن ابراهیم القیسی الخزاز املاء فی منزله قال حدثنا ابو الطیب
محمد بن الحسین بن مطاع السلمی املاء قال حدثنی ابو العباس احمد

بن جبر القواس خال ابن کردی قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطی قال حدثنا یزید
بن هرون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال رکب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذات یوم بغلته فانطلق الی جبل آل
فلان وقال یا انس خذ البغلة وانطلق الی موضع کذا وکذا تجد علیا جالسا یسبح
بالحصی فاقرأه منی السلام واحمله علی البغلة وأت به الی قال انس فذهبت فوجدت
علیا علیه السلام کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فحملته علی البغلة فاتیت
الیه فلما ان بصر برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال السلام علیک یا رسول الله
قال وعلیک السلام یا ابا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فیه سبعون نبیا
مرسلا ما جلس فیه من الانبیاء احد الا وانا خیر منه وقد جلس فی موضع کل
نبی اخ له ما جلس من الاخوة احد الا وانت خیر منه قال انس فنظرت الی سحابة قد اظلتهما
ودنت من رؤسهما فمد النبی صلی الله علیه وآله وسلم یده الی السحابة فتناول عنقود
عنب فجعله بینه وبین علی وقال کل یا اخی فقلت یا رسول صف لی کیف
علی اخوک قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان یخلق آدم بثلاثة
آلاف عام واسکنه فی لؤلؤة خضراء فی غامض علمه الی ان خلق آدم فلما ان خلق آدم
نقل ذلک الماء من اللؤلؤة فاجراه فی صلب آدم الی ان قبضه الله ثم نقله الی صلب
شیث فلم یزل ذلک الماء ینتقل من ظهر الی ظهر حتی صار فی صلب عبد المطلب ثم شقه الله
عز وجل نصفین فصار نصف فی ابی عبد الله بن عبد المطلب ونصف آخر فی ابی طالب
فانا من نصف الماء وعلی من النصف الآخر فعلی اخی فی الدنیا والآخرة ثم قرأ
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا

حدیث نور و مؤیدات
آن از طرق الحق

ونیز شیخ ابو جعفر طوسی علی اثر مروی عن موسی بن جعفر علیه السلام قال ان الله
تبارک وتعالی خلق نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم من
اختراعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لاهوتیته الذی
تبدّی وتجلی لموسی فی طور سیناء فما استقر له ولا اطاق موسی
لرؤیته ولا ثبت له حتی خر صعقا مغشیا علیه وکان ذلک
النور نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم فلما اراد ان یخلق محمدا
منه قسم ذلک النور شطرین فخلق من الشطر الاول محمدا ومن الشطر الآخر
علی بن ابی طالب ولم یخلق من ذلک النور غیرهما خلقهما بیده ونفخ فیهما
بنفسه وصورهما علی صورتهما وجعلهما امناء له وشهداء علی خلقه
وخلفاء علی خلیقته وعینا له علیهم ولسانا له الیهم قد استودع
فیهما علمه وعلمهما البیان واستطلعهما علی غیبه وبهما فتح بدأ الخلق
وبهما یختم الملک والمقادیر ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
کما اقتبس نوره من المصابیح هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر الی
ظهر وصلب الی صلب ومن رحم الی رحم فی الطبقة العلیا من غیر نجاسة
بل نقل بعد نقل لا من ماء مهین ولا نطفة خشرة کسائر خلقه
بل انوار انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرین الی ارحام الطاهرات
لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا یری ولا یدرک
ولا تعرف کیفیته ولا اینیته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه
المتصرفون فی امره ونهیه فبهم تظهر قدرته ومنهم تری آیاته

ومحرا انه وبهم ومنهم عبادة نفسه وبهم يطاع امره ولولاهم
ما عرف الله ولا يدري كيف يعبد الرحمن فالله يجري امره كيف
شاء فيما يشاء ولا يسأل عما يفعل وهم يسألون ۔ نیز شیخ ابوجعفر
طوسی طاب ثراہ در مصباح الانوار باسناد خود روایت فرمودہ
عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الله خلقني وخلق
عليا وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق آدم حين لا سماء
مبنية ولا ارض مدحية ولا ظلمة ولا نور ولا شمس ولا جنة
ولا نار فقال العباس فكيف كان بدء خلقكم يا رسول الله فقال يا عم
لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نورا ثم تكلم بكلمة
اخرى فخلق منها روحا ثم مزج النور بالروح فخلقني وخلق عليا
وفاطمة والحسن والحسين فكنا نسبحه حين لا تسبيح ونقدسه
حين لا تقديس فلما اراد الله تعالى ان ينشئ خلقه فتق
نوري فخلق منه العرش ثم فتق نور اخي علي فخلق منه الملائكة
فالملائكة من نور علي ونور علي من نور الله وعلي افضل من
الملائكة ثم فتق نور ابنتي فخلق منه السموات والارض
فالسموات والارض من نور ابنتي فاطمة وابنتي فاطمة افضل
من السموات والارض ثم فتق نور ولدي الحسن فخلق منه
الشمس والقمر فالشمس والقمر من نور ولدي الحسن ونور الحسن
من نور الله والحسن افضل من الشمس والقمر ثم فتق نور ولدي

ونور فاطمة من نور الله

الحسین فخلق الجنۃ منہ والحور العین فالجنّۃ والحور العین
من نور ولدی الحسین ونور ولدی الحسین
من نور اللہ وولدی الحسین افضل من الجنّۃ
والحور العین الخبر ونیز در امالی فرمودہ عن ابی المفضل عن جماعۃ عن محمد
بن داود بن القاسم عن عبد اللہ بن الفضل عن ھرون بن عیسیٰ
بن بھلول عن بکّار بن شعبۃ عن ابیہ عن بکر بن عبد المطلب
عن علی بن الحسین عن ابیہ عن جدّہ امیر المومنین علیھما السلام
قال قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلم یا علی خلق اللہ الناس من
اشجار شتی وخلقنی وانت من شجرۃ واحدۃ انا اصلھا وانت فرعھا
ونیز در امالی فرمودہ جماعۃ عن ابی المفضل عن عبد اللہ بن اسحق
بن ابراھیم المداینی عن عثمان بن عبد اللہ عن عبد اللہ بن لھیعۃ
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد اللہ قال بینا النبی صلّی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بعرفات وعلی تجاھہ ونحن معہ اذ اومی النبی صلّی اللہ
علیہ وآلہ وسلم الی علیّ فقال ادن منی یا علی فدنا منہ فقال ضع
خمسک یعنی کفک فی کفی فاخذ بکفّہ فقال یا علی خلقت انا
وانت من شجرۃ انا اصلھا وانت فرعھا والحسن والحسین اغصانھا
فمن تعلق بغصن من اغصانھا ادخلہ اللہ الجنّۃ
ونیز در امالی فرمودہ جماعۃ عن المفضل عن محمد بن علی بن مھدی
وغیرہ عن محمد بن علی عن عمرو عن ابیہ عن جمیل بن صالح عن ابی

خلق الجنۃ

حدیث شجرہ

خالد الکابلی عن ابیہ قال قال امیر المومنین الا ان عبد اللہ واخو رسولہ وصدیقه الاول قد صدقت وآدم بین الروح والجسد ثم انی صدیقه الاول فی امتکم حقا فنحن الوارثون الاولون ونحن الآخرون الخیر وقطب الدین ابو الحسین سعید بن ہبة اللہ بن الحسین الراوندی در کتاب الخرائج والجرائح فرمودہ محمد بن اسمعیل البرمکی عن عبد اللہ بن داھر عن الحجاجی عن محمد بن فضل عن ثور بن یزید عن خالد بن سعد عن سعدان قال قال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی اللہ قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین ثم رکبه فی صلب آدم واهبطه الی الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح ثم قذفه فی النار فی صلب ابراهیم فجزء انا وجزء علی والنور یزول معنا حیث زلنا

وحسین بن حمدان حضینی در کتاب الروضه فرمودہ روی عن مجاهد عن ابن عمر وابی سعید الخدری قال کنا جلوسا عند رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذ دخل سلمان الفارسی وابو ذر الغفاری والمقداد بن الاسود وعمار بن یاسر وحذیفة بن الیمان وابو الهیثم بن التیهان وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین وابو الطفیل عامر بن واثلة فجثوا بین یدی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم والحزن ظاهر فی وجوههم فقالوا فدیناک بالآباء والامهات یا رسول اللہ انا نسمع من قوم فی اخیک وابن عمک ما یحزننا وانا نستاذنک فی الرد علیهم فقال

جمیع روایات سواى روایات ازینجا تا آخر بجز روایات حسین بن حمدان حضینی که از ابن ابی طالب ۱۳۳۳ منقول است بواسطه بحار علامه ازینجا تا آخر منقول ست ۱۳۳۳ ظله العالی

صلی اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم وما عساهم يقولون في اخي وابن عمي علي ابن ابي طالب
فقالوا يقولون اي فضل لعلي في سبقه الى الاسلام وانما ادركه الاسلام
طفلا ونحو هذا القول فقال عليه السلام فهذا يخبرنكم قالوا اي والله
فقال بالله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم
عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغي فوضعت به امه بين
اثلال بشاطي نهر يتدفق يقال له خردان من غروب الشمس الى اقبال
الليل فلما وضعته واستقر على وجه الارض قام من تحتها يمسح
وجهه وراسه ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوبا
واتشح به وامه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم مضى يهرول
بين يديها مادا عينيه الى السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و
كذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين
فلما جن عليه الليل راى كوكبا قال هذا ربي الى قوله اني بريء مما
تشركون وعلمتم ان موسى بن عمران عليه السلام كان فرعون في
طلبه يبقر بطون النساء الحوامل ويذبح الاطفال ليقتل موسى
عليه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذه من تحتها
وتقذفه في التابوت وتلقي التابوت في اليم فقالت وهي ذعرة
من كلامه يا بني اني اخاف عليك الغرق فقال لها لا تحزني
ان الله يردني اليك فبقيت حيرانة حتى كلمها موسى
وقال لها يا ام اقذفيني في التابوت والقي التابوت في اليم

فقال ففعلت ما امرت به فبقی فی الیمّ الی ان قذفه فی الساحل
فردّه الی امّه برمّته لا یطعم طعاماً ولا یشرب شراباً معصوماً
مدّة وروی ان المدة کانت سبعین یوماً وروی سبعة اشهر
وقال الله عزّ وجلّ فی حال طفولیّته ولتصنع علی عینی اذ تمشی
اختك فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناك الی امّك
کی تقر عینها ولا تحزن الایة وهذا عیسی بن مریم علیه السلام
قال الله عزّ وجلّ فیه فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل
ربّك تحتك سریّاً الی قوله انسیّاً فکلّم امّه وقت مولده وقال
حین اشارت الیه فقالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّاً
انّی عبد الله اتانی الکتاب الی آخر الایة فتکلّم علیه السلام
فی وقت ولادته واعطی الکتاب والنبوّة واوصی بالصّلوة و
الزکوة فی ثلاثة ایام من مولده وکلّمهم فی الیوم الثانی من مولده
وقد علمتم جمیعاً انّ الله عزّ وجلّ خلقنی وعلیاً من نور واحد
انا کنّا فی صلب آدم نسبّح الله عزّ وجلّ ثم نقلنا الی اصلاب الرّجال
وارحام النساء یسمع تسبیحنا فی الظهور والبطون فی کل عهد وعصر
الی عبد المطلب وان نورنا کان یظهر فی وجوه ابائنا وامهاتنا حتی
تبین اسمائنا مخطوطة بالنّور علی جباههم ثم افترق نورنا فصار
نصفه فی عبد الله ونصفه فی ابی طالب عمّی فکان یسمع تسبیحنا
من ظهورهما وکان ابی وعمی اذ جلسا فی ملأ قریش تلألأ نورنا

فی وجوہہما من دونہم حتی ان الہوام والسباع یسلّمان علیہما
لاجل نورہما الی ان خرجنا من اصلاب آبائنا وبطون امہاتنا
الی آخر الحدیث علامہ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطہر الحلی
در کشف الیقین فرمودہ محمد بن جریر الطبری عن محمد بن عبد اللہ
عن عمران بن محسن عن یونس بن زیاد عن الربیع بن کامل ابن عم
الفضل بن الربیع ان المنصور کان قبل الدولۃ کالمنقطع الی
جعفر بن محمد علیہما السلام قال سالت جعفر بن محمد بن علی
علیہ السلام علی عہد مروان الحمار عن سجدۃ الشکر التی سجدہا
امیر المومنین صلوات اللہ علیہ ما کان سببہا فحدثنی عن
ابیہ محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن الحسین عن ابیہ الحسین
عن ابیہ علی بن ابی طالب صلوات اللہ علیہم ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وجہہ فی امر من امورہ فحسن فیہ
بلاؤہ وعظم عناؤہ فلما قدم من وجہہ ذلک اقبل الی
المسجد ورسول اللہ قد خرج یصلی الصلوۃ فصلی معہ فلما
انصرف من الصلوۃ اقبل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
واعتنقہ رسول اللہ ثم سالہ عن مسیرہ ذلک وما صنع فیہ
فجعل علی علیہ السلام یحدثہ واساریر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم تلمع سرورا بما حدثہ فلما اتی علیہ السلام علی حدیثہ
قال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا ابشرک یا ابا الحسن فقال فداک

بر وامی فکم من خیر بشرت به قال ان جبرئیل هبط علی فی وقت
الزوال فقال لی یا محمد هذا ابن عمک علی وارد علیک وان الله عز وجل ابلا
المسلمین به بلاء حسنا وانه کان من صنعه کذا وکذا فحدثنی بما
انباتنی به فقال لی یا محمد انه نجا من ذریة آدم من تولی شیث بن آدم
وصی ابیه آدم بشیث ونجا شیث بابیه ونجا آدم بالله یا محمد ونجا من
تولی سام بن نوح وصی ابیه نوح بسام ونجا سام بنوح ونجی نوح
بالله یا محمد ونجا من تولی اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن وصی
ابیه ابراهیم باسمعیل ونجا اسمعیل بابراهیم ونجا ابراهیم بالله
یا محمد ونجا من تولی یوشع بن نون وصی موسی بیوشع ونجا یوشع بموسی
ونجا موسی بالله یا محمد ونجا من تولی شمعون الصفا وصی عیسی
بشمعون ونجا شمعون بعیسی ونجا عیسی بالله یا محمد ونجا من تولی
علیا وزیرک فی حیاتک ووصیک عند وفاتک بعلی ونجا علی بالله
ونجوت انت بالله عز وجل یا محمد ان الله جعلک سید الانبیاء و
علیا سید الاوصیاء وخیرهم وجعل الائمة من ذریتکما الی ان یرث
الارض ومن علیها فسجد علی صلوات الله علیه وجعل یقبل الارض
شکرا لله تعالی وان الله جل اسمه خلق محمدا وعلیا وفاطمة
والحسن والحسین علیهم السلام اشباحا یسبحونه ویحمدونه ویهللونه
بین یدی عرشه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فجعلهم
انوارا ینقلهم فی ظهور الاخیار من الرجال وارحام الخیرات المطهرات

المهذبات من النساء من عصر الى عصر فلما اراد الله عز وجل ان يبين لنا
فضلهم ويعرفنا منزلتهم ويوجب علينا حقهم اخذ ذلك النور
فقسمه قسمين جعل قسما في عبد الله بن عبد المطلب فكان منه
محمد سيد النبيين خاتم المرسلين جعل فيه النبوة وجعل
القسم الثاني في عبد مناف وهو ابو طالب بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف فكان منه علي امير المومنين وسيد
الوصيين جعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وليه ووصيه
وخليفته وزوج ابنته وقاضي دينه وكاشف كربته ومنجز
وعده وناصر دينه وحسن بن محمد الديلمي در ارشاد القلوب فرموده
سلمان الفارسي قال كنت جالسا عند النبي في المسجد اذ دخل
العباس بن عبد المطلب فسلم فرد النبي ورحبه فقال يا
رسول الله بما فضل علينا علي بن ابي طالب اهل البيت والمعادن
واحدة فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذن اخبرك يا عم ان الله
خلقني وخلق عليا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار ولا لوح ولا
قلم فلما اراد الله بدو خلقنا تكلم بكلمة فكانت نورا ثم تكلم بكلمة
ثانية فكانت روحا فمزج بينهما واعتدلا فخلقني وعليا منهما ثم
فتق من نوري نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور علي
نور السموات فعلي اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس
ومن نور الحسين نور القمر فهما اجل من الشمس والقمر وكانت الملائكة

تسبح الله تعالی و تقدسه و تقول فی تسبیحها سبوح قدوس
انوار ما اکرمها علی الله فلما اراد الله تعالی ان یبلو الملائکة ارسل
علیهم سحابا من ظلمة و کانت الملائکة لا تنظر اولها من آخرها و لا
آخرها من اولها فقالت الملائکة الهنا و سیدنا منذ خلقتنا
ما راینا مثل ما نحن فیه فنسألك بحق هذه الانوار الا ما کشفت عنا
فقال الله عز و جل و عزتی و جلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء
یومئذ کالقندیل و علقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع
والارضون السبع من اجل ذلك سمیت فاطمة الزهراء و کانت
الملائکة تسبح الله و تقدسه فقال الله عز و جل و عزتی و جلالی
لاجعلن ثواب تسبیحکم و تقدیسکم الی یوم القیمة لمحبی هذه المرءة
و ابیها و بعلها و بنیها قال سلمان فخرج العباس فلقیه علی بن
ابی طالب فضمه الی صدره و قبل ما بین عینیه و قال بابی عترة المصطفی
من اهل بیت ما اکرمها علی الله تعالی و نیز دران از محمد بن بابویه نقل کرده انه
قال سال ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسیر قول الله تعالی
و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون قال کنا عند رسول الله صلی الله
علیه و سلم فاقبل علی بن ابی طالب فلما راه النبی تبسم فی وجهه و قال مرحبا
بمن خلقه الله تعالی قبل کل شیء خلقنی الله و خلق علیا قبل ان یخلق آدم
بهذه المدة خلق نورا فقسمه نصفین فخلقنی من نصفه و خلق
علیا من النصف الآخر قبل الاشیاء فنورها من نوری و نور علی

صلی الله علیه و آله و سلم

ثم جعلنا من یمین العرش ثم خلق الملائکۃ فسبحنا فسبّحت الملائکۃ وهلّلنا فهلّلت الملائکۃ وکبّرنا فکبّرت الملائکۃ وکان ذلک من تعلیمی وتعلیم علی الخبر و محمد بن علی بن احمد الفارسی در روضۃ الواعظین وتبصرۃ المتعظین فرموده قال جابر بن عبد اللہ الانصاری سالت رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم عن میلاد امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فقال آہ آہ لقد سئلتنی عن خیر مولود ولد بعدی علی سنّۃ المسیح علیه السلام انّ اللہ تبارک وتعالی خلقنی و علیًّا من نور واحد قبل ان خلق الخلق بخمسمائۃ الف عام فکنّا نسبّح اللہ ونقدّسه فلمّا خلق اللہ تعالی آدم علیه السّلام قذف بنا فی صلبه واستقررت انا فی جنبه الایمن وعلی فی الایسر ثم نقلنا من صلبه فی الاصلاب الطاهرات الی الارحام الطیّبۃ فلم نزل کذلک حتی اطلعنی اللہ تبارک وتعالی من ظهر طاهر وهو عبد اللہ بن المطّلب فاستودعنی خیر رحم وهی آمنۃ ثم اطلع اللہ تبارک وتعالی علیا من ظهر

طاہر وھو ابو طالب استودعه خیر رحم وهی فاطمة
بنت اسد الخ. و شیخ شرف الدین بن علی النجفی در
تاویل الآیات الظاہرۃ فی فضائل العترۃ الطاہرۃ
فرمودہ محمد بن العباس مرفوعًا الی محمد بن زیاد
قال سأل ابن مہران عبد اللہ بن العباس عن
تفسیر قوله تعالی وانا لنحن الصافون وانا
لنحن المسبحون فقال ابن عباس انا کنا عند
رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم فاقبل
علی بن ابی طالب فلما راه النبی صلی اللہ
علیه وآله وسلم تبسم فی وجهه وقال مرحبا بمن
خلقه اللہ قبل آدم باربعین الف عام
فقلت یا رسول اللہ اکان الابن قبل
الاب قال نعم ان اللہ خلقنی وخلق
علیًا قبل ان یخلق آدم بهذه المدة
وخلق نورا فقسمه نصفین فخلقنی من
نصفه وخلق علیًا من النصف الاخر
قبل الاشیاء کلها ثم خلق الاشیاء فکانت
مظلمة فنورها من نوری و نور علی ثم
جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة

فسبّحنا فسبّحت الملائکة وهلّلنا وهلّلت
الملائکة وکبّرنا فکبّرت الملائکة
فکان ذلك من تعلیمی وتعلیم علی وکان
ذلك فی علم الله السابق ان لا یدخل النّار
محبّ لی ولعلی ولا یدخل الجنّة مبغض لی
ولعلی الا وانّ الله عزّ وجلّ خلق الملائکة
بایدیهم اباریق اللجین مملوة من ماء
الحیوة من الفردوس فما احد من شیعة
علی الّا وهو طاهر الوالدین تقیّ نقیّ مؤمن
بالله فاذا اراد ابو احدهم ان یواقع اهله
جاء ملك من الملائکة الّذین بایدیهم
اباریق ماء الجنّة فیطرح من ذلك الماء
فی اناءه الّذی یشرب منها فیشرب من ذلك
الماء وینبت الایمان فی قلبه کما ینبت
الزّرع فهو علی بیّنة من ربّهم ومن
نبیّهم ووصیّهم علیّ ومن ابنتی الزهراء
ثم الحسن ثم الحسین ثم الأئمّة من
ولد الحسین فقلت یا رسول الله
ومن الائمّة قال احد عشر منّی وابوهم

علی بن ابی طالب ثم قال النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم الحمد للہ الذی جعل محبۃ
علی والایمان سببین یعنی سببا لدخول
الجنۃ وسببا للفوز من النار و باید دانست
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اہل حق علاوہ بر آنکہ درین مقام غرض اہم
اظہار تخدیع مخاطب سنیہ ست چند وجہ
دیگر ست اول آنکہ فضل بن روزبہان کہ
مقتدای مخاطب والاشان یعنی کابلی سلیط
اللسان کالسیس اوست بر تمسک بروایات اہلسنت
برای الزام و افحام شان تشنیع غریب آغاز نہاد و
اہل حق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان
نمیدہد حیث قال فی جواب نہج الحق والعجب انہ
ہذا الرجل لاینقل حدیثا الا من جماعۃ اہل السنۃ
لان لیس لہم کتاب ولا روایۃ ولا علماء
مجتہدون مستخرجون للاخبار فہو فی اثبات ما یدعیہ
عیال علی کتب اہل السنۃ ازین عبارت صاف ظاہر ست
کہ نزد ابن روزبہان نقل نکردن علامہ حلی احادیث
اکثر از اہل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عجب این روزبهان گردیده و گمان کرده که وجهش آنست که برای شیعه
کتابی در روایتی و علمای مجتهدین مستخرجین برای اخبار نیستند پس صاحب نهج الحق
در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنت است و این نهایت صریحست در آنکه
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علماء مجتهدین مستخرجین
اخبار در مذهب ناقل است و مورث عجب و حیرتست پس این اجازت صریحست
برای اثبات مطالب و دعاوی خود بروایات خویش پس هرگاه امتثالا
لامر این روزبهان در دفع التعجب و حیرته بروایات طریق اهل الحق تمسک کنیم
حضرات سنیه را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب ارشاد مقتدای
سنیانست دوم آنکه نیز ابن روزبهان بجواب نهج الحق در فضائل موهومه
ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل است بر تفضیح ملازمان او زیرا که
ازان ظاهر است که او در حق ازواج جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
کلمه یا عدوات انفسهن [illegible] نیز ازان ظاهر است که ازواج عمر را
بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نموده که گفتند انت افظ و اغلظ با
این همه در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده اند که جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بعمر فرموده اند که الشیطان سالکا فجا قط
الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول صدر
این خرافات مجعول چون این فقره مخدوش بدید مصعوق و مدهوش گردیده
دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمهور
ارباب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد هذا حجة علی الروافض

ثابت همیشه استدلال اهل حق بحدیث صحیح از طرق
سنیه بحدیث ابن روزبهان صحت بیعت
ابی بکر بحدیث موضوع بالقتل الشیطان
الا بکم فجا الا سلک فجا غیر فجه الی آخر
نقل کرده و نوشته ان الزامیات
عجیبه بزعم او

حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب فلله لو صح ما
ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شك بدلیل هذا الحدیث لانه
سلك فجا یسلك الشیطان فجا غیره وکل فج یکون مقابلا و مناقضا
لفج الشیطان فهو فج الحق لا شك وهذا من الالزامات العجیبة التی لیس
لهم جواب عن هذا البتة ازین کلام غرابت نظام واضح میگردد که ابن
روزبهان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزامیات
عجیبه که بزعم او اهل حق را ازان جوابی نیست می داند و هرگاه بزعم ابن روزبهان الزام
اهل حق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اهل حق باحادیث نور که از طرق
خویش نقل کرده اند بهزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل
ذهول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکذوب حضرات اهلسنت سلمهم الله
تا پیچ و پیچ بسیار نے تاویلات علیله می انگیزند و هفوات غریبه بر زبان می آرند تا آنکه
مخاطب رسالهٔ کابلیه بعض امثال حامیان سنیه برای تصحیح بعض این خرافات
می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای آن
ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحیرتم که چگونه
ابن روزبهان چنین کذب فضیح را ببلاغت و ذلاقت یاد می نماید و آنرا بر اهل حق
حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباهات و افتخار
زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام میسراید که اهل حق را جوابی ازان نیست
و بر مجرد جزاف و گزاف اکتفا نکرده لفظ البته که مفید مزید یقین برین زعم باطل
و توهم صریح الفساد است می افزاید سوم آنکه خود شاهصاحب در حاشیهٔ کتاب

سیزدہم از باب یازدہم ہمین کتاب گفته اند ابن یونس که از عمده مجتہدین شیعه است
در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را
و ابن شاہین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
و ابونعیم اصفهانی کتاب منقبة المطہرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین
و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی
فضائل امیر المومنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی فضل علی و شیرازی نزول
القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اہل بیت را و
نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را و ابن
المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین مسمی کتاب المراتب ایضا
و بصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی
گفته که از عمر بن شاہین شنیدم که میگفت که جمع کرده ام از فضائل علی ہزار جزو انتہی
نقلا عن ترجمته المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری لفظه پس انصاف
باید داد که اگر شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل
امیر المومنین و اہل بیت باشد بلکه ہر که تتبع کتب شیعه نماید بیقین میداند
که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زہرا و حسنین
کاسه لیس و خوشه چین اہل سنت اند و ہر جا از ہمین کتب نقل می کنند آری
در حال ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب
کشف الغمة و الفصول المهمة و غیرهما من کتب ہذا الفن انتہی این عبارت
ظاہر است که نزد شاہصاحب نقل اہل حق از کتب اہلسنت در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زہرا و حسنین علیہم السلام مثبت کاسه بیبی خود نیست
چنین اہل حق ہست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل
و مناقب این حضرات از طریق خود ہست پس معلوم شد که احتجاج و استدلال
اہل حق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب ہرگز قابل رد و انکار نیست
بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عار ہست پس احتجاج و استدلال
باحادیث نور که از کتب اہل حق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمدة الفحول
ہم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المهمة من کتب الشیعة فبطلانه مما لا یرتاب
فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشبیه و غیره و در کتاب
کشف الغمة ہم در اکثر مواضع نقل از سنیه نموده برای الزام و اما کتب مناقب
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیہما السلام
که شیعه از طرق خود فضائل را در آن وارد کرده اند پس خارج از حصر و
احصا ہست شاه صاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب ہست رجوع بکتب جالیه
و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد که از ان حال جمله از ین کتب
واضح شود و غرابت نفی ظاہر و آشکار گردد چہارم آنکه فاضل رشید تلمیذ
مخاطب حمید در شوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد در حق احادیث
ائمه اطہار که در طرق شیعه مرویست بدون قیام کدام بینه یا قرینه قویه
بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند پس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه آنرا
علی الرأس و العین می نهد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاہر ست که فاضل رشید
در حق احادیث ائمه اطہار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام کدام بینه

وجه صحت استدلال اہل حق بروایات طریق خود بمقابله
اثبات سبب آنکه احصا نقل شیعه فضائل علیہم
جناب امیر و حضرت زہرا و حسنین علیہم السلام
از کتب اہلسنت در شیعه
چنین اثبات

وجه صحت استدلال اہل حق بنقل حدیث نور
اثبات سبب آنکه فاضل رشید در طریق شیعه

یا قرینهٔ قویه بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نگذرانند تا به تلفظ بان چه رسد
بلکه آنرا علی الراس والعین نهند پس حسب افاده فاضل رشید روایات
نور که اهلحق نقل کرده وامثال آن که هرگز کدامی بینه یا قرینه قویه بر وضع
آن قائم نیست لائق خدشه خادشین و قدح قادحین و ریب مرتابین
نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آنرا علی الراس والعین نهند و اظهار
عدوان و اعتساف بابار و استنکاف از قبول آن نکنند سیم آنکه صاحب
صواقع و خود مخاطب جا بجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات
طریق خود بمقابله اهلحق کرده اند بلکه بمزید جسارت دست بروایاتیکه
وضع و کذب آن از تصریحات منتقدین شان ظاهر انداخته پس بعد این
احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اهلحق
بروایات خود نمی توانند تافت **قوله** و این حدیث باجماع اهلسنت
موضوعست **اقول** ان هذا الا افک مبین این غایت تهور و
نهایت جسارتست که کذب و افترا را بتقلید کابلی حلال دانسته مطالب
علیه را بدروغ و بهتان مشحون ساخته از ادانی اهل علم فضلا عن
الفضلاء والعلماء در محاورات و معاملات دنیا وقوع و صدور
کذب و دروغ نهایت قبیح ست چه جا که در مباحث دینیه و علوم
حقیقیه مرتکب افترا و بهتان شوند و بحمد الله که بطلان دعوی اجماع
اهلسنت بر وضع این حدیث بادله زاهره و براهین قاهره سابقا
مبین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنیه

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلا رد و نکیر روایت کرده اند پس هیچ
قسم ممکن نیست که این حدیث نزد اینحضرات موضوع بوده باشد چه روایت
موضوعات بلاشبهه حرام و ناجائز ست و در حدیث وارد ست
که کسی که دروغی را روایت کند و داند که آن دروغ ست پس یکی از کاذبان ست
پس اگر شاهصاحب ادعا فرمایند که اینحدیث شریف نزد این حضرات
موضوع ست فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشانرا در جمله مفتریان
بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیه احتجاج
و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و بعضی جهابذه جزما آنرا بجناب
رسالتمآب صلی الله علیه نسبت نموده فادعاء الاجماع علی شناعة
ما لا یغتر به الا من لم یشم رائحة من ممارسة الاخبار والآثار واطلق
فی التعصب السمج البادی الشنار والتعسف الواضح العار و مبنای
فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که افراط
تحکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم مطلعین علوم ست تا آنکه
کتابش را علمای اهلسنت موجب ضرر عظیم و فساد فخیم میدانند کما لا یخفی
علی ناظر تذکرة الموضوعات للفتنی اینحدیث را حسب تلقاء النفس و هوای
نفس موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل تبجح این از ابن
الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه درائی و جسارت و بیباکی
عادت و پیشه اوست ادعا کرده که اینحدیث باجماع اهل خبر موضوع ست
و مخاطب دعوی کاذب اجماع اهلسنت بر وضع آن بر زبان آورده حالانکه

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته ... صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین

حکم بوضع اینحدیث باطل محض ست چه وضع حدیثی ثابت نمیشود مگر بدلیلی
و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنّت پس اگر مدعیان وضع اینحدیث
در اثبات خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت اینحدیث شریف با کتاب
یا سنت داشته باشند برآرند و جواب شافی و کافی بشنوند و انّی لهم ذلک
سوی الخرافات الجزافیة والهواجس الشیطانیة و اگر بدلیلی و حجتی
مستمسک حکم بوضع اینحدیث شریف نکرده اند بلکه بمحض هوای نفس و حبّ
باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال این حکم
باطل السند خود را الوده اند کما هو فی الواقع کذلک فلا یصغی الیه
مسلم و مومن و لا یکترث به موحّد موقن چسان توان گفت
که بدلیلی این حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این جادّه
و هائم این مهامه و بوادی ست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز
دلیلی نیاورده بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده حالانکه در
مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سدّ ابواب الا باب علی علیه السلام
از ذکر بعض دلائل واهیه فاسده و قرائن سخیفه کاسده خود را معذور نداشته
کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او را دلیلی سخیف و بی اصل هم برای
ابطال حدیث نور میسر میشد و دست بران انداختی و از ذکران خود را باز
نداشتی و علاوه برین احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب
فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی
در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادّعی

مسئلة الا انا نقول فقد صح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم المخض علیها من کتاب السنة

تکذیب مدعی اجماع از احمد بن حنبل

الاجماع فقد كذب ما يدريه لعل الناس اختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلافا
هذه اخبار المريسي والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى الاجماع الا في
موضعين احدهما ما يتيقن ان جميع الصحابة رضي الله عنهم عرفوه
بنقل صحيح عنهم فاقروا به والثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجا
عن الاسلام كشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
صيام رمضان وحج البيت في الايمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزكوة والطهارة للصلوة ومن الجنابة وتحريم الميتة
والخنزير والدم وما كان من هذا الصنف فقط و نیز ابن حزم در محلی گفته
وايضا فمدعي الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم فقد عرفه
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على ان
نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القرآن من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهم صحابة وفضلاء فمن لهذا المدعي بالباطل باجماع اولئك
فكيف احصى اقوال الصحابة رضي الله عنهم ولا تحصى الاحاديث
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضي الله
عنه من ادعى الاجماع فقد كذب وما يدريه لعل الناس اختلفوا
في ذلك وابن القيم در اعلام الموقعين گفته وكذلك الشافعي ايضا
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له
اجماع ولفظه ما لا يعلم فيه خلاف فليس اجماعا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سمعت ابي يقول ما يدعي فيه الرجل الاجماع

قال احمد بن محمد بن حنبل [illegible] من ادعى الاجماع فقد كذب [illegible] ابن حزم در احکام

مسئلة ولا يحل الحكم بالقياس ولا بالرأي ولا بالاستحسان ولا بقول احد ممن دون رسول الله صلى الله عليه وسلم دون ان يوافق قرآنا وسنة من كتاب الاقضية

قال احمد من ادعى الاجماع فقد [illegible] ابن حزم در محلی [illegible]

دفع

فهو کذب ومن ادعی الاجماع فهو کاذب لعل الناس اختلفوا هذه دعوی
بشر المریسی والاصم ولکن یقول لا اعلم الناس اختلفوا ولم یبلغنی
ذلک هذا لفظه وبعد این عبارت گفته ونصوص رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحدیث
من ان یقدموا علیها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف
ولو ساغ لتعطلت النصوص وساغ لکل من لم یعلم مخالفا فی
حکم مسئلة ان یقدم جهله بالمخالف علی النصوص انتهی فیا للعجب
العجیب کیف یدعی الخاطب المطاع هذا الاجماع البادی الاستشناع
الواضح الاستبشاع الصریح الخداع فیمس الحق علی المستقین
حوله والسامعین قوله من الهمج الرعاع ویروج الکاسد علی
المغفلین الاغمار الذین هم لکل ناعق اتباع مع ظهور بطلانه
وانهدام جدرانه وانخرام ارکانه وانجذام اصوله اغصانه
عند الناقد للردی من السلیم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب
محلی نزد ائمه سنیه بفضائل جلیه ومحامد سنیه محلی ومرآت طول باع
وکثرت اطلاع او از زنگ ارتیاب وتشکیک متوهمین مسولین مجلی ومقام علم
وفضل واعتماد واعتبار او نزد این حضرات پس رفیع ومعلی محیی الدین
ابو محمد عبد الواحد بن علی در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب گفته ابو محمد
الذی یحدث عنه الحمیدی هو ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفیان بن

تصریح ابن القیم در اعلام الموقعین بآنکه مدعی اجماع کاذب است

محامد ابن حزم ظاهری از کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب ابو محمد عبد الواحد

بزعم ابن حزم ابن احمد بر عدم اجماع بعض اہل سنت

یزید الفارسی مولی یزید بن ابی سفیٰن بن حرب بن امیۃ بن عبد شمس
بن عبد مناف القرشی قرئ علیّ نسبه هذا بخطه علی ظهر کتاب
من تصانیفه اصل ابائه الادنین من قریة من اقلیم لبلة
من غرب الاندلس سکن هو وابوه قرطبة وکان ابوه من وزراء
المنصور محمّد بن ابی عامر ووزراء ابنه المظفّر بعده وکان هو
المدبّر لدولتیهما وکان ابنه ابو محمد الفقیه وزیر العبد الرّحمن
بن هشام بن عبد الجبار بن النّاصر الملقّب بالمستظهر بالله اخی
المهدی المذکور آنفا ثم انه نبذ الوزارة واطرحها اختیارا واقبل
علی قرأة العلوم وتقیید الاخبار والسّنن فنال من ذلك ما لم ینل
احد قبله بالاندلس وکان علی مذهب الامام ابی عبد الله
الشافعی رحمه الله اقام علی ذلك زمانا ثم انتقل الی القول بالظاهر
وافرط فی ذلك حتی ادبی علی ابی سلیمن داود الظاهری وغیره
من اهل الظاهر وله مصنّفات کثیرة جلیلة القدر شریفة المقصد
فی اصول الفقه وفروعه علی مهیعه الذی یسلکه ومذهبه
الذی یتقلده وهو مذهب داود بن علی بن خلف الاصبهانی
الظاهری ومن قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القیاس والتعلیل
بلغنی عن غیر واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانیفه
فی الفقه والحدیث والاصول والنحل والملل وغیر ذلك من التاریخ
والنسب وکتب الادب والرّد علی المخالفین له نحو من اربعمائة مجلد

تتمہ

تشتمل علی قریب من ثمانین الف ورقة وهذا شئ ما علمناه لاحد
ممن کان فی مدة الاسلام قبله الا لابی جعفر محمد بن جریر الطبری
فانه اکثر اهل الاسلام تصنیفا فقد ذکر ابو محمد عبد الله بن احمد
بن جعفر الفرغانی فی کتابه المعروف بالصلة وهو الذی وصل
به تاریخ ابی جعفر الطبری الکبیران قوما من تلامیذ ابی جعفر
احصوا ایام حیوته منذ بلغ الحلم الی ان توفی فی سنة ۳۱۰ وهو ابن ست
وثمانین سنة ثم قسموا علیها اوراق مصنفاته فصار لکل یوم
اربع عشرة ورقة وهذا لا یتهیأ لمخلوق الا بکریم عنایة الباری
تعالی وحسن تاییده له ولابی محمد بن حزم بعد هذا نصیب وافر
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخطابة
الی ان قال بعد ذکر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد یوم الاربعاء
بعد صلوة الصبح وقبل طلوع الشمس آخر یوم من شهر رمضان
سنة ۳۸۴ وتوفی رحمه الله فی سلخ شعبان من سنة ۴۵۶ وانما اوردت
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان کانت قاطعة للنسق
مزیحة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس الیوم واکثرهم
ذکرا فی مجالس الرؤساء وعلی السنة العلماء وذلک لمخالفته
مذهب مالک بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم یشتهر به
قبله عندنا احد ممن علمت وقد کثر اهل مذهبه واتباعه
عندنا بالاندلس الیوم ودر آخر کتاب المعجب این عبارت مسطور است

قال الشیخ الفقیہ العالم الحافظ محیی الدین ابو محمد عبد الواحد
بن علی جامع ہذا الکتاب سمع علیّ جمیع ہذا التلخیص الذی
جمعتہ فی اخبار المغرب مولانا الفقیہ الامام الفاضل الوزیر
الصاحب عز الدین قدوۃ العلماء اوحد الفضلاء اکمل الوزراء
خاصۃ امیر المومنین ابو الفتح عبد اللہ بن القاضی الاجل الوزیر الفاضل
صاحب شمس الدین ابو محمد بن شریف الزہری جمل اللہ الزمان
ببقائہ والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضی المخلص ابی محمد
عبد الکریم بن یعلی الخ و صدیق حسن خان معاصر در جنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ
در ذکر مجتہدین گفتہ و منہم الامام ابو محمد بن حزم الظاہری قال
لو علمت ان احدا علی وجہ الارض اعلم منی قوانا وحدیثا
لرحلت الیہ وقد بالغ فی ایجاب الاجتہاد علی کل مسلم بابلغ
ما یکون و فی تحریم التقلید حتی قیل ان لسان ابن حزم وسیف
حجاج بن یوسف شقیقان فانہ ما نجی من لسانہ احد الا من
سلمہ اللہ تعالی قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات فی الباب الثالث و
العشرین و مائتین غایۃ الوصلۃ ان یکون الشئ عین ما ظہر و لا
یعرف انہ ہو کما رایت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم
نر الا واحدا وہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
فہذہ غایۃ الوصلۃ وہی المعبر عنہا بالاتحاد انتہی ولنعم ما قیل

حاشیہ: تمجید ابن حزم بر دعوی اجماع ساقط است
حاشیہ: ص ۱۰۸ / ۳۷ — مدائح ابن حزم از جنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ مولوی صدیق حسن خان معاصر

فی مثل هذا المقام توهم واشینا بلیل مزاره فهو لیسعی بیننا بالتباعد
فعانقته حتی اتحد ناتعانقا فلما اتانا ما رای غیر واحد ویقرب من
ذلك ما قیل بالفارسیة ع جذبہ وصل بحدیست میان من وتو که رقیب
آمد و پس نشان من تو ولم تحصل تلك الوصلة لابن حزم رح
الا من جهة اعتصامه بالسنة وانتصارها وصلابته فی التمسك
بها والرد علی من ردها وخالفها بانکارها رزقنا الله تعالی
اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرنا فی زمرة اهله **قوله**
وفی اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو
کذاب وقال الدارقطنی متروك ولم یختلف احد فی کذبه و
یروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا غالیا
کذابا وضاعا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة وسبهم
اقول لا یخفی علی من اتقن البحث واحصف ان من اطرف الطرف
ان المخاطب الماهر الحاوی لانواع الشرف الذی قدما اخلاف
الخلاف قد شف فادعی وقوع محمد بن خلف فی اسناد هذا
الحدیث العالی الشرف فاجترح اشنع العضیهة واقطع الفریة
اقترف واظهر انکر الشطط والسفاف وابان عن اشنع الکذب
والجزاف فان الرجل المذکور غیر واقع فی طریق من طرق حدیث
النور کما سننبهك فیما بعد انشاء المجید الغفور واما جعفر بن احمد
فانه ایضا لم یقع فی الطرق التی ذکرها اهل الحق والایقان

فی مقام الاستدلال و الاحتجاج لتبکیت السنیة الاعیان فزعم
المخاطب المتهور المتهوک الغفول و من سلف علیه من مشایخ
العصبیة و أئمة الذهول انحصار هذا الحدیث المشتهر المقبول
فی طریقین توهموا ان کلا منهما معلول زعم باطل مدخول
و وهم سخیف مرذول یستنکف و یشمئز منه ارباب العقول و لا
یطور به ابدا من له ادنی المام و نزول بدار السبر و تمییز المنقول
فانه لاح آنفا و ظهر و لاح کالصبح اذا اسفر ان الحدیث من الاحادیث
المستفیضة المشتهرة و الروایات المعتمدة المعتبرة صحیح بلا ارتیاب
کیف لا و رواته من الثقات المشاهیر و الاثبات النحاریر علی
ما صرح به العلماء الانجاب و سبط ابن الجوزی لکونه قد اثنی علیه
عدة من ثقاتهم الاکابر و عدة من الاماثل الحائزین للمفاخر
اثبت صحة الحدیث علی رغم جده و نصب نفسه لنقض قوله و رده
و لیس فی اسانید الروایات التی نقلتها من احمد بن حنبل و عبد الله
بن احمد و ابن المغازلی و الاخطب و النطنزی و العاصمی و الحموینی من
اسم محمد بن خلف و جعفر بن احمد عین و لا اثر فالقدح و الجرح
و الطعن فیهما لا یجدی نفعا و لا یثلج صدرا کما لا یخفی علی من له ثاقب النظر
و من الظاهر ان ورود حدیث صحیح من طریق آخر و لو کان فیها شیء
من الضعف یفید زیادة القوة فی الخبر فثبت و ظهر ان القادح
فی حدیث النور بظن وقوع احد الرجلین فیه اما مکابر مختبط

١٥١

او اعتقاد سفيه ثم اعثرك على منشأ هذا الغلط الواضح و محل ذلك
الخبط اللائح فاعلم ان العلامة الحلى انار الله فى سماء الفخر بدره
واعلى فى اعلى عليين ذكره نقل فى كتابه نهج الحق هذا الحديث
المذكور من احمد بن حنبل و ابن المغازلى الذى هو محدث مشهور
و صاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيلة فى الخطاب
فقال ذكر ابن الجوزى يعنى فضل بن روزبهان ١٢ هذا الحديث بمعناه فى كتاب الموضوعات
وقال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه و سلم
والمتهم به فى الطريق الاول محمد بن خلف المروزى قال يحيى بن
معين كذاب و قال الدارقطنى متروك و فى الطريق الثانى المتهم
به جعفر بن احمد و كان رافضيا كذابا يضع الحديث فى سب اصحاب
رسول الله صلى الله عليه و سلم انتهى فهذا المسئول المحتال لم يدع
ان فى سند الحديث الذى نقله العلامة اعلى الله مقامه فى
دار الكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزى ذكر
حديثا هو فى معنى هذا الحديث و حكم بوضعه قاوهم الناظرين
ان الحديث المسطور ايضا موضوع و لم يدع صريحا انه وقع فى
نفس الرواية التى نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على
من له تامل و سلامة و الكابلى العسوف العجول لاخذ كثيرا من
فضلات الفضول قال فى جواب هذا الحديث فى الصواعق و هو باطل لانه موضوع
باجماع اهل الخبر و فى اسناده محمد بن خلف المروزى قال يحيى

ابن معین هو کذّاب وقال الدار قطنی متروک ولم یختلف احد فی
کذبه ویروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیًّا
غالیًا کذّابًا وضّاعًا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصّحابة وسبّهم
انتهی فالکابلی تخذلق بزیادة نغمة لمبس لهامن الصدق لوحیث ادّعی
علی وضع الحدیث اجماع اهل الخبر واخفی شرذمة من الفضل المجهم علی الادغال وغیره عباراتها
ومعناها ونکر معزاها ونحوها التخدیع الاغمار الانذال فانّه ذکران محمّد بن خلف وقع وحدیث
هو بمعنی الحدیث الّذی ذکره العلّامة فی مقام الاستدلال
والکابلی ادّعی انّه وقع الرّجل فی هذا الحدیث بعینه فافتضح بین
اولی الکمال وانّ المخاطب المعظم الصّادق فی قوالة السارق لکتاب
الکابلی والنّاسج علی منوالة اغترّ بقوله الکاذب الاعوج فذکره
بعد تغییر بلفظه الجلی وبالجملة لا ریبة فی انّ الحدیث الّذی وقع فیه
محمّد بن خلف المروزی غیر هذا الحدیث الشریف کما دریت ایضًا
من کلام سبط ابن الجوزی فی الفهم الحصیف فانّ لفظه هکذا خلقت
انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریا وعلیّ بن ابی طالب من طینة
واحدة وان اختلجک مع ذلک البیان الواضح الوساوس الخادعة
واعتلج مع هذا الکشف اللائح الهواجس اللاذعة فها انا اوصلک
الی یقین جازم لایثلمه نوازغ شکوک اهل المراء والختل وانهیک
الی قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المکابرة والجدل فاعلم انّه
بعد تنمیق هذا الکلام عثرت بعد الفحص التام علی اصل کتاب موضوعات

ابن الجوزی

ابن الجوزی المجازف فی رد احادیث خیر الانام علیہ وآلہ الاف التحیۃ
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظتہ کما تیقنت قبل مطالعتہ
قال فیہ فی فضائل علیّ علیہ السلام الحدیث الاوّل فیما خلق
منہ علی بن ابی طالب اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا
احمد بن علی بن ثابت قال اخبرنی علی بن الحسن بن محمد الدقاق
قال ثنا محمّد بن اسمعیل الورّاق قال ثنا ابراهیم بن الحسین بن
داود العطّار قال ثنا محمّد بن خلف المروزی ثنا موسی بن
ابراهیم ثنا موسی بن جعفر عن ابیہ عن جدّہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن
زکریا وعلیّ بن ابی طالب من طینۃ واحدۃ هذا حدیث
موضوع علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلّم والمتهم بہ
المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب وقال الدارقطنی
متروک وقال ابن حبّان کان مغفلا یلقّن فیتلقّن فاستحق
الترک وقد روی جعفر بن احمد بن بیان عن محمّد بن عمر الطائی
عن ابیہ عن سفین عن داود بن ابی هند عن الولید بن
عبد الرحمن عن عمر الحضرمی عن ابی ذرّ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم خلقت انا وعلیّ من نور وکنّا عن یمین العرش
قبل ان یخلق اللہ آدم بالفی عام ثم خلق اللہ آدم فانقلبنا فی
اصلاب الرّجال ثم جعلنا فی صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمانا

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وعلى علي قال المصنف
هذا وضعه جعفر بن احمد وكان رافضيا يضع الحديث قال ابن
عدي كان يتيقن انه يضع انتهى وظهر من هنا ولاح كظهور النار على
العلم والنور في الظلم ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزي في
طريق حديث النور من غرائب الفرية والبهت المحظور ولم يعثر الكابلي
على اصل كتاب ابن الجوزي وانما وقف على كلام ابن روزبهان فغيّره
وحرّفه على حسب ما رام من البهتان فادّعى كذبا وزورا والقى الى اوليائه
زخرف القول غرورا وقلّده في ذلك المخاطب المتخذ له الحسبان الفاقد
للتمييز والشعور العادم للاطلاع والعثور فساق كلامه المنكر
المدحور وابدى عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهر ان ابن الجوزي
نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن روزبهان اضاف
اليه قيد في سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و
ايضا اضاف لفظ كذابا والكابلي لم يكتف على هاتين الزيادتين
فاضاف لفظ غاليا وضاعا وايضا ذكر انه كان اكثر ما اتى في قدح الصحابة
وايضا اضاف ففرة ولم يختلف احد في كذبه في قدح ابن خلف
فهذه زيادات اربع من الكابلي واثنتان من ابن روزبهان شاركه
فيهما الكابلي الذي سهل عليه التلميع وهاتان ليس لها وجود
في كلام ابن الجوزي المطعون على السنة الاعيان وايضا وضح ان
ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزي

فحسب ان الکابلی اخفی اسم ابن الجوزی حتی لا یتعقب علیه و لا یوخذ بخناقه
بان منتقدی السنیة طعنوا علی ابن الجوزی واظهروا اشد فظاعة مجازفته
وفظیع اغراقه و ذکر الکابلی بدل حکم ابن الجوزی اجماع اهل الخبر
علی وضع هذا الحدیث فزاد کذبا ما علیه مزید و یربو علی تدلیس
ابلیس و یزید و المخاطب المصطلع برزانة المنة و المسلک الی المسوّلین
باعظم منة المساعدلهم فی التحریف و التلفیف و التزویق و التلفیق
بلا ضنة ذکر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة فنعوذ بالله
من وسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الناس و الجنة
و یزوّیهم و ینحیهم عن طریق النجاة و الجنة و یغویهم و یغدلهم ... الی
الخفی مرة و مرة بالرنة و یلان علی انتهاج لقم الحق باوجع انّة و ایضا
ظهر ان ابن الجوزی نقل فی حق المروزی عن ابن عدی انه کان مغفلا
یلقن فیتلقن فاستحق الترک و هذا صریح فی انه لم یکن یتعمد الوضع
والکذب علی سید الانبیاء الانجاب سلام الله و صلواته علیه
و آله و علیهم ما نفح مسک و طاب ملاث فهذا یبطل ما نسبه
ابن الجوزی الی ابن معین من انه قال فی حقه انه کذاب و مع
ذلک فقد طعن ائمة السنیة علی ابن معین بکثرة طعنه علی
الناس و اثبتوا احسده للشافعی الذی هو عندهم رئیس و رأس و موقد
من الفضل و التحقیق اضوء نبراس کما لا یخفی علی ناظر مناقب الشافعی
للرازی المقتباس و اما حکم ابن الجوزی بالوضع علی حدیث النور

المروی من ابی ذر الغفاری فهو من وساوسه المغیبة الهدیة و هواجسه المردیة ما انزل الله به من سلطان و قادته العصبیة الی ذلک فلبّاها باللسان والجنان لا یصلح الا صغاء ولا یلیق الاعتناء وهو تجسس اسمج و تجسم اعوج و تقوّل هرج و تعصّب لجلج و جسارة فاحشة و خسارة داهشة و اقدام و تهوّر و تغریر و تجبّر و ادّعاء بلا دلیل و ازلال و تضلیل و تخدیع و تسویل و امّا القدح فی بعض رواته فقصاری امره و حمادی خبره لو سلّم ضعف هذا الطریق الخاصّ لا الوضع کما هو غیر خاف علی من له سلیم الطبع و مما یزید فی تحوّد القاصرین و یظهر مزید خزی الخاسرین و یوقظ الذاهلین و ینبه الغافلین و یکشف جلیّة الحال و یبیّن عن نهایة جسارة اهل الاغفال و الاهمال ان اسناده تکذیب محمّد بن خلف الی یحیی بن معین و عزو قدحه الی الدار قطنی الفطن بن خلف جلی و کذب غیر خفی فان محمّد بن خلف المروزی کان صدوقا و ذکره الدار قطنی و قال انّه لا باس به قال عبد الکریم بن محمّد السمعانی فی الانساب فی نسبة المروزی فی ما ببغداد درب یقال له درب المروزی او محلّة المراوزة وظنی انها من الکرخ و من هذه المحلّة ابو عبد الله محمّد بن خلف بن عبد السّلام الاعور المروزی لانّه کان یسکن هذه المحلّة روی عن یحیی بن هاشم السمسار و عاصم بن علی و علی بن الجعد روی عنه ابو عمرو عثمان بن احمد بن السمّاک و عبد الصّمد بن علی الطیبی و ابو بکر عبد الله الشافعی و کان

صدوقا

صدوق مات في سنة احدى وثمانين ومائتين انتهى ما في الانساب وفيه
كفاية لنضو الحجاب عن الحق والصواب ومبالغة في تخجيل المتهجين
الاوشاب وتبكيت المتهجسين الاقشاب والحمد لله في المبدأ والمآب
وقال الخطيب اللبيب في تاريخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاعور يعرف بالمروزي لانه كان يسكن محلة المراوزة حدث عن
عاصم بن علي وعلي بن الجعد وموسى بن ابراهيم المروزي وغيرهم
روى عنه ابو عمرو بن السماك وابو العباس بن نجيح وعبد الصمد
الطستي وابو بكر الشافعي وغيرهم وكان صدوقا ذكره الدار قطني
فقال لا باس به ونقل عن ابن قانع انه مات في سنة ٢٨١ انتهى
فالحمد لله ولي التوفيق والارشاد حيث ثبت من افادة خطيب
بغداد وجهبذهم النقاد ان ابن خلف من شيوخ اساطينهم الامجاد
كابي بكر الشافعي وابن السماك وابن نجيح وعبد الصمد اسائر
فضلهم في الاغوار والانجاد وانه صدوق ونفى عنه الباس
الدارقطني العماد فيا للعجب كل العجب ينفي الدارقطني عن ابن خلف
الباس ويعزو ابن روزبهان الكابلي المهان والمخاطب نبيل الاعيان
الى الدارقطني انه قال فيه انه متروك وهذا وسواس واي
وسواس ولم يكتفيا على هذا التدليس المورث للالتباس
حتى ذكرا بعد ما نسباه الى الدارقطني انه لم يختلف احد في
كذبه فان ارادا انه قاله الدارقطني فهو من الفحش الفرية المستهجنة

وافظع العضیهة المستبشعة ثم ان قالا لا من عند انفسهما فبطلانه
وسماجته وقبحه وشناعته ایضا ظاهر واضح وجلی لائح ثم انه
مما یرغم اناف اهل الاعتساف والردی ویحرق قلوب اولی الانحراف
والتوی وینکس رؤس ارباب اللجاج والهوی ویبیتهم علی امض من
جمر الغضی ویذر فی عیونهم ارمض القذی ویجرعهم غصص امر
الجوی ان الحدیث الذی رواه محمد بن خلف وان لم یحتج به علماء ناقض
الکیخ المقتنی لدن خائر الفضل والمجد المجتنی لازهار السبر والنقد
علی انه حدیث حسن ونقله عن الخطیب اللبیب وابن عساکر السائر
من التحقیق علی لاحب السنن قال فی کفایة الطالب اخبرنا یوسف
بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب والحافظ محمد بن محمود بن النجار
ببغداد والحافظ خالد بن یوسف النابلسی بدمشق قالوا اخبرنا
الامام ابو الیمن زید بن الحسن الکندی بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا
الحافظ احمد بن علی بن ثابت الخطیب اخبرنی ابو القسم علی بن عثمان
الدقاق حدثنا محمد بن اسماعیل الوراق حدثنا ابو اسحق ابراهیم
بن الحسین بن داود القطان سنه احدی عشرة وثلثمائة حدثنا
محمد بن خلف المروزی حدثنا موسی بن ابراهیم المروزی حدثنا
موسی بن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریا
وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة قلت هذا حدیث حسن هکذا

رواه حافظ العراق فی کتابه وتابعه محدّث الشام کما اخرجناه سوآد
انتهی فلله الحمد والمنّة التامّة علی کمال لطفه وهدایته العامّة حیث
ثبت کون المروزی صدوقا وکون حدیثه حدیثا حسنا بحیث لا یستطیع انکاره
جاحد ولا یفتاق فی تنبیهه الی تکلّف رائد واستیناف برهان و
شاهد فلیمت المنکرون حنقا وحسدا * ویذبّ الجاحدون
علوا وکمدا * وهذا الحدیث وان کان غیر حدیث النور الذی
احتجّ به علمائنا الاعلام * احلّهم الله دار السلام لکن لما کان عند
ابن الجوزی وابن روزبهان والکابلی والمخاطب عین حدیث النور
فثبوت حسنه کاف لردّ تکذیبه الصادر عن اصحاب الغفول و
القصور * **قوله** بر تقدیر فرض صحّت معارض ست بروایتی دیگر که ازین روایت
فی الجمله بهتر ست ودر اسناد او متهمین بالکذب واقع نشده اند وهو ما روی
الشافعی باسناده الی النبی صلّی الله علیه وسلّم انه قال کنت انا وابو بکر
وعمر وعثمان وعلی بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالف عام
فلمّا خلق اسکنّا ظهره ولم نزل ننقّل فی الاصلاب الطاهرة حتی
نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة ونقل
عمر الی صلب الخطّاب ونقل عثمان الی صلب عفّان ونقل علیّا الی صلب ابی
طالب **اقول** استدلال مخاطب میمون فنون واحتجاج فاضل شموس حرون
مفتون بحبّ وهوای ثلثه مطهرین بدائع شجون باین روایت غرابت مشحون
بکذب فریه سراسر هزل مجون واغراء بهتان وارکون واختلاق وافتعال

زبون که قلوب اهل ایمان و ایقان بملاحظهٔ آن پرخون بسبب اشتمال آن بر لطائف
گوناگون و انطوا بر لطائف بوقلمون از عجائب دهر خون و غرائب عصر میمون ست و
بوجوه عدیده مخدوش و موهون و بانظار سدیده مغشوش و مطعون **اول** آنکه
قول او که این روایت فی الجمله بهتر ست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت
واهیاز روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر ست
نه من جمیع الوجوه و ظاهر ست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت
مطعون و مقدوح و مغموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور
که نزد خود مخاطب حسبه و کابلی هم در نهایت مطعون و موهون ست
فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت هم بسبب
مجروح و مقدوح و مطعون ست که برتبه قدح و جرح نزد کسی هر دو طریق نور
مذکور در کلام ابن الجوزی رسید پس بطلان هر دو روشن و معلوم و متیقن گردید که
حسب اعتراف مخاطب با انصاف این روایت صریح الدلالة مجروح از
قدح و جرح پاک و صاف نیست و از اقید فی الجمله که مخاطب بمقتضای جبلهٔ [illegible]
ظریف النحلة ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود
و هرگاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب تحریر واضح و مستنیر باشد بطلان
و فظاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحت
در کمال وضوح و ظهور **دوم** آنکه صحت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور
حسب افادات علمای احبار و منتقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار گردید پس معارضهٔ آن با این روایت هم سرمایهٔ رکاکت

سراسر خطا کہ اصلا ذکر سند آن نکردہ تا بتوثیق و تعدیل رواۃ و ناقلین و مدح وثنای حاکین وراوین آن چہ رسد کی قابل التفات و اصغا تواند شد سوم آنکہ قاضی ثناء اللہ پانی پتی کہ حسب اعتراف وی الاشان کما فی اتحاف النبلاء بیہقی زمان بود و تصریح صریح بضعف این خبر سخیف فرمودہ چنانچہ در سیف مسلول گفتہ ہشتم ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی اللہ تعالی قبل ان یخلق آدم باربعۃ عشر الف عام فلما خلق اللہ آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی جواب اینحدیث موضوعست باجماع اہل حدیث در سناد این حدیث محمد بن خلف مروزی ست یحیی بن معین گفتہ کہ او کذاب ست و دارقطنی او را متروک گفتہ و کسی اختلاف نکردہ در کاذب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن احمد رافضی غالی ست کذاب وضاع ست اکثر احادیث در قدح صحابہ وضع کردہ و شافعی بسند خود روایت کردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظہرہ فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاہرۃ حتی نقلنی الی صلب عبد اللہ ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب و اینحدیث ہر چند ضعیف ست لیکن در اسناد او متہم بالکذب نیست انتہی و باید دانست کہ کابلی در صواقع گفتہ الثامن ما روی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی اللہ قبل ان یخلق آدم باربعۃ عشر الف عام فلما خلق اللہ آدم قسم ذلک النور

ص ۱۴۶/۲۱
المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضۃ علی ان الامام بعد النبی علیہ السلام علی باحادیث اہل السنۃ

جزئین فجزء انا علی وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر وفی
اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب وقال
الدارقطنی متروک ولم یختلف احد فی کذبه ویروی من طریق آخر
وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا غالیا کذابا وضاعا وکان اکثر
ما یضع فی قدح الصحابة وسبهم ولانه روی الشافعی بسنده الی النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی قبل
ان یخلق آدم بالفی عام فلما خلق اسکننا ظهره ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر الی
صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان ونقل
علیا الی صلب ابی طالب ولیس فی اسناده من یتهم بالکذب ولان مثل
هذه الاخبار لو ثبت لا یحتج به فی مثل هذه الامور وذلک ظاهر ولا
کظهور النار علی شواهق الطور پس مخفی نیست که کابلی بسبب مزید تعسف و تصلف
و تاریک بینی و تعصب و تصلب ناحق گزینی در عین ابطال استدلال بحدیث
نور باین کذب صریح در بلا اشعار بسوئی از وهن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجهی
از وجوه خلل و قصور اصلا زبان نگشاده و داد وقاحت و جسارت داده لکن بالای همین
آنچه رسیده آورده تصریح صریح بضعف این کذب فضیح فرموده و مخاطب اگرچه
از تصریح صریح بضعف آن دل دزدیده لکن بقول خود فی الجمله بکنایه ابلغ من التصریح
ضعف و قدح و وهن و جرح آن اثبات فرموده پس بالای همین با صفا و مخاطب
باوفا باوصف ایثار تقلید کابلی سراپا جفا اقتصار و اکتفا بر صریح سراسر خطا

کتابی عظیم الاعتداء علی اهل الحق والولاء لاهل بیت الاصطفا خلاف
آزرم و حیا و موجب ظهور خزی و خسار نزد منقدین کبراء السنه جارحا چارشانا
او آنیا قدح و جرح این خبر معجب اهل بصر ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب
درهمین باب ماست بجواب حدیث تشبیه کما سمعت سابقاً گفته و قاعده
مقرره اهلسنت ست که حدیثی را که بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت
کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از
محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی پر ظاهر ست که عدم قابلیت
این خبر قطیع الخدع والغرر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعده مقرره
اهلسنت علی ادعاء المخاطب عمدة الاقبال ظاهر و باهر زیرا که این حدیث
در کتاب ملتزم الصحة مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و صحت
آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر منصوص فضائل
متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سهو و نسیان از مخاطب نخبة الاعیان
محیر افهام و اذهان ست والله المستعان سبحان الله برای رد فضائل علویه این
قاعده بائده می تراشد و بازجا بجا جدعا للانف و جلبا للحتف بر خلاف
آن بخرافات عجیبه دست می اندازد و بنقض و رفض قاعده ممهده خود بی
فاصله طویله مقلوب اشیاع و اتباع خود میگرداند و نمک بر جراحات شان
باظهار کمال تهافت و تناقض خدام عالی مقام خودش می پاشد و صدور
شان را بانواع انجاع می خراشد پنجم آنکه مخاطب در همین کتاب تحفه بجواب

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جمله لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب
اهلسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن و از همه سه میان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حیف است
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد از ینهمه امور او را استثنا
واقع ست بلا شبهه قال الشهرستانی فی الملل والنحل ان هذه الجملة موضوعة
مفتواة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند و
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد اهلسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین ست مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار ست که اصلا گوش بآن نمیکنند
انتهی ازین عبارت ظاهر ست که اعتبار حدیث بیافتن ان در کتب مسنده
محدثین ست مع الحکم بالصحة و نیز ظاهر ست که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار
هم این کذب واضح العار والشنار از اعتماد و اعتبار دور و بر کنار و عدم قابلیت
آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده اند
مثل شتر بی مهار و تشبث بان موجب نهایت استهزا و انکار و لائق کمال
تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافعی سند این ضلال و غی
شافی عی و مثمر ثلج صدر و موجب سکون و رشی باعث تمیز حی از لی نمیتواند
خصوصا با وصف عدم تعیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام
بازیب و زی ششم آنکه استدلال بر روایت عین اخلاف وعد و نکث عهد

ونقض عقد ست که در همین باب اساس ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز
نهاده حیث قال بعد ذکر الآیات التی استدل بها بوجه علی خلافة
ابی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهلسنت مرویست خارج از حد حصر
و احصاست در همان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید و چون درین رساله التزام
افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت
درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بنقل می آید انتهی
کمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات
شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف وا خفار باعلان
و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه منتهم انکه مخاطب
در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب
شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره
ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باهلسنت می باشد می باید
که موافق روایات اهلسنت باشد و الا هر یکی از طرفین متهم به تعصب و
عناد لاحق ست و با یکدیگر اعتماد و وثوق نخواهد ماند انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتوانند شد
که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
فراموش نموده مخالفت آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده
نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب
معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود و

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که
در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است
پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است
و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که
ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین هست و
کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر میکند و اهانت مینماید و از درجه اعتبار
ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تأمل
و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای است و درین بحث غیر از کتب
معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزم ماست انتهی
وا عجباه که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب
عالی نصاب سفر باید و باز اینجا و جاهای بسیار بنقض این عهد موثق و محکم
و نقض این عهد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت
ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده **نهم** آنکه چنانچه بطلان
احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب
ظاهر و واضح و لائح است همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد
ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست تقریر الحجة
درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام
و دفع شبهات مخالفین است و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست
مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند
انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحة ظاهرست که باحادیث صحیحین فضلا
عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتوان کرد پس احتجاج باین روایت یکدو
بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برات خود از کذب و عذر و اخلاف و اعتساف
حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد
ماجد خود و هم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار
علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث
شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلقات و مصابیح
ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت است لیکن کلام در طریق وصول
آن اخبارست و بسا اوقات رواة یک فرقه نزد اهل آن با وثوق و نزد
غیر آن مطعون میباشد لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد
و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد و ازین عبارت
صحیح است که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد
پس حسب افاده رشید هم این روایت که شاه صاحب از شافعیه آورده اند
نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان
فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر ثابت
حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید
و نیز ازین عبارت رشید بکمال وضوح حسن و قبح فقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر
طیر و خبر مدینة العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

و داغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهر ست زیرا که بلا شبهه
این روایات در طرق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقرره فاضل رشید
سنیه را لازم ست که تسلیم آن نمایند و گردن کبر برند و ابطال آن در از نسازند پس
باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد شاه صاحب و اسلاف شان
کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوص شان
از قاعده مقرره مسلمه عند الفرق کما ینبغی ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و مهارت
و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمدة الاعیان هویدا شد و لله الحجة
البالغة **یازدهم** آنکه کابلی جستکار بسبب مزید انهماک در ترویج باطل
صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت معجبه اهل استبصار
حذف و اسقاط و کتمان فظیع العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از تتبع
کتب و اسفار جان نازنین خود را بر کنار داشته همچنین پا بپای عمدة الاعیان
با آنهمه جلالت و اشتهار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا
درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حالانکه مفتری این روایت
موضوعه مختلق این حکایت مصنوعه اگرچه در اول آن فضیلت ثلثه مغسوله
حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بر بافته لکن بمزید حیا و شرم و نهایت
بیعلمی آزرم در آخران در حق جناب امیر المومنین علیه السلام فقره که از ان فضائل
آنجناب و اضح ولائح هست بعد ذکر صدیقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذو النورینیت
عثمان آورده و بعد ان بتثلیث سب اصحاب هم افزوده پس کابلی و الانزاد
بسبب احتدام و استعار نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

ولد او با وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره
نموده و طرد اللباب ارباب حجا به ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورینیت
و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کالمحرف المهول اعاذ اهل تدبر و تامل لفظ انوارا علی
یمین العرش که بعد لفظ علی بود از میان انداخته و مخاطب بجای این لفظ بین
یدی الله تعالی ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت
موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف بایراد
غرائب کذب و هذر و معروف بتدوین طرائف شذر و مذر در فضائل ابی بکر
و عمر و ثالث عابث عائث بارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل
کرده و محب طبری مبتلای محبت ثلاثه در ریاض النضره نقلا عن الملا
وارد نموده و صاحب اکتفا هم بتقلید او رفته و ابن حجر هم اثرا از اتیان بلا
از کذب و بهتان از آن محب طبری عمدة الاعیان خود برداشته در صواعق ایراد
ساخته محب طبری در ریاض النضره گفته ذکر انهم و النبی صلی الله علیه
وسلم کانوا قبل آدم و وصف کل منهم بصفة و التحذیر من
سبهم عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله
علیه وسلم قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی انوارا علی
یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره
و لم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة الی ان نقلنی الله الی صلب
عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب
و نقل عثمان الی صلب [illegible] طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابا بکر صدیقا

وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین وعلیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب اللہ ومن سب اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ خرجہ الملا فی سیرتہ وابراہیم بن عبد اللہ یمنی شافعی در
کتاب الاکتفا مروہ عن الامام ابی عبد اللہ محمد بن ادریس الشافعی
القریشی الہاشمی رضی اللہ عنہ بسندہ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی انوارا بیمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی الاصلاب
الطاہرات حتی نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابا بکر الی صلب
ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان و
نقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارہم لی اصحابا فجعل ابا بکر صدیقا
وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین وعلیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب اللہ ومن سب اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ اخرجہ الحافظ عمر بن خضر فی سیرتہ وابن حجر در صواعق
محرقہ گفتہ اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیرتہ ان
الشافعی رضی اللہ عنہ روی بسندہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی بیمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اللہ آدم اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاہرۃ حتی نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابا بکر
الی صلب ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب

عفان و نقل علیًّا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابابکر صدّیقًا و عمر فاروقًا و عثمان ذا النّورین و علیًّا وصیًّا فمن سبّ اصحابی فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله فقد اکبّه الله فی النّار علی منخریه از ملاحظه این عبارات ظاهر شد که کابلی مکبوب علی کتمان الحق و اشاعة الباطل المعیوب در نقل این خبر شنیع مرتکب چند صنیع بدیع و مقتحم تصرفات عدیده فظیع گردیده اوّل آنکه این روایت را از شافعی ملا عمر که از نقل خرافات و جزافات در فضائل ثلثه عجیبة الصفات کمال شغف و شیفتگی او بجمع و تدوین موضوعات و مفتریات نهایت جلی نقل کرده و کابلی فر کرملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر از میان انداخته بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار مزید تحذلق و تبختر و تنطّع و تعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی و الا تخبیط فرمود و غرضش ازین حذف و اخفاء و اسقاط و اعلاء و امر ست یکی آنکه اگر ذکر نقل ملا عمر میکرد احتجاج و استدلال او بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بران عمدة الکبار ثابت میشد و آن برای او سم قاتل و زهر هلاهل بوده زیرا که ملا عمر اگرچه در فضائل خلفای ثلثه افتراآت فاحشه و اکاذیب واهشه نقل کرده لکن با این در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طیر و حدیث تشبیه در تصنیف خود آورده و داغ توهین و تهجین و تخجیل بر ناصیه کابلی نبیل که در پی تکذیب و ابطال آن میباشد گذاشته و لکن عجب عجاب آنکه این غرض عنیف المرض و هوس شدید الحرص و هوای عظیم المضض بجواب آیه مودّت

از دست داده بعض افترات عجیبه و اکاذیب غریبه از ملا عمر در فضل ابی بکر و عمر
نقل نموده **دوم** آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود بپیش معتقدین
و مخلصین و اتباع و اشیاع آن مطاع و مقبلین و صابئین درگاه آن قدوه هیچ
رعاع ست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عبور دارد
و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیله غیر جمیله هم گسیخته شد باین سبب
که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این اسناد نهایت واهی و موهون و بمرتبه
قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلا و لیبک کثیرا **ص فج**
دوم آنکه فقره انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت انوار ثلثه
موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود حذف نموده
لفظ قبل ان یخلق را خبر کنا قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از
بشاعت و تهجین نیافته ناچار بجای خبر محذوف مکتوم لفظ بین یدی الله تعالی مصنوع
و منحوت ساخته و بالی پی بهمان حال تباه و خراب حالی از اب و تاب گذاشته **ص فج سوم** آنکه
چون در آخر ذکر وصایت وصی حق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله
علیه ما ابلج الغسق و انفلق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت حقه
ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث باین سه زین بوده چار و ناچار
آنرا هم بکلک اسقاط از صفحه قرطاس زدوده و هم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب
بوده آنرا هم ساقط نموده بکمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط که کابلی
مبتلای لبس و اختلاط آنرا عمدا و قصدا بارادة و صمد امرتکب گردیده دبلای این
خطا سراسر جفا سر پای پی محتاط و مخاطب سریع الاشتهار کثیر الاحتیاط مجتنب

از عثرات اغلاط بسبب ایغال و ایضاع در مهامه قبیح و سباسب فضیح تقلید و اتباع
کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیر ست یعنی
ظاهر و صریح ست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتجاج بروایت خصم
فضلا عن روایة طریق المستدل از قبیل تمسک ملحدی بفقرهٔ لا تقربوا الصلوة و
عین سرقه حدیث ست و بغایت قبیح پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که
حسب افادهٔ مخاطب نقاد کابلی والا نژاد و پانی پتی عمدهٔ اهل السداد و خود مخاطب
عماد مقتفی آثار اهل کفر و الحاد مستحق تجریح و تقبیح ثقات و جوب مشتمین حرمت
صلوة مختومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه وآله
الاف التحیة الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و شنیع نزد اهل رشاد گردیدند
فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته
طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع ست که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرد
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس
والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب این طعن آنکه درینجا حذف تتمه حدیث
نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند و عبارت آینده را که مبطل ارادهٔ طعن
از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة و سهو
احادیث در مثل این مقام بغایت قبیح ست تتمه این حدیث این ست ثم تنطلقون
الی مساکن المهاجرین فتجعلون بعضهم علی رقاب بعض و این تتمه صریح ست

کہ این تحاسد و تباغض و تدابر کنندگان فرقہ دیگر ست غیر از مہاجرین و آن فرقہ یا انصار اند یا غیر ایشان از انصار خود ہرگز بوقوع نیامدکہ مہاجرین را بغیر انصار باہم بجنگانند پس اینفرقہ نیست مگر از تابعین زیراکہ صحابہ کہ حضرت در انما میبرد منحصر بود در مہاجرین و انصار و بودن این فرقہ از مہاجرین بموجب حدیث باطل شد و بودن این فرقہ از انصار و واقع تکذیب کرد الخ ازین عبارت ظاہرست کہ حذف تتمہ حدیث اگرچہ از طریق خصم باشد فکیف اذا کان من طریق الناقل از قبیل تمسک ملحدی بکلمہ لاتقربوا الصلوٰۃ و عین سرقہ حدیث و بغایت قبیح و ظاہرست کہ ہمین صنیع شنیع را کہ سرقہ فرزانہ و تمسک کابلی و مخاطب در نقل این روایت مرتکب شدہ اند و علاوہ برین سرقہ در مقامات دیگر در نقل روایات مثل روایت منقولہ از درر و غرر سید مرتضی در باب بارزیہ قبطیہ کہ کابلی نحریر و مخاطب معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس لمزید خدع و تخدیع و تجنیب تفسیر البحر نقل کردہ این ہر دو بزرگ سرقہ احادیث و روایات بکار بردہ اند و سرقہ مخاطب حسب جل و معظم کتاب کابلی عشور و ہم سرقہ کتاب مقالید الاسانید ثعالبی عمدۃ الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقہ تفسیر مہائمی ہائم مجہائم تلبیس و تدلیس در تفسیر فتح العزیز واضح و روشن و مبین و مبرہن ست پس از ین سرقہ عظیمہ خود بغفلت جستن و تہمت سرقہ بر فتراک اہل حق بستن و قلوب اہل ایمان خستن بغایت عجیب و غریب و محیر ہر عاقل لبیب و للہ الحمد کہ بطلان نسبت حذف تتمہ حدیث باہل حق در ذکر آن محض کذب و بہتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان و مکابرت و سنان محیر اذہان اکابر اعیان و مورث کمال استبصار و اذعان الباب

ایمان بر فعت شان مخاطب رفیع المکان بمدارج صدق و عرفان و عروج او بمعارج
عالیہ تقوی و ایقانست زیراکہ این طعن را سید علی بن طاؤس در طرائف و علامہ حلی
در نہج الحق ذکر کردہ اند و در ہر دو کتاب این تتمہ مذکور و مسطور و کذب بہت مخاطب
در کمال وضوح و ظہور علامہ حلی در نہج الحق فرمودہ روی الحمیدی فی الجمع بین
الصحیحین عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد
مسلم قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن
فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایۃ ثم تنطلقون الی مساکین المہاجرین
فتحملون بعضہم علی رقاب بعض و ہذا ذم منہ علیہ السلام لاصحابہ
و سید علی بن طاؤس طاب ثراہ در کتاب طرائف در ضمن مخالفات صحابہ
با جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میفرماید و من ذلک ما رواہ
الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من مسند عبد اللہ بن عمرو بن العاص فی
الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف نکون کما امرنا اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایۃ
ثم تنطلقون الی مساکین المہاجرین فتحملون بعضہم علی رقاب بعض
بعد ذکر این حدیث فرمودہ انظر رحمک اللہ عز و جل الی ما قد شہد بہ

من خدم نبيهم صلى الله عليه وسلم لاصحابه فكيف يستبعد من قوم
يكونون بهذه الصفات ان يخالفوا نبيهم صلى الله عليه وآله وسلم
في الحيوة وبعد الوفاة پس روایتی کہ سید علی بن طاوس و علامہ ہمو و ابن تیمیہ را
کہ مشتمل ست بر انطلاق صحابہ بسوی مساکین مہاجرین و حمل بعض مہاجرین بر رقاب
بعض ذکر نمودہ اند ہرگز آنرا حذف نفرمودہ و چرا آنرا حذف میفرمودند کہ ہرگز
منافی مطلوب اہل حق نیست بلکہ مثبت مزید ظلم و حیف ارباب جور یعنی نہاب
و لہاج و انطلاق اہل خلاف و شقاق بسوی مساکین مہاجرین و حمل بعض
شان بر رقاب بعض بلا استحقاق ست علاوہ بر ثبوت تنافس و تحاسد و تدابر
و تباغض قائلین خلاف و نیز ابن تیمیہ [illegible] روایت مسلم را کہ مشتمل بر ہمہ
روایت او پس اگر ابن تیمیہ ذکر ہم نفرمودند جای طعن و تشنیع اہل تخلیط و تلمیع نبود
و خود کابلی ہم این تتمہ را بروایت اخری ہم ذکر نمودہ و ہرگز گرد ذکر حذف آن کہ
از ایجادات مخاطب امام المتحذلقین ست نگردیدہ قال فی الصواعق فی ذکر مطاعن
الصحابة السابعة اي الشبهة السابعة ما رواه مسلم في صحيحه
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم اي قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف نكون كما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون
وهي باطلة لانه تنبيه وارشاد الى ترك التنافس والتحاسد والتباغض
[illegible] بانما هو الاخبار وذا ابلغ من النهي

صریحا وایقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع فی کلام العرب
ذائع ولان الخطاب لیس لجمیع الصحابة اتفاقا ولقوله علیه السلام فی روایة
اخری ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
پانزدهم آنکه دعوای کابلی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده وتحقیق
تفوه بالی بتی وتقول مخاطب جلیل المرتبت الجری علی القطع والبت باین نفی
وتنزیه وتبریه از تشویه محض دعوی بلا دلیل وتحکم غیر قابل التعویل ومحض تخدیع
وتسویل بلکه بحت اضلال وتضلیل ست اری اگر سند این روایت نقل میکردند
وبار تجشم نقل احوال رواتش از کتب رجال بر میداشتند وبعد ازان این دعوی
بر زبان می آوردند آنوقت قابل جواب ولائق توجه ارباب الباب می بود واذ لیس
فلیس شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح الاختلال
مابعد شافعی باکمال وبراءت رواتش ولین ان کذب وافترا وافتعال ثابت هم
خلل واغفال ضرری بارباب اتباع وامتثال اهل بیت اقبال علیهم الاف
التحیة والسلام من الله الملک المتعال نمیرساند وگاهی تحسر وتکبر بر اهل ثروت
از مواخذه وداروگیر نمی پاید زیراکه خدام خود حضرت شافعی مطعون ومغموز
ومثلوب بطلو ومستحق هجو وتخذیل [illegible] می باشد وهر چند ایضاح وتفصیل
این حکایت جگر سوز وبنیاد تخریب [illegible] ارباب تلمیع وتسویل لیس [illegible] از تطویل
لکن بنابر ایجاز واختصار واحتراز از اسهاب اکتفا را اقتصار بر بعض لطائف
مستجلبه [illegible] والابصار [illegible] علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب
شافعی وتصحیح مذهبه وکرمنا بت آلی بنسخه قدیمه عتیقه ان پیش حقیر حاضر است

و نیز نسخہ مطبوعہ مصریہ آن در اصقاع و بقاع دائر و سائر میفرماید الفصل الثالث
فی ثناء الشافعی علی استاذیہ و مشایخہ کان یقول لولا مالک و سفین
لذہب علم الحجاز وقال اذا ذکر اهل الاثر فمالک النجم وقال کان مالک
اذا شک فی شیء من الحدیث ترکہ کلہ وحکی الشافعی انہ اجتمع مالک
و ابو یوسف عند الرشید فتکلما فی الوقوف و ما یحبسہ الناس فقال
یعقوب ہذا باطل لان محمدا صلی اللہ علیہ وسلم جاء باطلاق الحبس فقال
مالک انما جاء باطلاق ما کانوا یحبسونہ لالہتہم من البحیرۃ والسائبۃ
اما الوقوف فہذا وقف عمر بن الخطاب حین استاذن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم فقال حبس الاصل و سبل الثمرۃ و ہذا وقف الزبیر فاعجب الخلیفۃ
ہذا الکلام و بقی یعقوب وکان الشافعی یقول ما اعلم بعد
کتاب اللہ اصح من موطا مالک وقیل للشافعی ہل رأیت احدا
ممن ادرکت مثل مالک بن انس فقال سمعت من تقدمنا فی السن والعلم
یقولون ما رأینا مثل مالک فکیف نحن مثلہ قال الشافعی
ان مالکا کان مقدما عند اهل العلم بالمدینۃ والحجاز والعراق فی نفسہ
و معروفا عندہم بالاتقان فی الحدیث و مجالسۃ العلماء وکان ابن
عیینۃ اذا ذکرہ رفع ذکرہ و حدث عنہ وکان مسلم بن خالد الزنجی
وہو مفتی اهل مکۃ و عالمہم فی زمانہ یقول جالست مالک بن انس
فی حیاۃ جماعۃ من التابعین فان قال قائل لما کان حال مالک فی العلم
والدین ما ذکرتم وکان تعظیم الاستاذ واجبا علی کل مسلم فکیف

اقدم

قدم الشافعی علی مخالفتہ وکیف جوّز من نفسہ ان یضع الکتاب علیہ
فالجواب قال البیہقی قرأت فی کتاب ابی یحییٰ زکریا بن یحییٰ الساجی ان الشافعی
انما وضع الکتاب علی مالک لانہ بلغہ ان بالاندلس قلنسوۃ لمالک
یستشفی بھا وکان یقال لھم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیقولون
قال مالک فقال الشافعی انما مالک آدمی قد یخطی و یغلط فصار ذلک
داعیا للشافعی الی ان وضع الکتاب علی مالک وکان یقول کرھت ان
افعل ذلک ولکنی استخرت اللہ تعالیٰ فیہ سنۃ وقال الربیع سمعت الشافعی
یقول قدمت مصرًا ولا اعرف ان مالکا یخالف من احادیثہ الا ستۃ
عشر حدیثا فنظرت فاذا ھو یقول بالاصل و یدع الفرع و یقول بالفرع
ویدع الاصل واقول ان ارسطاطالیس الحکیم تعلم الحکمۃ من افلاطون
ثم خالفہ فقیل لہ کیف فعلت ذلک فقال استاذی صدیقی والحق
صدیقی واذا تنازعا فالحق اولی بالصداقۃ فھذا المعنی بعینہ ھو
الذی حمل الشافعی علی اظہار مخالفۃ مالک والذی یدل
علی صحۃ ماذکرناہ ان الکتاب الذی وضع الشافعی علی مالک قال
فی اولہ اذا قلت حدثنا الثقۃ عن الثقۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فھو ثابت عن رسول اللہ صلی اللہ و الثابت عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا یترک الا اذا وجد حدیث یخالفہ واذا اختلفت الاحادیث
فللاختلاف فیہا وجہان احدھما ان یکون فیہا ناسخ و منسوخ فیعمل بالناسخ
ویترک المنسوخ والاخر ان لا یتمیز الناسخ عن المنسوخ فھھنا نذھب الی

علیہ وسلم

اثبت الروايتين و اذا لم يكن فانا ذهبت الى اشبه الحديث بكتاب الله و اشبههما
بحديث آخر و اذا ثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخالفه
حديث آخر و كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يخالفه
لم التفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و لو ان
يؤخذ به ان كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يوافقه
لم يزده قوة و حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغن عنه و لما
قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان مالكا اعتبر هذه القاعدة في بعض
المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الاخبار الصحيحة فيها بقول
واحد من الصحابة او بقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر
ما ترك فيه من اقاويل الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه
و ذلك انه ربما يدعي الاجماع و هو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه ادعى
ان اجماع اهل المدينة حجة و انه قول ضعيف و ذكر في هذا الباب
امثلة منها ان مالكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احدى عشرة
سجدة و ليس في المفصل منها شيء ثم قال الشافعي فقد روى عن ابي هريرة
انه سجد في اذا السماء انشقت و ان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى
فقد نرى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم و عن عمر و عن ابي
هريرة فليت شعري اي الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل
ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا و منها ان مالكا
زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة و هو يروى

عن عمر

عن عمر وابن عمر انهما سجدا في الحج سجدتين ثم قال الشافعي وليت شعري
من هولاء المجمعون الذين لا يسمّون فانا لا نعرفهم ولا يكلف الله احدا
ان ياخذ دينه عمن لا يعرفه ومنها ما اخبرنا مالك عن ابي الزبير عن
عطا ابن ابي رباح عن ابن عبّاس انه سئل عن رجل واقع اهله وهو بمنى قبل
قبل ان يفيض فامره ان ينحر بدنة قال الشافعي و
بهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجّة تامّة وبدنة ورواه عن
ربيعة وعن ثور بن يزيد عن عكرمة يظنّه عن ابن عبّاس فان كان
قد ترك قول ابن عباس لراي ربيعة فهو خطا وان تركه لراي عكرمة
فهو يسئ القول في عكرمة لا يرى لاحد ان يقبل حديثه وهو يروي
عن سفيان عن عطا عن ابن عبّاس خلافه وعطا ثقة عنده وعند
النّاس قال الشافعي والعجب انه يقول في عكرمة ما يقول ثم يحتاج
الى شئ من علمه يوافق قوله فيسمّيه مرّة ويسكت عنه اخرى فيروي
عن ثور بن يزيد عن ابن عبّاس في الرضاع وذبائح نصارى العرب وغيره
ويسكت عن ذكر عكرمة وانما يحدثه ثور عن عكرمة وهذا من الامور
التي ينبغي لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره
الشافعي في كتابه الذي وضعه على مالك ولقائل ان يقول حاصل
هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاوّل انّ مالكا يروي الحديث
الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا يجوز ولمالك ان يجيب عنه فيقول هذه
الاحاديث ما وصلت الينا الّا برواية علماء المدينة فهولاء

لكن اهل المدينة اعرف به وهذا نقض على علماء
المدينة على خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

امّا ان یکونوا عدولًا او لا یکونوا فان کانوا من العدول وجب ان یعتقد انّهم
ترکوا العمل بذلک الحدیث لاطّلاعهم علی ضعف فیه امّا لاجل الضعف
فی الروایة او لاجل انّه وجد ناسخ او مخصّص وعلی جمیع التقدیرات فترک
العمل به واجب فان قالوا فلعلّهم اعتقدوا فی ذلک الحدیث تاویلًا خطأً
فلاجل ذلک التاویل الخطاء ترکوا العمل به وعلی هذا التقدیر لا یلزم من
ترکهم العمل بالحدیث حصول ضعف فیه قلنا ان علماء المدینة الذین
کانوا قبل مالک کانوا اقرب الناس الی زمان رسول الله صلّی الله علیه
وسلّم واشدّهم مخالطة للصحابة واقربهم رغبة فی الدّین وابعدهم
عن المیل الی الباطل فیبعد اتفاق جمهور علماء المدینة علی تاویل
فاسد و امّا ان قلنا انّ علماء المدینة لیسوا بعدول لکان الطعن فیهم
یوجب الطعن فی الحدیث فثبت بهذا الطریق ان الدلیل الّذی ذکرناه یقتضی
ترجیح عمل علماء المدینة علی ظاهر خبر الواحد ولیس هذا قولًا بانّ
اجماعهم حجّة بل هو قول بان عملهم اذا کان علی خلاف ظاهر الحدیث اورث
ذلک قدحًا وضعفًا فی الحدیث وممّا یوئید ما ذکرناه ما روی البیهقی
فی کتاب مناقب الشافعی رضی الله عنه باسناده عن یونس بن عبد الاعلی
قال ناظرت الشافعی رضی الله عنه فی شیء فقال والله ما اقول لک
الا نصحًا اذا وجدت اهل المدینة علی شیء فلا یدخلن قلبک شک انّه
الحق وکل ما اوتی کل القوة لکنک لم تجد له فی المدینة اصلًا
وان ضعف فلا تعبأ به ولا تلتفت الیه واقول هذا الکلام

صریح فی تقریر مذهب مالک رحمه الله تعالی واما الاعتراض الثانی وهو ان
مالکا رحمه الله اذا احتاج الی التمسک بقول عکرمة ذکره واذا لم یحتج
الیه ترکه فهذا ان صح عن مالک اورث ذلک ضعفا فی روایته وفی
دیانته ولو کان الامر کذلک فکیف جاز للشافعی ان یتمسک بروایات
مالک رحمهما الله تعالی وکیف یجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا
جملة ما یتعلق بهذا البحث ازین عبارت ظاهرست که امام شافعی بعد
تقریر قاعده سراسر فائده متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالف ارشاد
جناب سرور کائنات واولویت اخذ باحادیث وآثار آن مفخر موجودات علیه
وآله الاف التحیات والتسلیمات ما توالی الغدوات والعشیات مخالفت مالک
که استاد وشیخ آن منور ظلم حوالک ومحقق مآخذ ومدارک وسالک مسالک تقوی
وتنقیه مستفید ازو بوده بااخبار صحیحه واحادیث ثابته صریحه بسبب قول
بعضی از صحابه منقطعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوة المجتهدین
بیان فرموده ونیز ظاهر نموده که مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم
اجماع برخلاف احادیث صحیحه سرور مطاع صلی الله علیه وآله ما دام للشمس ضیاء
وشعاع نموده حالانکه آن اجماع مدعی خود مختلف فیه وغیر قابل التفات واعتنا
نزد منصف نبیه است ونیز شافعی افاده فرموده که مالک دعوی نموده که اجماع
اهل مدینه حجت ست واین قول ضعیف ورای سخیف ست وشافعی عمدة الاقبال
بعد این تمهید واجمال جمیل بری از اختلال برای مزید توضیح وتفصیل واطمینان
قلوب اهل نقد وکمال امثله عدیده برای این مخالفت مالک باخبار وآثار

سرور انبیای اخیار صلی اللہ علیہ وآلہ الاطہار ما اختلف العشی والابکار فرمودہ
در ذکر این اسئلہ مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب و اینکہ بسببہ روایت
عکرمہ مفتتح فظائع شنیعہ نقل نمودہ و بعد آن افادہ فرمودہ کہ اگر مالک قول
ابن عباس را بسبب ... ترک کردہ پس این خطا است و اگر ترک بسبب روای
عکرمہ نمودہ پس خود مالک اسارت قول در عکرمہ می نماید یعنی طریق سوی قدح
و جرح آن نحوی می پیماید و جائز نمیداند کہ کسی قبول حدیث عکرمہ نماید
و چگونہ چنین نباشد حالانکہ عکرمہ حسب افادات علمای نقاد و تنصیصات
اساطین والانزاد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذہبی و تہذیب الکمال للمزی
و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرہا ہائم جہات کفر و الحاد یعنی خارجیت
و عداوت وصی سرور انبیای امجاد صلی اللہ علیہ وآلہ الی یوم التناد و مرتکب
الذنب افترا و بہتان اہی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس
بودہ و شافعی بعد ارشاد این حکایت و روایت سراسر شکایت ضبط و حکم
نتوانستہ عجایب امام مالک آغاز نہادہ و داد اظہار تہافت و تناقض و تناکر
و تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرانہادہ یعنی ارشاد
کردہ کہ عجب آنست کہ او یعنی عکرمہ آنچہ میگوید یعنی طریق جرح و قدح آن
خارجی کذاب بئس التعصب می پوید بعد از بن مختلج می شود و کسی چیزی از علم
عکرمہ کہ موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاہی نام مفتتح جنبہ
بزبان می آرد و گاہی سکوت و صموت از ذکر نام آن مثلوب ممقوت می فرماید
الخ ... بلا شک از اعظم معائب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادہش قبائح

واضح تر از وضوح ہست پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک با کمال با وصف اہتمام بلیغ
و سعی جمیل و جہد جہید و کدّ شدید و کد اکید در تعییر از راونند ید و طعن
و جرح و ثلب و قدح و تفنید ان امام عمید مثبت جرح و قدح خود ان امام سدید
و مظہر حیف و عسف شدید ان مقتدای رشید ست و از ینجاست کہ رازی با انہمہ
سقیفہ سازی و حیلہ بازی و آتش اندازی و زمزمہ نوازی مدح و تبجیل و تکریم
و تفخیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحمایت و محامات و رعایت و محابات
آن علامہ سرفرازی نگردیدہ ارشاد فرمودہ ولو کان الامر کذلک فکیف
جاز للشافعی ان یتمسّک بروایات مالک و از عمدہ فضائل شافعی آنست کہ قائل
بود بامامت ہارون نارشید کہ برای فحرکرشمہ از فضائح اعمال و شنائع افعال
او دفاتر طوال کفایت نمی کند تاج المحدثین سنیہ علامہ ابو نعیم در حلیۃ الاولیا
کہ نسخہ کاملہ آن در دو جلد ضخیم بعنایت ربّ منّان بدست این کثیر العصیان افتادہ
در ترجمہ محمّد بن ادریس الشافعی گفتہ حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن احمد ثنا
ابو عمرو عثمان بن عبد اللّٰہ المدینی ثنا احمد بن موسی النجّار قال قال
ابو عبد اللّٰہ محمد بن سہل الاموی ثنا عبد اللّٰہ بن محمد البلوی قال المّا قدم
بابی عبد اللّٰہ محمد بن ادریس الی العراق ادخل الیہا لیلا علی بغل بلا قتب
و علیہ طیلسان مطبق و فی رجلیہ حدایدہ و ذلک انہ کان من اصحاب
عبد اللّٰہ بن الحسن بن الحسن واصبح الناس فی یوم الاثنین لعشر خلون من شعبان
من سنۃ اربع و ثمانین و مائۃ و کان قد اعتوی علی ہرون الرشید
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاۃ و کان علی المظالم محمّد بن الحسن

فکان الرشید یصد عن بابہما ویتفقہ بقرابتہما فسادا فی ذلک الیوم
الی الرشید فاخبراہ بمکان الشافعی وانبسطا جمیعا فی الکلام فقال محمد
بن الحسن الحمد للہ الذی مکّن لک فی البلاد وملکک رقاب العباد من
کل باغ ومعاد الی یوم المعاد لازلت مسموعا لک ومطاعا فقد
علت الدعوۃ وظہر امر اللہ وہم کارہون ان جماعۃ من اصحاب
عبد اللہ بن الحسن اجتمعت وہم متفرقون فقد اتاک عنق ینوب عن
الجمیع وہو علی الباب یقال لہ محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان
بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن عبد المطلب بن ہاشم
بعد شاہد بن ولا اقرار ابلغ من المحنۃ وکفی بالمرء اثما ان یشہد بشہادۃ
یخفیہا عن خصمہ فعلی رسلکما لا تبرحان ثم امر بالشافعی فادخل
فوضع بین یدیہ بالحدید الذی کان فی رجلیہ فلما استقر بہ المجلس
ورمی القوم الیہ بابصارہم رمی الشافعی بطرفہ نحو امیر المومنین و
اشار بکفہ کلہ مسلما فقال السلام علیک یا امیر المومنین ورحمۃ اللہ
وبرکاتہ فقال الرشید وعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
بدأت بسنۃ لم تومر باقامتہا ورددنا فریضۃ قامت بذاتہا ومن
اعجب العجب انک تکلمت فی مجلسی بغیر اذنی فقال الشافعی یا امیر المومنین
ان اللہ جل وعز قال وعد اللہ الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم ولیمکنن لہم دینہم
الذی ارتضی لہم ولیبدلنہم من بعد خوفہم امنا وہو الذی اذا وعد وفی

ابن عیینہ فاناخبرنا...
بہذا الامر ...
ثم انہ یعنی ...
والرشید ...
ولسان ...
فیجلبک ... فقال انہ
فاتصرف ...
مکانک ...
ثم ارسل ...
علی ابی یوسف ...
یا یعقوب ...
یا امیر المومنین ...
من شانہ ...
فقال ابو یوسف ...
ہو ...
والہ ...

فقد مكنني في ارضه وامنني بعد خوفي يا امير المومنين فقال له الرشيد
اجل قد امنك الله اذا امنتك فقال الشافعي قد حدثتك انك لا تقتل
قومك صبرا ولا تزدريهم بحجرتك غدا ولا تكذب بهم اذا قاموا لديك
غدا فقال له الرشيد هو كذلك فما عذرك مع ما ارى من حالك
وتسييرك من حجازك الى عراقنا التي فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك
ثم اتبعه الارذال وانت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامة الحجة
ولن يضر الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعي يا امير المومنين
اما اذا استنطقتني الكلام فسأتكلم على العدل والنصفة فقال الرشيد
ذلك لك فقال الشافعي والله يا امير المومنين لو اتسع الكلام على ما بي
لما شكوت لك الكلام مع ثقل الحديد يعوز فان جدت علي بفكه افصحت عن
نفسي وان كانت الاخرى فيدك العليا ويدي السفلى والله غني حميد
فقال الرشيد لغلامه يا سراج حل عنه فاخذ ما في قدميه من الحديد
فجثا على ركبته اليسرى ونصب اليمنى وابتدأ الكلام فقال والله يا امير المومنين
لان يحشرني الله تحت راية عبد الله بن الحسن وهو من قد علمت وشيخ
قرابة لا تنكر عند اختلاف الاهواء وتفرق الاراء احب الي والي كل
مومن من ان يحشرني تحت راية قطري بن الفجاءة المازني وكان
الرشيد متكئا فاستوى جالسا وقال صدقت وبررت لان تكون
تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقادة
اذا اختلف الاهواء خير من ان تحشر تحت راية خارجي حنفي يأخذه الله

[illegible]

قال الشافعي فقد افتريت على الله كذبا يا امير المومنين ان نصبت نفسي
لهما وهذه كلمة ما سبقت بها قط والذين حكوها لامير المومنين
فاطلبهم معاينة فان الشهادة لا تجوز الا كذلك فنظر امير المومنين
اليهما فلما رآهما لا يتكلمان علم ما في ذلك فامسك عنهما ثم قال
الرشيد صدقت يا ابن ادريس فكيف بصرك بكتاب الله تعالى فقال له
الشافعي عن اي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثلثا وسبعين كتابا على
خمسة انبياء وانزل كتاب موعظة النبي فكان سادسا اولهم آدم
عليه السلام انزل ثلثون صحيفة كلها امثال وانزل على اخنوخ
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم وعلم الملكوت الاعلى وانزل
على ابراهيم ثمانية صحف كلها حكم مفصلة فيها فرائض ونذر وانزل
على موسى التوراة فيها تخويف وموعظة وانزل على عيسى الانجيل ليبين
لبني اسرائيل ما اختلفوا فيه من التوراة وانزل على داود كتابا كله
دعاء وموعظة لنفسه حتى يخلصه من خطيئته لا حكم لنا فيه
وايقاظا لداود وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه
سائر الكتب فقال تبيانا لكل شيء وهدى وموعظة احكمت آياته ثم
فصلت فقال له الرشيد فصل في كتاب الله المنزل على ابن عم رسول الله
صلى الله عليه وسلم الذي دعانا الى فعله وامرنا بالعمل بمحكمه والايمان
بمتشابهه فقال عن اية آية تسألني عن محكمه او متشابهه او عن تقديمه

او تا

او تاخیرہ ام عن ناسخہ ام عن منسوخہ ام عما ثبت حکمہ و نسخت تلاوتہ
ام عما ثبت تلاوتہ و ارتفع حکمہ ام عما ضربہ اللہ مثلا ام عما ضربہ اللہ
اعتبارا ام عما احصی مافیہ فعال الامم الماضیۃ ام عما قصدنا اللہ بہ
فعلهم تحذیرا قال فما زال حتی عدّ له الشافعی ثلاثا و سبعین حکما فی
القرآن فقال له الرشید ویحك یا شافعی افکل هذا یحیط به علمك
فقال یا امیر المومنین المحنۃ علی العالم کالنار علی الفضۃ تخرج
جودتها من رداءتها فانا ذا فامتحن فقال له الرشید ما احسن ان
اعید ما قلت فسأسالك بعد هذا المجلس ان شاء اللہ تعالی قال له
کیف بصرك بسنۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال له الشافعی
انی لاعرف منها یا امیر المومنین ما خرج علی وجہ الایجاب لا یجوز ترکہ
کما لا یجوز ترك ما اوجبہ اللہ فی القرآن و ما خرج علی وجہ التادیب
وما خرج علی وجہ الخاص لا یشرك فیه العام و ما خرج علی وجہ
العموم یدخل فیه الخصوص و ما خرج جوابا عن سوال سائل لیس لغیرہ
استعماله و ما خرج منه ابتداء کازدحام العلوم فی صدرہ و ما فعله
فی خاصۃ نفسه اقتدی به الخاصۃ والعامۃ و ما خص به نفسه
دون الناس کلهم مع ما لا ینبغی ذکرہ لانه اسقطه صلی اللہ علیہ وسلم
ذکرا فقال حبذا الترتیب یا شافعی لسنۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فاحسنت موضعها بوصفها فما حاجتنا الی التکرار علیك و نحن
نعلو من حضرانك نصابها فقال له الشافعی ذلك من فضل اللہ علینا

النصاب الاصل والمرجع ١٢ ق

وعلی الناس وانما شرفنا برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبلدہ فقال کیف
بصرک بالعربیۃ قال مبدأتنا وطباعنا بھا تقدمت والسنتنا بھا جرت
فصارت کالحیوۃ لا تتم الا بالسلامۃ وکذلک العربیۃ لا تسلم الا
لاھلھا ولقد ولدت وما اعرف اللحن فکنت کمن یسلم من الداء ما سلم
الدواء وعاش منکا ملاوبذلک شھد لی القرآن فقال وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومہ یعنی قریشا وانت وانا منھم یا امیر المؤمنین
فالعنصر نظیف والجرثومۃ منیعۃ شامخۃ انت اصل ونحن فرع ومحمد
صلی اللہ علیہ مفسر ومبین بہا جتمعت انسابنا فنحن بنو الاسلام
بذلک ندعی وننسب فقال الرشید صدقت وبارک اللہ فیک الی آخرہ
روایت حلیۃ الاولیا واضحست کہ شافعی ہارون را بہ رسالت و کرات ملقب بامیر المؤمنین
میساخت و نیز ازان واضحست کہ شافعی ادعای خود منصب امامت را نہایت شنیع
و فظیع دانستہ کہ آنرا بافترای کذب علی اللہ تعبیر کردہ پس ہرگاہ امامت بانی
مرتبہ عظیم و جلیل باشد کہ شافعی از ادعای آن با آن جلالت و عظمت مرتبہ تحاشی
شدید کند و ادعای آنرا افترای کذب بر خدای تعالی قرار دہد پس اثبات شافعی
امامت را برای ہارون دلیل صریحست بر آنکہ شافعی ہارون را بہتر از خود میدانست
و امامت او را عین حق و صواب میدانست و فخر رازی در رسالہ فضائل شافعی
گفتہ الباب الثالث فی حکایۃ محنۃ الشافعی رضی اللہ عنہ وفیہ فصول
الفصل الاول فی کیفیۃ تلک المحنۃ لما جیء بالشافعی رضی اللہ عنہ
الی العراق ادخل لیلا وکان فی جملہ حدید لانہ کان من اصحاب

عبد اللہ بن الحسن بن علی بن ابی طالب وکان ذلک لیلۃ الاثنین لعشر
خلون من شعبان سنۃ اربع وثمانین وفی ذلک الوقت کان ابو یوسف
علی قضاء القضاۃ ومحمد علی المظالم فدخلا علی الرشید فقال محمد
بن الحسن الحمد للہ الذی مکنک فی البلاد وملکک رقاب العباد
من کل باغ وعاد الی یوم المعاد لا زال قولک مسموعا وامرک مطاعا
فقد علت الدعوۃ وظہر امر اللہ وہم کارہون لن شرذمۃ من اصحاب
عبد اللہ بن الحسن اجتمعوا وفیہم واحد ینوب عن الکل یقال لہ محمد بن
ادریس یزعم انہ بہذا الامر احق منک ویدعی من العلم ما لیس
سنہ ولا یشہد لہ بذلک قدمہ ولہ لسان ذو عجلۃ ولسانہ
وانا خائف علی الدولۃ منہ کفاک اللہ مہمانک واقال عثراتک ثم
امسک فقال الرشید لابی یوسف یا ابا یعقوب کیف الامر قال ابو یوسف
محمد صادق فیما قال ثم امر بالشافعی رضی اللہ عنہ فادخل علی الرشید
فرمی القوم بابصارہم الیہ فقال الشافعی رضی اللہ عنہ السلام
علیک یا امیر المومنین ورحمۃ اللہ وبرکاتہ فقال الرشید وعلیک
السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ بدأت بسنۃ لم تؤمر باقامتہا ورددنا
فریضۃ قامت بذاتہا ومن العجب انک تتکلم فی مجلسی بغیر اذنی
فقال الشافعی ان اللہ تعالی قال وعد اللہ الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم ولیمکنن لہم
دینہم الذی ارتضی لہم ولیبدلنہم من بعد خوفہم امنا وہو الذی

اذا وعدو فی فقد مکننی فی ارضه وآمننی من بعد خوفی یا امیر المومنین
فقد حدثت انک لا تقتل قومک صبرا ولا تکذبهم اذا اقاموا لدیک
عذرا قال الرشید هو کذالک فما عذرک بعد ما ظهر ان صاحبک لما بغی
علینا واتبعه الارذلون کنت رئیسهم فقال الشافعی لما استنطقتنی
فسأتکلم علی العدل والانصاف لکن الکلام مع ثقل الحدید صعب فان جدت
علی بفکه عن قدمی جثیت علی رکبتی کسیرة آبائی عند آبائک وان
کانت الاخری فیدک العلیا ویدی السفلی والله غنی حمید فقال الرشید
لغلامه یا سراج خل عنه فاخذ ما فی قدمیه من الحدید فجثا
الشافعی علی رکبتیه وقال یا امیر المومنین والله لان یحشرنی الله
تحت رایة عبد الله بن الحسن وهو کما علمت شیخ له قرابة لا تنکر
عند اختلاف الآراء احب الی والی کل مسلم من ان یحشرنی الله تعالی
تحت رایة قطری بن فجاءة المازنی الخارجی فکان الرشید متکئا فاستوی
جالسا وقال صدقت وبررت لان تکون تحت رایة رجل من اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر من ان تکون تحت رایة خارجی
طغی وبغی لکن ما حجتک ان قریشا کلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعی
رضی الله عنه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان
تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین حاش لله ان اقول
ذلک القول لقد افک المبلغ فسق واثم ان لی یا امیر المومنین حرمة
الاسلام وذمة النسب کفی بها وسیلة واحق من اخذ بادب الله تعالی

ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم الذاب عن دینه الحامی عن
امته قال فتهلل وجه هرون ثم قال لیفرخ روعك فانا نرعی حق
قرابتك وعلمك ثم امره بالقعود ازین عبارت ظاهرست که شافعی نهایت
اباو استنکاف و تحاشی از ادعای امامت ظاهر کرده که اولاً فسق و کذب و افترای
محمد بن الحسن و ابو یوسف که نسبت این ادعا بشافعی کرده بودند بتلاوت آیه
کریمه ثابت کرده و بعد آن گفته که حاشا نشد که بگوییم این قول را بدرستیکه دروغ
گفت رسانندهٔ این قول فاسق شده گنهگار گردیده و نیز شافعی تصریح کرده
بانکه احق کسی که اخذ کرده باد ب خدای تعالی ابن عم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم است که ذب کننده است از دین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و
حمایت کننده است از امت آنحضرت و ازین ارشاد شافعی نهایت
مدح و تعظیم و تبجیل و تکریم رشید ظاهرست که او را احق عاملین بحکم تعالی
وانموده و ذب او از حامی دین نبوی و حمایت او امت آنحضرت را ظاهر ساخته
و نیز از روایت حلیة الاولیا ظاهرست که هرگاه شافعی بجواب هارون رشید
اقسام سنت بیان کرد و هارون استحسان آن نمود و مدح شافعی کرد شافعی
بخطاب هارون گفته که چنین نیست که شرف ما برسول خدا صلی الله علیه
وسلم است و بتو پس ظاهر شد که شافعی هارون را تالی جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم در تشریف خود شریک میدانست و نیز از روایت
حلیة الاولیا واضحست که شافعی هارون را در فضائل و محامد خود اصل
قرار داده و خود را فرع او حیث قال انت اصل و نحن فرع و فخر رازی

در رسالہ فضائل شافعی دریں روایت نقل کردہ فقال الرشید کیف بصرک
بالعربیۃ قال الشافعی هی مبدأ تنا طباعنا بها تقدمت والسنتنا بها
جرت ولقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکنت کمن سلم من الداء فلم یختلج
الی الدواء والقرآن یشهد بذلک قال اللہ تعالی وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومہ وانت وانا منهم فالعنصر حنیف والجرثومۃ
منیفۃ وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدقت بارک اللہ فیک
ونیز در حلیۃ الاولیاء در روایت دیگر کہ دران مناظرہ شافعی با بشر مریسی بروی
ہارون رشید نقل کردہ آوردہ کہ فقال لہ ای للشافعی بشر ادعیت الاجماع
فهل تعرف شیئا اجمع الناس علیہ قال نعم اجمعوا علی ان الحاضر
امیر المؤمنین فمن خالفہ قتل فضحک هرون وامر باخذ القید من
رجلیہ الخ ازین عبارت ظاہر ست کہ شافعی تصریح کردہ باآنکہ مردم اجماع
کردہ اند برآنکہ حاضر یعنی ہارون امیر المؤمنین ست ہر کسی کہ مخالفت او کند
قتل کردہ شود پس ثابت شد کہ نزد شافعی ہارون باجماع اہل ایمان و
اسلام خلیفہ برحق و امام بالصدق و امیر المؤمنین و رئیس مسلمین و واجب الاتباع
و لازم الاطاعۃ بود و مخالف او مباح الدم بلکہ واجب القتل بودہ ونیز
فخر رازی در رسالہ فضائل شافعی گفتہ الفصل الثالث فی مناظرۃ جرت
بینہ وبین محمد بن الحسن فی هذہ الواقعۃ ذکروا ان الشافعی رضی اللہ
عنہ لما حضر مع العلویین من الیمن وحضر باب الرشید اتفق ان کان ذلک
فی هزیع من اللیل فکانوا یدخلون عشرۃ عشرۃ منهم علی الرشید

مقدار نیم شب یا پارہ ازان ۱۲ منتہی الارب

فجعل یقیم واحدا واحدا منهم ویتکلم من داخل الستر ویامر بضرب عنقه قال الشافعی رحمه الله تعالی فلما انتهی الامر الیّ قلت یا امیر المومنین عبدك وخادمك محمّد بن ادریس قال یا غلام اضرب عنقه قلت یا امیر المومنین کانّك اتهمتنی بالانحراف عنك والمیل الی العلویة وساضرب مثلا فی هذا المعنی ما تقول یا امیر المومنین فی رجل له ابنا عم احدهما خلطه بنفسه واشرکه فی نسبه وزعم انّ ماله حرام علیه الا باذنه وان بنته حرام علیه الّا بتزویجه والآخر یزعم انه دونه کالعبد له فهذا الرّجل الی ایّهما امیل فهذا مثلك ومثل هؤلاء العلویین فاستعاد الرشید هذا القول ثلث مرّات وکنت اعبر عن هذا المعنی بالفاظ مختلفة ازین روایت ظاهر ست که شافعی رشید را بامیر المومنین ملقب ساخته وانحراف ازو تشنیع وفظیع دانسته اطاعت وانقیاد خود برای آن رئیس اهل العناد ظاهر ساخته وتبری تمام از میل بسوی علویه نموده وترجیح وتفضیل هارون بر علویه بکرات ومرات مؤکدا بالفاظ فصیحه مختلفه وعبارات بلیغه متنوعه بیان کرده وهرگاه ازین که رضا بامام باطل ونصب امام بغیر حق در کمال شناعت وفظاعت وقبح وسماجت ست تا آنکه صاحب تمهید بتاکید تصریح کرده بکفر کسیکه راضی شود بامام باطل ونیز افاده کرده که نصب امام بغیر حق کفرست پس بکمال علو مرتبه اسلام وایمان وایقان حضرت شافعی وامثال او که خلافت برای بنی العباس ثابت می سازند بنهایت وضوح وظهور میرسد ابو شکور

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمہید فی بیان التوحید گفته لو لم یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا یکون اماما حقا لکان لا یجوز السکوت به والاغماض منه لان من رضی باماو باطل فانه یکفر ونیز در تمہید گفته واما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحسن والحسین رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالی ومن جبرئیل علیه السلام قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد فوضا الامامة لمعاویة وبایعا معه ولو کان لا یجوز لغیرهما او لدون اولادهما لکان ذلک خطأ وکفرا منهما لان نصب الامام من غیر حق یکون کفرا الخ مقدم آنکه امارات وضع وکذب وافترا واختلاق وافتعال از ہر جانب خلف وامام ویمین وشمال این بہتان صریح الاختلال وعضیہ فضیحة الاعتلال وفریہ لا تحذ الانتحال وتہمت فظیعة الاحتیال ودروغ واژگون سراسر محال وبہت مورث انواع وزر ووبال وتخرص موجب اصناف خزی ونکال واضح ونمایان بمثابہ کہ حاجت توضیح وبیان وفاقت تشریح وتبیان وضرورت تامل وامعان ندارد از انجمله آنکه تقدم خلق عجاجیل ثلثه بر حضرت آدم وجمیع انبیای سابقین معظم کبار منطوق ومدلول این کذب معلول مفہوم ارباب علوم میشود وصراحة وبداہة مستلزم تفضیل ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم ودیگر انبیای اخیار علی نبینا وآله وعلیہم السلام ما تتابع اللیل والنهار می باشد وپر ظاہر است کہ تفضیل اول ثلثه چہ جا ثانی جمیل المحامد وثالث موثر تفضیل وتقریب ومحابات ومراعات اقارب مشیرین انواع مفاسد بر احدی از انبیا چہ جا تفضیل شان بر جمیع این حضرات

سوای افضل کائنات علیه و آله و علیهم الاف التحیات و التسلیمات از اقبح افترائت واشنع اتهامات و اسمج اختلاقات و مخالف اجماع جمیع امت مفخر موجودات صلے اللہ علیه و آله اصحاب الایات و الکرامات هست و هیچ مسلمی و متدینی که بوی از اسلام و ایقان بمشام او رسیده کاهی مرتکب اثبات یا تجویز آن نگردیده که آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقه قبیح و تجارت بائره و جسارت خاسره غیر ربیح ست از انجمله آنکه ثلثه فرزانه همتا تا زمانه دور و دراز در ظلمت بهیم و غسق مستنرک کفر و انکار و جهل و بوار و عدوان و خسار و طغیان و تبار و خسران و عار و خذلان و عوار و عناد و لداد و مخالفت و مکاشفت و مناوات و مبادات و مخاشنت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد برای احکام رب العالمین و اطاعت و امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند و اگر در باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفه باز کنند و بنای انصاف و حیا و شرم و آزرم بمعاول تجری و تهجم و تجشّر بر کنند و او را از ازل موحّد و مومن و صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهند و بکمال اغراق و انهاک و ارتباک خود را افترا و کذب و بهتان قرار دهی ارباب تنقید و اتقان نهند در سبق کفر ثانی و ثالث که از اجلای بدیهیات و اوضح متواترات و اصرح یقینیات و ابین مسلمات ست کلامی نمیتوانند کرد پس کسیکه بر ظلمت کفر طاری شده باشد چه قسم ممکن ست که قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیای سابقین علی نبینا و آله و علیهم سلام رب العالمین با جناب رسول خدا صلے اللہ علیه و آله و سلم در یمین عرش مطهر بوده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم

اصحاب ثلثه کافر ازلی بودند

يقشعر منه الجلود ويتفجر منه الجلمود فلعنة الله على واضعه وقبح الله
وجه صانعه وقد فعل ولعمري كون الانوار الثلثة انوارا وكونهم في الخلق
مقدما على آدم وسائر الانبياء السابقين اعصارا مع ارتباكهم
في اشراك الكفر دهورا واعمارا وخوضهم من غمار الالحاد والعناد
غمارا وركوبهم على صهوة الزندقة والانكار اعلانا واجهارا ومسيرهم
في معتركات غسق البوار والتبار ليلا ونهارا وايثارهم بعد الاسلام
الظاهري عن مداحض النزال ومداحض القتال فرارا ثم فرارا ونكوصهم
ونكولهم وانحيازهم وعدولهم عن الحق مرارا مما يدع اتباعهم واشياعهم
حيارى وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ازانجمله آنکه بر ارباب بصیرت
ودین بقطع ویقین بلا ظن وتخمین ظاهر ومستبین ست که آبای ثلثه میمون بلا و
شقا، کفر وضلال وانکار توحید رب متعال وعناد سراسر نکال ووبال مدتها
موسوم ومصحوب ومقرون بوده‌اند لا یرتاب فیه مرتاب وان بلغ من
المبالغة والجدال مبلغا لا یبلغ الیه رجاء ولا حساب واگرچه پدر اول
اسلام ظاهری آورده طریق انقیاد قسری سپرده لکن بلا شبهه وارتیاب
هر دو پدر ثانی وثالث والا گهر بحالت کفر وانکار توحید خالق قوی قدیر داخل
درکات سقر و واصل مستقر ذات لهب وسعیر گردیده‌اند و واضع جسور و مختلق
این کذب وزور که از ایمان وایقان بمراحل قاصیه دور واز خوف هول مواخذه
واستهزاء وطعن وتهجین اهل دین ویقین مهجور بوده اصلاب ثلثه زاهره را
اصلاب طاهره واصول فاخره قرار داده وظاهر ست که اصلاب خبیثه

نجسه

متعجب منتقدره کفار اشرار و ملحدین فجار را اصحاب طاهره قرار دادن سخنی بس غریب
و افترایی بس عجیب ست و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین
کذب صریح و دروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقاحت دادن ست لیکن از
اہلسنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلثه در فضائل شان و اصلاح شنائع
اعمال شان چها کذب و افترا که ننموده اند اگر در حق ابای شان چنین کذب
صریح بربافتند چه جای شکایت ست و از اینجا دیندار و انصاف و عقل و
دانشوری کابلی و مخاطب و امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث پر اکاذیب و اضحة الوضع ظاهرة البطلان را قبول نمایند
و مباهات و افتخار آنرا ذکر کنند و آنرا معتمد پندارند و در حق جناب امیر علیه السلام
احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم و غیر آن
موضوع گویند و کذب محض پندارند و غیر ازایراد شاه صاحب این حدیث را
و معتبر دانستن آن با وصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجبی ندارم
که اولا این قدر فهم هم ندارند که با امثال چنین امور ظاهریه بپسندند و ثانیا حفظ
هم ندارند که ایشان را اموریکه مناط اشکال ست محفوظ باشد و ثالثا در تعصب
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان بس بعید را بعا مطمح نظر شان محض
رد استدلالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشان ست خواه حظی از صدق
و واقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نمودند مگر
تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده
و نیز جای فراوان حیرت ست که ابن حجر چگونه آنرا معتبر و موثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حالانکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهر ست
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم ست و نیز او را طاهر نتوان گفت بلکه او
نجس ست چنانچه آیه شریفه انما المشرکون نجس بران دلالت دارد وقال فی شرح
شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات والآباء بعد ذکره کلاما حاصله
الدال علی کرامة نسبه صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه لک ان تاخذ من
کلام الناظم الذی علمت ان الاحادیث مصرحة به لفظا فی
اکثره ومعنی فی کله ان آباء النبی صلی الله علیه وسلم غیر الانبیاء
وامهاته الی آدم وحوا لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقه انه
مختار ولا کریم ولا طاهر بل نجس کما فی آیة انما المشرکون نجس وقد
صرحت الاحادیث السابقة بانهم مختارون وان الآباء کرام وان
الامهات طاهرات اه پنجم آنکه بعضی از کذابین و مفترین و نقالین
مختلقین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الی الجسارة علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین حدیثی متضمن خلق ابی بکر از نور
سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات وخلق ثانی شانی و خطای
طغیانی از نور ابوبکر ظلمانی و خلق امت از نور ثانی عدوانی قالی اطائب عدنانی
نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بافته و لله الحمد والمنة
که جمعی از محققین نقاد تفضیح و تقبیح این کذب ارباب عناد بابلغ وجوه واوضح
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابونعیم تاج المحدثین و امام المنتقدین بعد
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل ست و ذهبی ارشاد کرده

کہ آن کذب ست وسیوطی علامہ علی الاطلاق وابن العراق تلمیذ او رحمۃ اللہ
باتفاق آنرا در موضوعات ومفتریات ارباب کذب واختلاق واہل ساختہ اند
سیوطی در ذیل الموضوعات گفتہ ابو نعیم فی امالیہ حدثنا محمد بن
بن عمرو بن یزید املاء حدثنا احمد بن یوسف حدثنا ابو شعیب
صالح بن زیاد حدثنا احمد بن یوسف المنبجی حدثنا ابو شعیب
السوسی عن الهیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی ہریرۃ مرفوعا خلقنی اللہ
من نورہ وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی
من نور عمر وعمر سراج اہل الجنۃ قال ابو نعیم ہذا باطل ابو جعفر
وابو شعیب متروکون وقال فی المیزان ہذا خبر کذب ما حدث بہ
واحد من الثلثۃ وانما الآفۃ عندی فیہ المنبجی لا یعرف وشیخ رحمۃ اللہ
در مختصر تنزیہ الشریعۃ گفتہ خلقنی اللہ من نورہ وخلق ابا بکر من
نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی من نور عمر وعمر سراج
اہل الجنۃ نع ای رواہ ابونعیم فی امالیہ عن ابی ہریرۃ و
قال ہذا باطل وقال الذہبی ہذا کذب وہرگاہ حسب افادات
ائمہ ثقات عالی درجات خبر خلق ابی بکر از نور جناب رسالتمآب صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم باطل وکذب وزور باشد بودن ثلثہ انوار بر یمین عرش بالاقران
بنور سرور مرسلان صلی اللہ علیہ وآلہ با اختلف الملوان نیز بالاولی
محض کذب وبہتان ومجازفت وعدوان باشد والحمد للہ المنان الحنان
علی ظہور خزی اہل الافتراء والشنان ووضوح بوار تجارۃ اصحاب الخسران

والحال کان والله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی جسور و مخاطب نحریر چرا
این کذب و زور را بمعارضهٔ حدیث نور مذکور مسطور نموده‌اند که انقح بود در فضیلت
ارباب جور و قصور و داخل بود در اظهار عظمت اصحاب شرور و شرور که در آن فضیلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام اصلا و راسا خبر ندارد مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات
استحیا کرده باشند و از تفضیح خوفی نموده که علمای ثقات آنرا باطل و کذب گفته‌اند
لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتحذلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده‌اند
و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث
ما صبّ الله فی صدری شیئا الخ و امثال آن بوضوح پیوسته که اسلاف سنیان
امثال این احادیث را از قبیح موضوعات دانسته‌اند و شاهصاحب از کمال
وقاحت آنرا بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و هذیانات ارباب
افتراءات را که اسلاف و اخلاف سنیه تصریح بوضع آن فرموده‌اند از مناقب
خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالب است که بنظر مخاطب جلیل الفخار
و کابلی عمدة الاحبار این کذب سراسر شنار و فریه ظاهرة العوار رسیده و الاحق
کشح و اعراض و صفح و غض بصر و قطع نظر از بن رد و مستهجن مستنکر نمی فرمودند مگر
نمی بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین و بالانصاف موصوف بترک
تعصب و تصلب و ثبات معروف به تسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مهاجرت
و مشارکت حمایت خمار متعنتین اقتشاب این کذب دراز قیاس و حساب برای اثبات
فضل شیخین عمدة الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جلادت
و صفاقت را بمرتبه بس منیع و رفیع رسانیده خود را از متکلمین متعسفین و مناظرین

متصلبان

متصلفین ہم بالاتر گردانید چنانچہ در کتاب مذکور میفرماید فی فردوس الاخبار
ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
ان الله عز وجل خلقنی من نوره وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر من
نور ابی بکر وخلق المومنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهما قوله
مؤید این روایت حدیث دیگر ہم ہست کہ مشہور ست ان الارواح جنود مجندة
ما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف **اقول** کابلی عمدة المسولین
رئیس الملعین وامام المتنطعین ومقتدی المتعصبین بعد ایراد روایت جمیعن سراسر
توہین مشتمل بر تقدیم خلق ثلثه متغلبین بر حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه سائر الانبیاء
سلام رب العالمین بمحض بر عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت شود اکتفا
واقتصار نموده تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت وموجب استهزا وسخریه
اولی الافهام دانسته طی کشح وثنی عنان از اسهاب بیان اولی وانسب پنداشته
لکن مخاطب نحریر بمزید تحذلق وترعرع اکتفا بر ایراد این خبر مستشنع اهل نظر
کافی نپسندد وموجب ظهور عجز وقصور ووضوح حسور وفتور نزد اصحاب رای
بلند انگاشته ناچار قلم نزین رقم را در مضمار ایراد بعض زیادات واضافه
نبذی از منکرات وافحام بعض معجبات وایراد بعض مطربات که همه آن دلائل
زاهره بر مزید حسن فهم وکیاست وغایت دقت نظر وفطانت ونهایت ذکا
وذرانت واقصای علو حدس ومتانت مخاطب عالی دیانت ست جولان
داده وحقیه هم ثلم ارکان وقطع وصرم اغصان وجز وخرم افنان آن
زیادات واهیة البنیان بابلغ طرق واوضح بیان بحمد الله المنان الحنان

المتعال بینهم و ینقض و رض و قض و رفض ان حرفا بحرف بحیث لا یختلج فیه ریب لاحد من ارباب الفهم والنظر فهی گر ایم پس باید دانست که دعوی تایید حدیث الارواح جنود مجندة برای روایت فضیلت خشب مسندة دلائل مسدده که همه آن صوارم مهنده و قواضب محدده برای قطع و استیصال اصل و فرع این فریه مشتره هست ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب توهمات و بدائع تجسات هست زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدم خلق ثلثه عالی نژاد بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام سیالعباد حسب ایراد کابلی شدید الاحتداد و مخاطب نقاد مذکور هست و ظاهر هست که در این حدیث مشهور که مخاطب صدر الصدور تایید آن برای این کذب و زور دعوی نموده اثری از تقدم ثلثه عجیبة الخلق لا منطوقا ولا مفهوما غیر مذکور و عدم دلالت آن بر تقدم خلق آن متقمصین قمیص خلافت کاسدة النور بوجه من الوجوه ولو بالایماء والاشعار الخالی من القصور در کمال وضوح و ظهور و بالقطع فقدان تفارق و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف برارباب امعان و انصاف مخفی و مستور نیست زیرا که مدلول این حدیث حسب افادات علمای شراح و مفسرین احادیث بیان صریح آنست که ارواح در اول خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقت در صفات و مخالفت دران مخلوق شده و اجساد این ارواح در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل میکند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست میدارد اخیار را و شر محبت میکند اشرار را و این هذا من التقدم

ردّ تائید روایت تقدم خلق ثلثہ بر حضرت آدم علیہ السلام بحدیث انّ الارواح جنود مجندہ

علی خلق احد من الانبیاء والاوصیاء فضلاً عن التقدم علی خلق آدم و جمیع الرسل الاصفیاء سوی خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ النجباء

ما اتّصل الارواح بالغذاء شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوۃ گفتہ قولہ الارواح جنود مجنّدۃ فما تعارف منہا ائتلف وما تناکر اختلف الجنود جمع جند و مجنّدۃ مجتمعۃ علی نحو قناطیر مقنطرۃ وفیہ دلیل علی ان الارواح لیست باعراض وعلی انّہا کانت موجودۃ قبل الاجسام ولا یلزم من ذلک قدمہا لکن یبطل القول بخلقہا بعد تمام البدن وتسویتہ الّا ان یراد بخلقہا قبل البدن تقدیرہا کذلک وھو مخالف لظاھر الحدیث جدا بل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی عام وعلی انہا خلقت فی اوّل خلقتہا علی قسمین من ائتلاف واختلاف باعتبار موافقۃ فی الصّفات ومخالفۃ فیہا وانّ الاجساد التی فیہا الارواح تلتقی فی الدنیا فتأتلف وتختلف علی حسب ما خلقت علیہ فالخیّر یحبّ الاخیار والشریر یحبّ الاشرار وان عرض عارض یقتضی خلاف ذلک فالمال الیہ فما تعارف منہا قبل التعلق بالاجساد ائتلف بعدہ کمن فقد الیفہ ثم اتّصل بہ وما تناکر قبلہ اختلف بعدہ وھذا التعارف والتّناکر الہامات من اللہ من غیر اشعار منہم بالسابقۃ پس عجب آنست کہ مخاطب عمید درینجا تبرّج و خروج از تقلید کابلی و حید اختیار کردہ بمحض دعوی تایید حدیث تجنید برای این کذب غیر سدید گردیدہ و اصلا بر سر بیان وجہ

باب الحب فی اللہ و من اللہ

تایید ولو بالایماء والاشارة واضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و
بکلّف لسان بعطف عنان از توضیح و بیان احیی من البکر المستورة فی الخدور
واعیی من باقل المشهور بالعی والقصور والموصوم بالحصر والحسور گردیده
وظاهر غرض مخاطب ازین تایید آنست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که
ایتلاف عالم اشباح فرع دلیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح
مستلزم آنست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثه عالی تبار شعار
ایتلاف و دثار موافقت سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار در بر داشتند
لابد که ارواح ثلثه جلیل الارتیاح عظیم الانشراح باروح جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله باهم باشند و هرگاه ارواح ایشان باروح آنحضرت بهم باشد
لازم آید که ارواح ایشان مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان
و هوان و فظاعت و بشاعت این وهم و خیال پر ظاهر است و صدور امثال
چنین هفوات از مدعیان علم و تبحر لبعید و از انجا که این تحقیق انیق مختص بفکر
دقیق مخاطب اریب است مشتمل بر عجب عجائب و اغرب غرائب میباشد پر ظاهر است که اگر مجرد
ایتلاف با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق
بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا وآله علیهم السلام و همراه بودن شخص موتلف
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حجب قدس نماید لازم آید که جمیع صحابه
حتی عمرو بن عاص الجانی و معاویة الشانی و مغیرة الزانی که حسب افادات سنیه
ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه وآله الکرام داشتند بلکه سائر مسلمین
و مومنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشد و با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی حق تعالی جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل الایمان و الایقان غنی
عن اقامة الشاهد و البرهان و الله الموفق و هو المستعان و الصائن
من زلل الافهام و عثار الاذهان و نیز ظاهر است که اگر فقط علیة عدم تناکر
و تنافر و ایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اخیار صلی الله
علیه و آله الاطهار می‌داشت و مثل آنحضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب
جناب قدس پروردگار میبود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناوات
و نهایت عناد و معادات و اقصای لداد و تخاشنت و مبادات با سرور کائنات
علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات لو قبل الاسلام الظاهری نمی‌پرداخت و از
غایت وقاحت و جسارت و غایت جلاعت و خسارت قصد قتل افضل
سرور انبیای اقیال صلی الله علیه و آله ما اختلف النهر و اللیال و تکرر الغدایا
و الآصال نمیکرد حالانکه این معنی بروایات جهابذه حذاق و ماهرین معروفین
بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق است و والد یا جد مخاطب در ازالة الخفا گفته
عن انس قال خرج عمر متقلداً بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة
فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمداً قال و کیف تأمن من
بنی هاشم و بنی زهرة فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک
قال افلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک
فمشی عمر ذامراً حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر توارى
فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم

وکانوا یقرؤن طٰه فقالوا ما عدا حدیثا تحدثنا به قال فلعلکما قد صبوتما
فقال له ختنه یا عمر ان کان الحق فی غیر دینک فوثب عمر علی ختنه
فوطئه وطئا شدیدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة
بیده فدمی وجهها الخ ونیز در ازالة الخفا گفته عن الزهری قال کان عمر بن الخطاب
شدیدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق حتی دنا من
رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ ومحمد بن حبیب بغدادی کتاب سمی
در اخبار قریش تصنیف نموده وفقیر نسخه عتیقه آن در مدینه وقت رجوع از حج
بیت الله الحرام و زیارت سرور انام وائمه بقیع علیه وعلیهم الاف التحیة والسلام
خرید نمودم گفته ابراهیم بن المنذر بن عبد الله الحزامی قال حدثنی
عمر بن ابی بکر الموصلی عن سعید بن عبد الکریم عن عبد الحمید بن
عبد الرحمن بن زید بن الخطاب عن ابیه قال کان من حدیث
الحرب التی کانت بین عدی بن کعب فی الاسلام ان ابا الجهم بن
حذیفة بن غانم کان من رجال قریش فی الجاهلیة وکان یوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه علی غیلة رسول الله صلی الله علیه
وسلم ومعاداته فاکرم الله عمر بما اکرمه من الاسلام واستجاب
فیه دعوة نبیه علیه السلام واعز به دینه وابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتی اسلم یوم الفتح الخ وابن هشام در سیرت خود که مختصر
سیرت ابن اسحق است گفته قال ابن اسحاق وکان اسلام عمر فیما بلغنی
ان اخته فاطمة بنت الخطاب وکانت عند سعید بن زید بن

و ازینجا تائید روایت تقدم خلق ... [illegible]

۵۹۴ علیه السلام حدیث الارواح جنود مجندة

زيد بن عمرو بن نفيل وكانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد

وهما مستخفيان باسلامهما من عمر وكان نعيم بن عبد الله النحام رجل

من قومه من بني عدي بن كعب قد اسلم وكان ايضا يستخفي باسلامه فرقا

من قومه وكان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب يقرئها

القرآن فخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلى الله

عليه وسلم ورهطا من اصحابه قد ذكروا له انهم قد اجتمعوا

في بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين ما بين رجال ونساء

ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة بن عبد المطلب

وابو بكر بن ابي قحافة الصديق وعلي بن ابي طالب في رجال من المسلمين

ممن كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج

فيمن خرج الى ارض الحبشة فلقيه نعيم بن عبد الله فقال له اين تريد

يا عمر قال اريد محمدا هذا الصابي الذي فرق امر قريش وسفه

احلامها وعاب دينها وسب الهتها فاقتله فقال له نعيم والله

لقد غرتك نفسك من نفسك يا عمر اترى بني عبد مناف تاركيك

تمشي على الارض وقد قتلت محمدا صلى الله عليه وسلم افلا ترجع

الى اهل بيتك فتقيم امرهم قال فاي اهل بيتي قال ختنك وابن

عمك سعيد بن زيد بن عمرو واختك فاطمة بنت الخطاب فقد

والله اسلما وتابعا محمدا على دينه فعليك بهما ونيز ابن هشام ميگويد

خود گفته قال ابن اسحاق فحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

ابن عیاش بن ابی ربیعة عن عبد العزیز بن عامر بن ربیعة عن امہ ام عبد اللہ بنت ابی حثمة قالت واللہ انا لنترحل الی ارض الحبشة وقد ذهب عامر فی بعض حاجاتنا اذ اقبل عمر بن الخطاب حتی وقف علی وهو علی شرکہ قالت وکنا نلقی منہ البلاء اذی لنا وشدة علینا قالت فقال انہ الانطلاق یا ام عبد اللہ قالت فقلت نعم واللہ لنخرجن فی ارض اللہ اذیتمونا وقهرتمونا حتی یجعل اللہ لنا فرجا قالت فقال صحبکم اللہ ورأیت لہ رقة لم اکن اراها ثم انصرف وقد احزنہ فیما اری خروجنا قالت فجاء عامر بحاجتہ تلک فقلت یا ابا عبد اللہ لو رأیت عمر آنفا ورقتہ وحزنہ علینا قال اطمعت فی اسلامہ قالت قلت نعم قال لا یسلم الذی رأیت حتی یسلم حمار الخطاب قال یاسًا منہ لما کان یری من غلظتہ وقسوتہ عن الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید کہ کسی کہ در عالم ارواح با حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعارف داشتہ تصدیق کنندہ رسالت و نبوت آنجناب باشد و نیز باین مرتبہ رفیعہ و فضیلت سنیہ ممتاز باشد کہ قبل خلق حضرت آدم بجہت اظہار کرامت و بزرگی او را پیدا کنند و با جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یمین عرش مسطر چادر سنہ مشغول شد باو سالہا متقدمہ در حین تعدد و شنان و کفر و عدوان گردد کہ مرتکب اسائت ادب در تلقیب آنحضرت شود و قصد قتل آنجناب نماید فلا حول ولا قوة الا باللہ و استعیذ باللہ من استهواء الشیطان علی قلب الانسان

وجعله اعمی لا یبصر واصم لا یسمع فیصیر مبهوتا کالمتخبط الحیران ولنتمم
ما افاد فی الحجج الباهرة فی جواب هذه الفقرة القصیرة القاصرة
الصادرة من الخاطب الحاوی للفضائل الفاخرة وحدیث الارواح
جنود مجندة الخ مطلقا تایید روایت موضوعه مذکوره نمیکند چه اگر روح
عمر مع اخوان او با روح نبوی در عالم ارواح باهم متعارف و ائتلاف میشد پس
عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا شش سال در صدد
ازراء وایذاء آنحضرت علیه وآله الصلوة والسلام مانند ابوجهل از اقران
شقاوت اقتران گوی سبقت نمی برد وچون بخوف دعای بد آنجناب
صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر بربقه اسلام داخل شده باز زبان طعن
بر اقوال وافعال آنسرور علیه وآله الصلوة والسلام نمیکشاد ودر مضایق
پیکار آن اخیار صلی الله علیه وآله وسلم را تنها گذاشته عار فرار بر قرار [illegible]
نمیگزید فلهذا این امور از و وامثال او دلیل کمال مباینت ومنافرت در ان
عالم است انتهی **قوله** وبعد اللتیا والتی دلالت بر مطلوب ندارد **اقول**
کابلی عمدة الکبراء با وجود آنهمه جور وجفا ومهاجرت با انصاف ووفا ومتارکت آزرم
وحیا ومخالفت ولا وصفا وایثار تحجر وتنطع وتعمق سراپا خطاء ابداع
غرائب مکابرات ومجازفات جالبه انواع طعن واستهزاء جسارت بر منع دلالت
این حدیث شریف بر مدعا نموده واکتفا بر محض قدح وجرح ومعارضه آن بروایات
شافعیه غیر واقعیه ودعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت هم شود
فرموده لکن مخاطب عمدة الاعیان والحذاق بسبب مزید انهماک در مبالغه واغراق

در مخالفت شقاق و مخالفت وفاق حقا و جزما نفی دلالت این حدیث شریف
بر مدعای نجابه و طریق مزید مجادلت و مجازفت سلوک مکابرت می پیماید و بلا
خوف و هراس از مواخذه و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغرض اکثار
تخدیع و وسواس و ایقاع اشتباه ناس در اشتباه و التباس ترویج روح اول
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیراکه شرکت حضرت امیر در نور نبوی
مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و درین تعلیل معلل معلول نفی
و ابطال مدلول حدیث مذموم و مرذول باجترا و اعتدای نامقبول و تعسف و تصلب
نامعقول بنیان متین اساس خود را بیکار و فضول انگاشته نفرموده مطلب
نمیشود بیان بلا استدلال درین بهر و امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نور نبوی وجوب امامت آنحضرت بلا فصل بوجهی
که غبار شبهه بران نمی نشیند و بسبب مزید انهماک در انکار سر خسار اقشاع و قنصا
بر اثارت قتار و غبار شبهه صریح البوار نفرموده بمزید مجانبت از عناد و لدا
و صدم تحیا از تشنیع نقاد و فرط شفقت و له بابطال فضل وصی سید الانبیاء
الامجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد لفظ مکر صریح الهذر و دونه خرط
القتاد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حواله قلم
ندین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات ادعیه مسوقه برای ترویج ارواح
ثلثه ورا بعهم معاویة الغاویه نیز در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت
آن بمرتبه عیان که دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستنیر و مستغنی
از بیان چه استلزام اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور نبوی وجوب امامت

آنحضرت را بلافصل باقصای مرتبهٔ اصح و ظاهر و لائح و باهرست و بر ملازمت این
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد برانگیختن آن بصحن
سلسلهٔ انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی‌نشیند و هیچ عاقلی متدین و
منصف متأثم و متدبر متحرج ریب و شبهه دران نمیکند و هر کسی که نفحات
مناهج اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و ازهار تفحص اخبار و آثار سرور
اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استقصاء بملاحظه و مطالعه افادات
علمای کبار و محققین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از اوضح جلیات و ابین قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات
و اظهر یقینیات می‌بیند و هر کسیکه پاره از شرم و آزرم و حیا و اندک خوف
از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد از
برد و ابطال این دلالت صریحة البداهة بینة الصراحة نمی‌چیند و لله الحمد
و المنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلافصل بوجوه سدیده
مسلمهٔ اهل فضل و ادلهٔ ظاهره موجعهٔ قلوب اصحاب کید و محل و براهین
محکمهٔ مولمهٔ صدور ارباب اعتساف و فل و شواهد حقیقه صریحة الاتقان
و الجزل ظاهر و باهرست وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
تصریح بخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و این نص صریح را
اکابر ائمهٔ ثقات و جهابذهٔ محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگرچه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیأت اجتماعی مذکور می‌شود
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

امیر المومنین علیہ السلام گفتہ قولہ علیہ السلام کنت انا و علی نورًا بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمّد بن احمد بن سہل النحوی رحمہ الله
قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلّی الاخباری قال حدثنا
علی بن محمّد العدوی الشمشاطی قال حدّثنا الحسن بن علی بن زکریا
بن احمد قال حدّثنا المقدام العجلی قال حدّثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی
قال سمعت حبیبی محمّدًا صلّی الله علیہ وسلّم یقول کنت انا و علیّ
نورًا بین یدی الله عزّ و جلّ یسبّح الله ذلک النور و یقدسہ قبل
ان یخلق الله آدم بالف عام فلمّا خلق الله آدم رکّب ذلک النور
فی صلبہ فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب
ففیّ النبوة و فی علی الخلافة وشیرویہ بن شہردار دیلمی در فردوس الاخبار
فرمودہ عن سلمان الفارسی انّہ قال قال رسول الله صلّی الله علیہ
وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة
الف عام فلمّا خلق الله تعالی آدم رکّب ذلک النور فی صلبہ فلم
نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففیّ النبوة و
فی علیّ الخلافة وحموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنہ باسناد خود روایت
کردہ عن سلمان الفارسی رضی الله عنہ قال سمعت رسول الله صلّی الله
علیہ وسلم یقول خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش
نسبّح الله ... [illegible]

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال و
ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب و قسمنا
نصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله و جعل النصف فی صلب
عمی ابو طالب فخلقت من ذلک النصف و خلق علی من النصف الآخر
و اشتق الله تعالی من اسمائه اسماء فالله عز و جل المحمود و انا محمد والله
الاعلی و اخی علی والله فاطر و ابنتی فاطمة والله محسن و ابنای
الحسن و الحسین و کان اسمی فی الرسالة و النبوة و کان اسمه فی الخلافة
و الشجاعة فانا رسول الله و علی سیف الله و سید علی همدانی شیخ ابن
و الد مخاطب ثانی در کتاب مودة القربی میفرماید المودة الثامنة فی
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و علیا من نور واحد و فیما
اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احد من العالمین و بعد ذکر بعض
فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه
فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلافة و سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس گفته
الباب الثالث عشر ما روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه

علی فینا من شجرة واحدة ثم افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
وفی علی الخلافة و صاحب فضل ممتاز و حائز مقامات رفیعه و ... راز
معارف حقائق راز و نیاز سید محمد گیسو دراز تصریح بخلافت جناب
امیر المومنین بقطع و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن برغام انف
اهل الانکار و الضلال نموده در کتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته جبرئیل
جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب رسول الله صلی الله علیه وسلم شاهد شد
نه آنکه جبرئیل بود که از صورت خود گشتی بدین صورت شد همه این بود که این
صورت غیر آن بود که اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق
این سخن که مطلق در خارج وجود ندارد و میدان و چنین هم میگویند که
جبرئیل عقل محمد است که بصورت متمثل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع شد
هرچند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقلی است نفی فلک افلاک عقل
کل اینجا باید شاید ترا ظفری بدان بود و نظری بران آری بسیار اسرار
در فهم تو آید همین که خلقت انا و علی من نور واحد هم ازینجاست که علی
اخ نبی است اخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی است ففی النبوة و فیه
الخلافة همین اشارت کرد و انت منی کهارون من موسی همین تقریر
حدیث میکند کلامنا اشارة و عند من فهم عبارة [illegible] و احمد بن ...
در جواهر النفائس علی الفضل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان
یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور

فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی
النبوة و فی علی الخلافة و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفته
الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه و سلم و کونه کرم الله
وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزءً فی صلب عبد الله و جزءً فی
صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا رواه ابو الحسن
المغازلی الشافعی فی المناقب و عن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کنت انا و علی نورا بین
یدی الله عز و جل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله
آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل
فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی
علی الخلافة رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول
ففی النبوة ای ختم النبوة و قوله و فی علی الخلافة ای ختم
الخلافة کما کان صلی الله علیه و سلم خاتم النبوة کذلک کان
کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهرست که تاویل هروی فی
خلافت را بختم خلافت هراز محض و مراز محض است که تقدیر لفظی بلا دلیل
محض تلمیع و تسویل است با آنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت
بیواسطه بود و حضرت نداردند زیرا که خلفای انبیای سابقین که بیواسطه

... انبیا علیہم السلام ... بودند پس متوجہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام
... ائمہ علیہم السلام ... جناب امیرالمومنین علیہ السلام
... آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود ...
جناب امیرالمومنین علیہ السلام ... در بیان ایشان ... اصل و ...
... اساطین اعاظم شیوخ ائمہ ... در جملہ ...
... جناب امیرالمومنین علیہ السلام نقل کردہ اند در
کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سہل النحوی اخبرنا
ابو عبداللہ محمد بن علی بن محمد السقطی الواسطی املاءً قال
اخبرنا احمد بن علی القواریری الواسطی نا محمد بن عبداللہ بن ثابت
نا محمد بن مصفا نا بقیۃ بن الولید عن سوید بن عبدالعزیز
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبداللہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال ان اللہ عزوجل انزل قطعۃ من نور فاسکنہا فی صلب آدم
فساقہا حتی قسمہا جزئین جزء فی صلب عبداللہ وجزء فی
صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا و احمد بن محمد بن
احمد الحافظ الحسینی الشافعی در تبر مذاب فی بیان ترتیب الاصحاب بعد نقل
حدیثی از مسند احمد بن حنبل و مناقب جناب امیرالمومنین علیہ السلام تصنیف
او گفتہ و روی ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند و المناقب
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت انا و علی نورا بین یدی اللہ
عزوجل قبل ان یخلق آدم باربعۃ عشر الف عام فلما خلق آدم

فقسم ذلك فيه وجعل ذلك جزئين فجزء انا وجزء علي و [illegible]
كتاب الفردوس ثم انتقلنا حتى صرنا في عبد المطلب فكان لي النبوة
ولعلي الوصية و بديهي اولی ست كه مراد از لفظ وصايت حسب تبادر
وصايت عامه است كه مرادف خلافت وامامت است و تاويل آن بوصايت
جزئيه ناقصه مثل تاويل متعصبين اهل كتاب است نصوص نبوت جناب
سيد المرسلين صلى الله عليه وآله اجمعين بمطلق ارتفاع و علو مرتبه
ظاهريه يا نبوت خاصه عرب وچنانچه بطلان اين تاويل
عليل كه محض اضلال و تسويلست ظاهرست همچنين بكمال
شناعت تاويل وصايت وصي برحق بوصايت جزئيه ناقصه
غير عامه واضح ونيز قرين گردانيدن جناب رسالتمآب
صلى الله عليه وآله وسلم وصايت جناب امير المومنين عليه السلام را
بانبوت خود دليل صريحست برآنكه اين وصايت وصايت عامه است كه مرتبتي است
بس عظيم ومنزلتي ست نهايت فخيم وتالي رتبه نبوت است چنانچه نبوت
آنحضرت متفرعست بر نور آن حضرت وتقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم عليه السلام همچنين وصايت جناب امير المومنين عليه السلام متفرعست
بر نور آنحضرت وتقدم خلق آن وظاهرست كه تفرع وصايت جزئيه ناقصه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم عليه السلام ومقابله آن با نبوت سرور انام
صلى الله عليه وآله الكرام نهايت ركيك و مستبشع ست پس هيچ عاقل بلحاظ
اين تفرع ومقابله صريح ابا از التزام حمل وصايت بر وصايت عامه كه مرادف

الی العرش فنظر فیہ من وجہ الله فنظر آدم یمنۃ العرش فاذا نور
خمسۃ اشباح سجدا و رکعا پیدا ہست کہ این تقدیس و تمجید قبل از خلق
حضرت آدم علی نبینا و علیہ السلام بمدتی بسیار دراز حاصل گردید و بتعداد شمار الفاظ
مختلفہ در طرق حدیث وارد شدہ بود پس این تسبیح و تقدیس باعث تقدیس و
تمجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیرہم کہ من بعد بحیز
وجود آمدہ اند گردیدہ و نوری کہ این تقدیس و تمجید از و بظہور رسیدہ بمفاد
حدیث من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا الی یوم القیامۃ
مستحق ثواب ہمہ تسبیحات و تقدیسات رب البریات الی یوم القیام بوقوع خواہد آمد
شدہ و ذلک فضیلۃ بالغۃ و جمیلۃ سابغۃ و مرتبۃ رفیعۃ و منزلۃ
منیعۃ و علامہ سبکی در شفاء الاسقام فی زیارۃ خیر الانام بعد ذکر احادیث
والدرجات انبیا علیہم السلام گفتہ والکتاب العزیز یدل علی ذلک
ایضا قال اللہ تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا
بل احیاء عند ربہم یرزقون و اذا ثبت ذلک فی الشہید یثبت فی
حق النبی صلی اللہ علیہ وسلم بوجوہ احدہا ان ہذہ رتبۃ شریفۃ
اعطیت للشہید کرامۃ لہ و لا رتبۃ اعلی من رتبۃ الانبیاء و لا شک
ان حال الانبیاء اعلی و اکمل من حال جمیع الشہداء فیستحیل ان یحصل
کمال للشہداء و لا یحصل للانبیاء لا سیما ہذا الکمال الذی یجب
زیادۃ القرب و الزلفی و النعیم و الانس بالعلی الاعلی و الثانی ان
ہذہ الرتبۃ حصلت للشہداء اجرا علی جہادہم و بذلہم انفسہم

للہ تعالی

[...] التاسع فی حیوۃ الانبیاء علیہم الصلوۃ والسلام

لِلّٰہ تعالیٰ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم ھو الذی سنّ لنا ذلک
ودعانا الیہ وھدانا لہ باذن اللہ تعالیٰ وتوفیقہ وقد قال
صلی اللہ علیہ وسلم من سنّ سنۃ حسنۃ فلہ اجرھا واجر
من عمل بھا الی یوم القیامۃ ومن سنّ سنۃ سیئۃ فعلیہ
وزرھا ووزر من عمل بھا الی یوم القیامۃ وقال صلی اللہ علیہ
وسلم من دعا الی ھدی کان لہ من الاجر مثل اجور من یتبعہ
لا ینقص ذلک من اجورھم شیئًا ومن دعا الی ضلالۃ کان علیہ
من الاثم مثل آثام من یتبعہ لا ینقص ذلک من آثامھم شیئًا
والاحادیث الصحیحۃ فی ذلک کثیرۃ مشھورۃ فکل اجر حصل
للشھید حصل للنبی صلی اللہ علیہ وسلم مثلہ والحیوۃ
اجر فیحصل للنبی صلی اللہ علیہ وسلم مثلھا زیادۃ علی مالہ
صلی اللہ علیہ وسلم من الاجر الخاص من نفسہ علی ھدایتہ
للمھتدی وعلی مالہ من الاجور علی حسناتہ الخاصۃ من الاعمال
والمعارف والاحوال التی لا تصل جمیع الامۃ الی عشر عشرھا
ولا یبلغون معشار عشرھا وھکذا نقول ان جمیع حسناتنا
واعمالنا الصالحۃ وعبادات کل مسلم مسطورۃ فی صحائف
نبینا صلی اللہ علیہ وسلم زیادۃ علی مالہ من الاجر ویحصل
لہ صلی اللہ علیہ وسلم من الاجر اضعاف مضاعفۃ
لا یحصرھا الا اللہ تعالیٰ ویقصر العقل عن ادراکھا فان کل

شہید و عامل الی یوم القیمۃ یحصل لہ اجر و یتجدد لشیخہ فی الہدایۃ مثل ذلک الاجر و لشیخ شیخہ مثلاہ و للشیخ الثالث اربعۃ و للرابع ثمانیۃ و ہکذا یضعف فی کل مرتبۃ الاجور الحاصلۃ لہ الی ان تنتہی الی النبی صلی اللہ علیہ و سلم فاذا فرضت المراتب عشرۃ بعد النبی صلی اللہ علیہ و سلم من الاجر الف و اربعۃ و عشرون فاذا اہتدی بالعاشر حادی عشر صار اجر النبی صلی اللہ علیہ و سلم الفین و ثمانیۃ و اربعین و ہکذا کلما ازداد واحد یتضاعف ما قبلہ ابدا الی یوم القیمۃ و ہذا امر لا یحصرہا الا اللہ تعالی و یقصر العقل عن کنہ حقیقتہ فکیف اذا اخذ مع کثرۃ الصحابۃ و کثرۃ التابعین و کثرۃ المسلمین فی کل عصر فکل واحد من الصحابۃ یحصل لہ بعدد الاجور التی یترتب علی فعلہ الی یوم القیمۃ و کل ما یحصل لجمیع الصحابۃ حاصل بجملتہ للنبی صلی اللہ علیہ و سلم و بہذا یظہر رجحان السلف علی الخلف فانہ کلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف و یتضاعف بالطریق الذی نبہنا علیہ و من تامل ہذا المعنی و رزق التوفیق انبعثت ہمتہ الی التعلیم و رغب فی النشر لیتضاعف اجرہ فی حیاتہ و بعد موتہ علی الدوام و یکف عن احداث البدع و المظالم من المکوس و غیرہا فانہا یضاعف علیہ بالطریق التی ذکرناہا ما دام یعمل بہا فیتامل المسلم ہذا المعنی و سعادۃ الہادی الی الخیر و شقاوۃ الداعی الی الشر انتہی عبارتہ ملخصا

الثالث اربعۃ

کان للنبی صلی اللہ علیہ و سلم

الف

و یذہب

بوضوح میرسد که بود این حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیامة و دیگر احادیث صحیحه کثیره اجرهم
شهدا بر احترام و صحابه کرام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
که سنت سنیه اعمال صالحه و عبادات و حصول اجران از مکون کائنات
بسبب هدایت آنجناب بست میرسد بلکه بهمین جهت تمامی حسنات اعمال
صالحه و عبادات رایجه هر مسلم در صحائف آنجناب مرقوم و مسطور است
و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور آنحضرت متحد بوده تسبیح
و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام و دیگر انبیاء
و جمیع امم میکرد لا محاله اجر تسبیح و تقدیس جمیع انام الی یوم القیامه
در جریده حسنات آنجناب هم ثبت خواهند شد و این مکرمت رائعه و منقبت ناصعه
که عقل از ادراک فضل آن قاصر و فهم در بلوغ کنه آن خاسر و سعید گازرونی
در منتقی گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عزوجل
آدم با الف عام یسبح فسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم
القی ذلک النور فی صلبه فقال صلی الله علیه وسلم
فاهبطنی الله تعالی الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح
وقذفنی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل تعالی ینقلنی من الاصلاب الکریمة
والارحام الطاهرة حتی اخرجنی بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط
و دیاربکری در خمیس گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال کنت انا و انت نوراً بین یدی الله قبل ان یخلق الله عز و جل آدم بالف عام یسبح ذلک النور و تسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله آدم القی ذلک النور فی صلبه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاهبطنا الله الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قذف بی فی النار فی صلب ابراهیم ثم لم یزل ینقلنا من الاصلاب الکریمة و الارحام الطاهرة حتی اخرجنی من ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط این روایت دلالت دارد بر آنکه نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبیح میکرد و بسبب تسبیح آن نور ملائکه تسبیح میکردند و چون نور علوی با نور نبوی متحد و متصل بوده و انفصال و انحیازی و انقسامی و انفرادی نداشته نور جناب امیر المومنین علیه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و سبب تسبیح ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و بدایت کفر و قهر و اله المولی بعد بینهما من الدهر برایشان و ملائکه مقربین و سبب اصلی تسبیح رب العالمین روا باشد هل هذا الا جور شدید و عسف عنید و حیف بعید و ظلم مدید وجه چهارم آنکه سابقاً شنیدی که حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال خلق الله تعالی ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا و رکعا قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم

قال

قال فمن ہولاء الخمسة الذین اراہم فی ہیئتی و صورتی قال
ہولاء خمسة من ولدک لولاہم ما خلقتک ہولاء خمسة
شققت لہم خمسة اسماء من اسمائی لولاہم ما خلقت الجنة
ولا النار ولا العرش ولا الکرسی ولا السماء ولا الارض ولا
الملائکة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وہذا محمد وانا العالی
وہذا علی وانا الفاطر وہذہ فاطمة وانا الاحسان وہذا الحسن
وانا المحسن وہذا الحسین آلیت بعزتی انہ لا یاتینی احد بمثقال
حبة من خردل من بغض احدہم الا ادخلتہ ناری ولا ابالی
یا آدم ہولاء صفوتی بہم انجیہم وبہم اہلکہم فاذا کان لک الی
حاجة فبہولاء توسل فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم نحن
سفینة النجاة من تعلق بہا نجی ومن حاد عنہا ہلک فمن
کان لہ الی اللہ حاجة فلیسال بنا اہل البیت ازین روایت
سراپا ہدایت ظاہر و واضح است کہ ہرگاہ حضرت آدم علیہ السلام
زیارت خمسۂ آل عبا علیہم الاف التحیة والثنا کہ اشباح نور درین
عرش بودند نمود و حق تعالی را سوال از ایشان کرد باری تعالی ارشاد
فرمود ہولاء خمسة من ولدک لولاہم ما خلقتک و در روایت
نطنزی کہ سابقاً مذکور شدہ وارد است کہ حضرت آدم ہرگاہ
سوال فرمود کہ آیا خلق کردہ خلقی را کہ او واجب باشد بسوی تو
از من حق تعالی بجواب سوال در مرتبۂ چہارم ارشاد فرمود نعم لولاہم

ارشاد نمودن حق تعالی بخطاب حضرت آدم علیہ السلام در حق خمسۂ آل عبا علیہم السلام ما خلقتک و چون آنحضرت اشباح نورانیۂ ایشان را زیارت نمود و سوال کرد حق تعالی را در ایشان

ماخلقتک پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم سبب اصلی ایجاد حضرت آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده وهذا غایة الشرف والعلاء ونهایة الفضل والسناء الذی یقصر عن ادراک کنهه الالباب الذکیة ویحسر عن الوصول الی واثله فضلا عن اقاصیه الافهام الزکیة وظاهرست که حضرات ثلثه ازین مرتبت شامخه و منزلت باذخه بمراحل شاسعه دور و از وصول این مجد باهر و فخر زاهر یقینا محروم و مهجور پس تقدیم شان بر آنحضرت اقبح ظلم و جور محظور نزد ارباب حدس و شعور هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور و نیز ازین روایت رادع شبهات اهل لجاج و ضلال عنت و ضحست که حق تعالی در حق خمسه آل عبا علیهم الاف التحیة والثنا فرموده هؤلاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم صفوه خلائق و موجب نجات و سبب استخلاص شان از مهالک بوائق و شدائد مضائق و موجب ثبات و قیام شان در مداحض مزالق بوده فکیف یجوز احد من اهل الاستبصار تقدم الثلثة الخائضین فی غمار الکفر برهة من الاعصار علی صفوة الخلق المنجی لهم من العطب والبوار المنقذ ایاهم من الشجب والتبار والصائن عن اقتحامهم فی الردی والخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا کان لک الی حاجة فبهولاء
توسل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام مامور بود باینکه
توسل نماید بخمسه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم
مدی اختلاف اللیل و النهار در قضای حاجات و اسعاف
مامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیه
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام
بکمال وضوح و ظهور متحقق شد فکیف یجوز تقدم
الثلثة المتهالکین علی الهلاک و التباب علی من
امر آدم علیه السلام بالتوسل الیه فی نجاح المطالب
و کشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی
بخمسه نجباء علیهم آلاف التحیة و الثنا توسل هم نموده و سوال
قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لاو اشرف
گردید ابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته
قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات اخبرنا احمد بن محمد بن
عبد الوهاب اجازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب ثنا محمد
بن عثمان قال حدثنی محمد بن سلیمان بن الحارث نا محمد بن علی بن
خلف العطار نا الحسین الاشقر نا عمرو بن ابی المقدام عن ابیه عن سعید
بن جبیر قال سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن الکلمات التی تلقیها آدم من ربه
فتاب علیه قال سئله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت

علی فتاب علیه و در روایت قطنری که سابقا گذشته وارد است فلما
اقترف الخطیئة قال یا رب اسألک بمحمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا الذی قال الله عز وجل فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور بتفسیر آیه
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم گفته
اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب
علیه قال سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین
الا تبت علی فتاب علیه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته
اخرج الدارقطنی وابن النجار عن ابن عباس رضی الله عنه
قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال
سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت
علی فتاب علیه و ملا معین در معارج النبوة در فصل
دوم در بشاراتی که تعلق بملائکه وانبیا علیهم السلام دارد
گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست امام
جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم
من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر
جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی

خبر مشتملی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد
تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت
سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی
آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرها
آن از زمرد اخضر در این قصر تختی بود از یاقوت احمر
سنگ کاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته
و در آن قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت
حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی
نهاده و دو گوشواره از لولو در گوشهای وی
در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از
غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت
در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را از
جنب آن فراموش ساخت پرسید یا رب ما هذه
الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا است دختر محمد مصطفی و آن تاج نور
بر سر او نمود ار پدر بزرگوار اوست علیه من الصلوة
افضلها و آن قلاده نور در گردن او
مثال شوهر علی مقدار او علی
کرم الله وجهه و آن دو گوشواره حسن و حسین

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمان بردار او
رضوان الله علیهما بعد از آن بر بالای سر نظر کرد
پنج در دید گشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت
ساخته بر بالای یک در نوشته بود انا المحمود
وهذا محمد و بر فرق در دیگر رقم زده بود انا
العلی الاعلی و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود
انا الفاطر و هذه فاطمة و بر عصابه روزن دیگر این کلمه
مرقوم ساخته بود که انا المحسن وهذا الحسن و بر ایوان پنجم این
ترکیب ثبت فرموده بود که منی الاحسان وهذا حسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی
گرامی را بخاطر میدار که روزی شاید بسته کار این کلمات محتاج
گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود
بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستعد گشته گفت
یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان
بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ان تغفر لی
وتقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
وحی آمد که ای آدم اگر از مجرمان تمامی ذریت خود را
خواست میکردی ببرکت این پنج همه مغفور میساختم
فذلک قوله فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه

وجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد برآنکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالنور انور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باهم متقدم بر وجود حضرت آدم بوده و تقدم هم تقدم نهایت طویل بوده زیراکه از روایت عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصبهانی و ابن المغازلی و دیلمی و عاصمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و علی بار داود الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی و محب طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی و محمد صدر عالم نقلا من هولاء الخمسة عن احمد و حموینی و محمود طابی درکزینی نقلا عن الاخطب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث و شیخ بن علی جعفری ظاهرست که این تقدم چهارده هزار سال بوده و از روایات خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آنرا نقل نموده واضح است که این تقدم چهل هزار سال بوده پس افضلیت آنجناب از جمیع خلائق علی العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحی القیوم لهدایة کل جهول ظلوم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت ظاهرست که افضل متعین ست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت بکفر ناشئا نمیتواند شد چیزاینکه مخاطب چراباوصف ظهور این ملازمت که اظهر از شمس ست دریافت آن ننموده ست و لنعم ما افاد ابن بطریق سقاه الله بر حمته الطیب حیث و اسکنه من الجنان فی روض نضیر انیق حیث قال فی العمدة بعد نقل هذا الخبر و غیره من الاخبار الواردة فی

بلا ارتیاب فلینظر فی ذلک ففیه کفایة ومقنع لمن تامّله بعین
الانصاف فما بعد بیان الخلافة بیان للمقتفی ولا مثل المقتدی دلیل
یستفاد ولا علم یستزاد فکونه معه علیهما السلام نوراً بین
یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام
یسبّحان الله تعالی مما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثلة او مداخلة
و دلالت تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بر افضلیت آنجناب از انبیا و غیر انبیا خود واضح است
که در حد ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و امثالش
و کابلی دل به تصدیق این حدیث نداده آنرا بجد و جهد تمام موضوع میگردانند
و بدیهی است که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام
بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آنجناب
واگر با وصف افضلیت دیگران نور آنجناب از قبل خلق شود عبث
بر او تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه قطعیات
یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بر حضرت آدم علیه السلام دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد و همچنین
تقدم خلق جناب امیر المومنین علیه السلام و مساوات آن با نور نبوی
بمقتضای تنصیص است دلالت صریحه بر افضلیت بر حضرت آدم و دیگر انبیا
علیهم السلام جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده بعینها
همان فضائل و محاسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد
و چون محتمل ست که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراء و لجاج و نهایت
مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیم نبویه
که راس فضائل و ینبوع محاسن و مبدأ مآثر و ماخذ مکارم و اجل مناقب است
بکوشند و با نکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین صلی
الله علیه وآله اجمعین خیره شوند و اظهار غایت خلاف و نهایت اعتساف و
وکالت اقصای وقاحت و جسارت و صفاقت و جلاعت بنوشند و در دین
و اسلام ظاهری راهم بسبب ابتلا بحب ثلثه و تنقص از فضائل علویه خرد شوند
لهذا ناچار در وجوه آتیه تصریحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نبهای معروفین موسومین بنهایت اعتماد
و اعتبار و محققین معروفین باقصای صدق اشتهار حواله خامه حقائق نگار
مینمایم **وجه ششم** آنکه علامه شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بن حماد
بن محسن بن عبدالله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف اطرائی آن و سعه شرح
آن گفته و اجمع ما حوته قصیدة من مآثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وخصائصه ومعجزاته وافصح ما اشارت الیه منظومة من
بدائع کمالاته صاغه صوغ التبر الاحمر ونظمه نظم الدر والجوهر

شرح قصیده همزیه از ابن حجر مکی

الشيخ الامام العارف الكامل الهمام المفنن المحقق البليغ الاديب المدقق
امام الشعراء واشعر العلماء وابلغ الفصحاء وافصح الحكماء الشيخ شرف الدين
ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن
هلال الصنهاجي كان احد ابويه من بوصير الصعيد والاخر من دلاص
فركبت النسبة منهما فقيل الدلاصيري ثم اشتهر بالبوصيري قيل ولعلها
بلد ابيه فغلبت عليه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه الامام ابو حيان
والامام اليعمري ابو الفتح بن سيد الناس محقق عصره العز بن جماعة
وغيرهم وتوفي سنة ست او سبع وتسعين وستمائة على ما قاله
المقريزي لكن صحح شيخ الاسلام العسقلاني انه توفي سنة اربع وتسعين
وكان من عجائب الدهر في النظم والنثر ولو لم يكن له الا قصيدته المشهورة
بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعيى الاطباء ففكر في
اعمال قصيدة يتشفع بها اليه صلى الله عليه وسلم وبه الى ربه
فانشأها فرآه ماسحا بيده الكريمة عليه فعوفي لوقته ثم لما
خرج من بيته لقيه رجل صالح فطلب منه سماعها فعجب اذ لم يخبر بها احدا
فقال سمعتها البارحة تنشد بين يديه صلى الله عليه وسلم وهو يتمايل
كتمايل القضيب فاعطاه اياها وقيل انه انشد مدحه بعد نظمها
فرأى النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقرأ عليه شيئا منها
فتفل في عينيه فبرئ لوقته لكفاه ذلك شرفا وتقدما
كيف وقد زادت شهرتها الى ان صارت الناس

جزاء لقوله ولو لم يكن له الا قصيدته المشهورة بالبردة

يتلد سونها في البيوت والمساجد كالقران وكان يعاني صناعة الكتابة على الحجارة وباشر بلبس الشراقية ثم ترك ذلك وصحب القطب ابا العباس المرسي رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه نحادت عليه بركته وساعده بحظه وهمته الى ان فاق اهل زمانه ورزقه الله من الشهرة والحظ ما لم يصل اليه احد من اقرانه فوجه الله ورضي عنه من قصيدته الهمزية المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المباني العجيبة الاوضاع البديعة المعاني العديمة النظير البديعة (بيان لما صاحبه ۱۲) التحرير اذ لم ينسج احد على منوالها ولا وصل الى حسنها وكمالها حتى الامام البرهان القيراطي المولود سنة ست وعشرين وسبعمائة والمتوفى سنة احدى وثمانين وسبعمائة فانه مع جلالته وتضلعه من العلوم النقلية والعقلية وتقدمه على اهل عصره في العلوم العربية والادبية لا سيما علم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعته وتمييز حلوه من مره وتهايته من بدايته اراد ان يحاكيها فما فاته السبب وانقطعت به الحيل عن ان يبلغ من معارضتها ادنى ارب وذلك لطلاوة نظمها وحلاوة نور سبكها وبلاغة جمعها وبراعة صنعها وامتلاء الخافقين بانوار جمالها واد حاض عاوى اهل الكتابين ببراهين جلالها فهي من نظائرها الآخذة بازمة العقول والجامعة بين المعقول والمنقول والحاوية لاكثر المعجزات والحاكية للشمائل الكريمة على سنن قطع اعناق افكار الشعراء

عن أن تسري إلى محاكاتها تلك المحكيات السالمة من عيوب الشعر
من حيث فن العروض كادخال عروض على اخرى وضرب على آخر ومن
حيث فن القوافي كالايطاء وهو تكرير لفظ القافية بمعناه قبل
سبعة ابيات قيل عشرة وكالاكفاء وهو اختلاف حرف الروي
والاقواء وهو اختلاف حركته لكنها وان شرحت وتعاورتها الافكار
فهي محتاجة الى شرح جامع ودستور مانع يجلو عرائس ابكارها
على منصات الالباب مع الاختصار ويظهر خفيات اسرارها ظهور
الشمس في رابعة النهار ويفتح مقفلات معمياتها عما قد يوجب القصور
والعثار وينبه على نفائس فوائدها وينوه بجلالة عرائس فرائدها
ويعرب عن غرائب تعقيدها ويفصح عن فنون بلاغتها وبدائع تأنقها
وتشييدها فاستخرت الله تعالى في شرح كذلك وان كنت لست
هنالك رجاء ان اندرج به في سلك خدمة جنابه صلى الله عليه وسلم
وان اطوق بسببه سوابغ مدحه ولحظه الاعظم مستعينا بالله
ومتوكلا عليه ومفوضا سائر اموري اليه وسائلا منه بدائع اللطف
وتتابع الخفي وتيسير هذا المطلب ونجاح هذا المأرب انه الجواد الكريم
الرؤف الرحيم وسميته المنح المكية في شرح الهمزية ثم بلغني ان الناظم
سماها ام القرى تشبيها لها بمكة بجامع الاحتواء بطريق التصريح
والايماء على اكثر المدائح النبوية وسميته افضل القرى لقراء ام القرى

و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیہ شرح قصیدہ ہمزیہ گفتہ و من ابلغ ما مدح

صلی الله علیه وسلم من النظم الرائق البدیع واحسن ما کشف عن کثیر من
شمائله من الوزن الفائق المنیع ما صاغه صوغ التبر الاحمر ونظمه
نظم الدر والجوهر الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المحقق البلیغ
الادیب المدقق امام الشعراء واشعر العلماء وبلیغ الفصحاء وافصح الکملاء
الشیخ شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید البوصیری من قصیدته
الهمزیة المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المعانی العجیبة الاوضاع
النظم البدیعة التحریر اذ لم ینسج علی منوالها ولا وصل الی حسنها وکمالها
احد وقد شرحت شروحا کثیرة فقد شرحها الامام الجوجری
وشرحها ابن قطیع المالکی والشمس الدلجی والشیخ ابو الفضل المالکی
والشیخ احمد بن عبدالحق السنباطی والعارف بالله تعالی السید مصطفی
البکری الصدیقی والشیخ الفاضل فرید عصره الامام ابن حجر الهیتمی المکی
وشرحه احسن شروحها وانفعها لکن رایت فیه طولا تتقاصر عنه
الهمم القاصرة فاحببت ان التقط منه بعض عبارات تتعلق بحل الفاظه
وتقربه للکمال وربما زدت علی عباراته بعض عبارات من تقریر
شیخنا الحفنی وسمیتها الفتوحات الاحمدیة بالمنح المحمدیة قال رحمه الله
انت مصباح کل فضل فما تصـ ـدر الا عن ضوئک الاضواء
وابن حجر مکی در شرح این شعر میگوید گفته انت ایها العلم المفرد الذی
لا تساوی بل لا تدانی مصباح ای سراج فهو مقتبس من قوله تعالی
وسراجا منیرا کل اسم موضوع لاستغراق افراد المنکر المضاف الیه

كما هنا والمعرّف المجموع نحو وكلهم آتيه يوم القيمة فردًا واجزاء المفرد
المعرف نحو يطبع الله على قلب كل متكبّر جبّار باضافة القلب الى متكبّر
اى على كل اجزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثمّ ان لم يكن
نعتا لنكرة ولا توكيدا لمعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت
الاضافة كما هنا وقطعها نحو وكلًّا ضربنا له الامثال واعلم انّها
حيث اضيفت لمنكر وجب في ضميرها مراعاة معناها نحو وكل شيء
فعلوه في الزبر وعلى كل ضامر يأتين او لمعرف جاز مراعاة لفظها في الافراد
والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته
وكل اتوه داخرين وانها حيث وقعت في حيّز النفي بان سبقتها اداته اى حرفه
او فعل منفي نحو ما جاء كل القوم وكل الدراهم لم اجد لم يتوجه
النفي الا الى سلب شمولها فيفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدلّ
الدليل على خلافه نحو والله لا يحبّ كل مختال فخور مفهومه اثبات
المحبّة لاحد الوصفين لكن لا نظر اليه للاجماع على تحريم الاختيال
والفخر مطلقا وحيث وقع النفي في حيّزها كقوله صلى الله عليه وسلم
في خبر ذي اليدين كل ذلك لم يكن توجّه النفي الى كل فرد فرد كذا
ذكره البيانيّون وانّما سقت هذا جميعه هنا لانه لنفاسته و
كثرة الاحتياج اليه مما ينبغي ان يستفاد ويحفظ فضل وكمال [illegible]
لغيرك في الوجود لانك الخليفة الاكبر الممدّ لكل موجود وشاهده
ما صحّ في خبر آدم فمن دونه تحت لوائي وخبر انما انا قاسم والله يعطي

وخبر

وخبر لو كان موسى حيًّا ما وسعه الّا اتباعي وخبر انّ ابراهيم قال انّما
كنت خليلاً من وراء وراء وآثر التشبيه بالسّراج على القمرين لانّه
يقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده ووجه
التشبيه انّ نوره صلّى الله عليه وسلّم يظهر الاشياء المعنوية كنور
البصائر ونور السّراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا ريب انّ المحسوس اظهر
من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبّه نوره صلّى الله عليه وسلّم
لكونه معقولاً بنور السّراج لكونه محسوسًا فلا ينافي ذلك انّ السّراج
دونه صلّى الله عليه وسلّم بلا نسبة ويمكن ان يكون من التشبيه المقلوب
كما في قوله تعالى افمن يخلق كمن لا يخلق واذا تقرّر انّ كمالات غيره المشبهة
بالاضواء مستمدة من كماله الذى هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك
ما يصدر اى يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء احدٍ مطلقا
الّا ضوئك فانت المخصوص بانّك الّذى يبرز عن ضوئك الّذى
اكرمك الله الاضواء كلّها من الآيات والمعجزات وسائر المزايا
والكرامات وان تأخّر وجودك عن جميع الانبياء عليهم السّلام
لانّ نور نبوّتك متقدّم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده
حديث عبد الرزّاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله
اخبرنى عن اوّل شيء خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر انّ الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنّة

ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی فلما اراد اللہ تعالی ان یخلق قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم ومن الثانی اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین ومن الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة باللہ ومن الثالث نور انسهم وهو التوحید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ الحدیث وصح حدیث اول ما خلق اللہ القلم وجاء باسانید متعددة ان الماء لم یخلق قبله شیء ولا ینافیان ما فی الاول فی نور نبینا علیه السلام لان الاولیة فی غیره نسبیة وفیه حقیقیة فلا تعارض وفی حدیث عن ابن القطان کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام وفی الخبر لما خلق اللہ تعالی آدم جعل ذلک النور فی ظهره وکان یلمع فی جبینه فیغلب علی سائر نوره الحدیث ازین عبارت ظاہرست کہ تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جمیع انبیا و ملائکہ و تمامی مخلوقات قطعًا و حتمًا ثابت و متحقق ست و بسبب ہمین تقدم جمیع اضواء آیات و معجزات و انوار سائر مزایا و کرامات صادر از نور جناب سرور کائنات علیہ وآلہ الاف التحیات والتسلیمات ست و چون نور جناب امیر المومنین علیہ السلام متحد با نور نبوی بودہ نور آنجناب ہم مصدر جمیع اضواء آیات و معجزات و سبب کل مزایا و کرامات برای ذوات قادسات انبیاء و مرسلین رب البریات باشد

یعنی جناب

پس چنانچه تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله باطل و ناجائز ست اگرچه آنکس از انبیا علیهم السلام باشد
همچنین تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جناب امیر المومنین که مصدر آیات
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشان ست جائز نباشد و هرگاه تقدم
و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر ذات
قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست
تیمیه و عدویه و امویه بر آنحضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات
احمدیه شرح قصیده همزیه گفته قوله انت مصباح کل فضل ظاهر التركيب
تشبیه النبی صلی الله علیه وسلم نفسه بالمصباح تشبیها بلیغا
ای انت کالمصباح وهو صحیح من حیث انه صلی الله علیه وسلم
تستمد منه الکمالات کما تستمد المصابیح من المصباح والمراد بالفضل
الکمال والشرف الذی وجد فی غیره وآثر التشبیه بالسراج علی القمرین
لانه یقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقی بعده ففیه
اشارة بلیغة الی ان خلفاءه صلی الله علیه وسلم المقتبسین من
نوره باقیة بعده علیه السلام کما ان السراج الحقیقی قد یوخذ منه
سراج غیره ثم ان السراج الاول یذهب ویبقی المصباح الذی اسرج منه
باقیا بعده وینتفع به وان ذهب المصباح الذی اوقد منه فکذلک
صلی الله علیه وسلم فان خلفاءه الذین استمدوا الانوار والمعارف
منه بقوا بعده وحصل بهم الانتفاع الکلی بعد ذهابه صلی الله علیه

وسلم الی ربه ویصح ان یکون المشبه بالمصباح نوره المعنوی ویکون فی
الکلام تقدیر ای نورک المعنوی کالمصباح ووجه التشبیه ان نوره صلی الله
علیه وسلم یظهر الاشیاء المعنویة کنور البصائر ونور السراج یظهر المحسوسة
کنور البصر ولا ریب ان المحسوس اظهر من المعقول من حیث هو معقول
فلذا شبه نوره صلی الله علیه وسلم لکونه معقولا بنور السراج لکونه
محسوسا فلا ینافی ذلک ان السراج دون نوره صلی الله علیه وسلم بل لا نسبة
واذا تقرر ان کمالات غیره المشبهة بالاضواء مستمدة من کماله الذی
هو الضوء الاعلی فبسبب ذلک ما یصدر الخ فقوله فما یصدر الفاء سببیة
وما نافیة ای ما یبرز فی الوجود ضوء ای کمال وشرف الا ان یکون ناشئا
وصادرا عن ضوئک ای شرفک وکمالک فانت المخصوص بانک الذی
یبرز عن ضوئک الذی اکرمک الله به الاضواء کلها من الایات والمعجزات
وسائر المزایا والکرامات وان تاخر وجودک عن جمیع الانبیاء لان
نور نبوتک متقدم علیهم بل وعلی جمیع المخلوقات وشاهده حدیث
عبد الرزاق بسنده عن جابر رضی الله عنه یا رسول الله اخبرنی
عن اول شیء خلقه الله قبل الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی
خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور یدور بالقدرة
حیث شاء الله تعالی ولم یکن فی ذلک الوقت لوح ولا قلم ولا جنة
ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جن ولا انس
فلما اراد الله ان یخلق الخلق قسم ذلک النور اربعة اقسام الحدیث

فقد

فقد علم ان المراد بضوئیہ کمالاتہ و صفاتہ و بالاضواء کمالات غیرہ
واطلاق الضوء علی صفات الکمال المعنویۃ استعارۃ تصریحیۃ
بجامع ان کلاً من الضوئین المعنوی والحسی یھدی الی المقصود وایضا
الکمالات الدینیۃ تنور الظاھر والباطن و بجامع الانتفاع فی کل
من المشبہ والمشبہ بہ اذ کل فضیلۃ کالعلم مثلاً لہ ضیاء و اشراق
یوصل الی الحق و یفرق بینہ و بین الباطل کما ان الضیاء یدرک
المطلوب و یفصل بین الاشیاء ودلالت این عبارت مثل دلالت عبارت
ابن حجر بر مطلوب ظاہر ست و بعد ثبوت اتحاد نور علوی با نور نبوی تقدم
اخیار بر نفس رسول مختار صلی اللہ علیہ و آلہ الاطہار باقرار ابن حجر مکی در شرح
ہمزیہ گفتہ تتباھی ای تتفاخر بک ای بوجودک العصر ای الازمنۃ
الطویلۃ من لدن آدم الی یوم القیمۃ وما بعدہ فکل عصر یفتخر علی العصر
الذی قبلہ لوجودک فیہ بکمال علی ما قبلہ ولو فی ضمن آبائک لکن
اعظمہا افتخاراً عصر بروزک الی ھذا العالم ثم عصر نشاتک ثم
عصر رضاعک فشق بطنک فتعبدک بحرا و غیرہ ثم عصر نبوتک
ثم عصر رسالتک ثم عصر دعائک الخلق الی اللہ ثم عصر اقبالھم
علیک ثم عصر معراجک ثم عصر ہجرتک ثم عصر جہادک ثم
عصر سرایاک و بعوثک ثم عصر فتوحک ثم عصر دخول الناس
فی دین اللہ افواجاً ثم عصر حجک ثم عصر اتباعک علی تفاوتھم
الی یوم القیمۃ کما دل علیہ الحدیث المشہور لا تزال طائفۃ من امتی الخ

بلیا لہا ...

فمزاياه تتزايد في كل عصر من اعصار حياته صلى الله عليه وسلم على
ما قبله وبحسب ذلك يكون افتخار ذلك العصر على غيره وكذلك
عصور اتباعه يتفاوت مراتبهم ومزاياهم المستمدة من مزاياه واعمالهم
المتضاعفة له تضاعفا يفوق الحصر لان كل عامل متضاعف له
صلى الله عليه وسلم بحسب عمله وكذلك كل واسطة بينه وبينه
لانه الدال للكل ومن دل على خير فله مثل اجر فاعله فكل فاعل بكل
حال يتضاعف له بحسب تضاعف من بعده ويتضاعف للنبي صلى الله
عليه وسلم بحسب تضاعف الجميع وهذا شيء يقصر عن ادراك كنهه العقل
ثم عصر مقامه المحمود وشفاعته العظمى في فصل القضاء ثم بقية
شفاعاته ثم عصر حوضه ثم عصر وسيلته التي يعطاها في الجنة
مما لا تدرك غايته ولا تحد نهايته فكل هذه العصور تفتخر به
بحسب ما يقع فيها من كماله لان الازمنة والامكنة تتشرف بشرف
من كان فيها وما يكون فيها من المزايا والكمالات ولذا قال
بعضهم ان ليلة مولده صلى الله عليه وسلم افضل من ليلة القدر
وهو صحيح لولا النص على خلافه على ان ليلة القدر من خصوصياته
فتفضيلها انما هو لاجله ايضا وتسمو اي تعلو وترتفع من سموت وسميت
كعلوت وعليت بك اي بتلبسها بك مرتبة علياء تانيث اعلى
بعدها في الوصف بالعلو مرتبة اخرى علياء اي اعلى منها اي لك
في كل عصر من العصور المذكورة مرتبة اعلى مما قبلها واعلى منها
ما بعدها

وجہ ششم از وجوہ دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام

استدلال بر افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بسبب تقدم نور آنحضرت بعبارات شرح قصیدۂ ہمزیہ متضمنہ اثبات افضلیت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از جمیع انبیا بسبب تقدم نور آنجناب

مابعدها وهكذا الى ما لا نهاية له منها ودليل تفاوت مراتبه
كما ذكر قوله تعالى وقل رب زدني علما ولا شك ان علومه ومعارفه
متزايدة متفاوتة الى ما لا نهاية له وقوله صلى الله عليه وسلم انه
ليغان على قلبي فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلي
هذا غين انوار لا غين اغيار اي لانه صلى الله عليه وسلم كان
دائم الترقي فكان كلما توالت انوار العلوم والمعارف على قلبه
ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فيه وراى ان ما قبلها دونها فيستغفر الله
تواضعا وطلبا للتزايد كماله وفي قول الناظم وتسمو الى آخره من المدح
ما لا يخفى عظيم وقعه لانه جعل تلك المراتب هي التي تسمو وترتفع
بها ولم يجر على ما هو المتبادر انه الذي يسمو ويرتفع بها لما هو الحق
انه تعالى خلقه في عالم الامر على اكمل كمال يمكن ان يوجد لمخلوق ثم ابرزه
في عالم الخلق متدرجا في تلك المراتب فتتشرف به لا يتشرف هو بها
لما علمت انه كامل قبلها فتامل ذلك فانه مهم دقيق غفل عنه
الشارح ازین عبارت ظاہرست کہ اعصار متقدمہ تفاخر میکردہ بجناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بسبب وجود آنحضرت در ضمن آبای آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و چون ظاہرست کہ حسب حدیث نور نور علوی متحد با نور نبوی
بودہ پس این اعصار تفاخر بجناب امیر المومنین علیہ السلام ہم کردہ باشد و این
هذا لفلان وفلان الممنوين دهورا بالكفر واطاعة الشيطان
شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیہ گفتہ قوله تتباهي بك العصور اي

تتفاخر بوجودك العصور ای الازمنة الطويلة من لدن آدم الی یوم القيمة

وما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذی قبله لوجودك فيه بكال

اعلى مما قبله ولو في ضمن ابائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الى

هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم

عصر تعبدك بحراء وهكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته

يفتخر كل متاخر منها على سابقه اذ المتاخر افضل مما قبله وكذلك

عصور امته من الصحابة الى آخر الزمان تتباهى وتتفاخر لكن السابق

يفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهده صلى الله عليه وسلم فكل

سابق افضل من المتاخر عنه وقوله وتسمو ای تعلو وترتفع وقوله

بك الباء سببية ای بسبب تلبسها بك وقربها منك وقوله علياء

فاعل تسمو وهو نعت لمحذوف ای مرتبة علياء وقوله بعدها

علياء جملة اسمية مستقلة نعت لعلياء الاولى ای لك في كل

عصر من العصور المذكورة رتبة اعلى مما قبلها واعلى منها ما بعدها

وهكذا الى ما لا نهاية له ودليل تفاوت مراتبه كما ذكر قوله صلى الله

عليه وسلم انه ليغان على قلبي فاستغفر الله قال العارف القطب

الشاذلی هذا غين انوار لا غين اغيار لانه صلى الله عليه وسلم

كان دائم الترقی فكان كلما توالت انوار العلوم والمعارف على قلبه

ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فيها ورای ان ما قبلها دونها فيستغفر الله

تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلبا للتزائد كما له

البوصیری تغمدہ اللہ بغفرانہ فی سبب انشاء ہذہ القصیدۃ انہ
قال کنت قد اصابنی خلط فالج ابطل نصفی فلم انتفع بنفسی ففکرت
فی ان اعمل قصیدۃ فی مدح النبی صلی اللہ علیہ وسلم استشفع بہا
الی اللہ عز وجل فانشأت ہذہ القصیدۃ المبارکۃ فنمت فرایت النبی
صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام انہ مسح علی بیدہ المبارکۃ فعوفیت
لوقتی فخرجت من بیتی اول النہار فلقینی بعض الفقراء فقال
یا سیدی ارید ان تعطینی القصیدۃ التی مدحت بہا النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ولم اکن اعلمت بہا احدا فقلت قد حصل عندی شیء منہا
وای قصیدۃ تریدہا فانی مدحت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقصائد
کثیرۃ فقال التی اولہا امن تذکر جیران بذی سلم فواللہ لقد
سمعتہا البارحۃ وہی تنشد بین یدی من صنفتہا فیہ ورایتہ
یتمایل کتمایل القضیب فاعطیتہ القصیدۃ فذہب وذکر ما جری
بینی وبینہ للناس فبلغت الصاحب بہاء الدین المعروف بابن حناء
وزیر الملک الظاہر قصتہا فاستنسخ القصیدۃ ونذر ان لا یسمعہا
الا حافیا مکشوف الراس وکان یحب سماعہا کثیرا ویتبرک بہا ہو
واہل بیتہ وراوا من برکاتہا امورا عظیمۃ فی دینہم ودنیاہم
ولقد اصاب سعد الدین الفارقی موقع الصاحب بہاء الدین
المذکور ہذا رمد شدید علی العمی فرای فی منامہ قائلا اما النبی علیہ
الصلوۃ والسلام او غیرہ یقول لہ امض الی الصاحب بہاء الدین

وخذ منه البردة واجعلها علی عینیك تفق باذن الله عز وجل
قال فنهض من ساعته وجاء الی الصاحب فقال له ما رأی فی نومه
فقال له الصاحب ما عندی شیء یقال له البردة وانما عندی مدایح النبی
صلی الله علیه وسلم انشاه البوصیری ونحن نستشفی بها فاخرجها
ووضعها سعد الدین علی عینیه وقرأت عنده وهو جالس
فعوفی من الرمد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بیت هی
فیه ولا سرق متاع وهی فی ضمنه ویستجاب الدعاء بعدها ببرکت
مدح بها علیه من الصلوات انماها فرحم الله ناظمها وقاریها
ومستمعها وشارحها ونفع بها جمیع المومنین والمومنات والمسلمین
والمسلمات وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین و ملا ابراهیم
بن ملا محمد بن عربشاه اسفراینی در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این قصیده
سعیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در براعت با علی علیین رسیده
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعید است که از کبار کتاب و نگار بوده
و دستور کافیان مهم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شده
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در استعلاج او را سعادت یار و بخت
بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار مصلح هر پریشان و زنگار
عالم بدار دین شعار ملجا هر سعادت مند از شمن خدا محمد مختار که تحیت بی نهایت
و درود بیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب اللیل والنهار
وآل و اصحاب او که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار اویند قصیده

تصنیف ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی شرح قصیده برده است

باین پرداخت ودر استشفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این فتوح باو [illegible]
روی نمود چون باتمام رسید آنحضرت علیه الصلوة والتحیة والسلام در منام
بر وی ظاهر شده دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اوّل صباح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته
واین قصیده هنوز از و طلب ننموده وگفت که قصیده که در مدح سید عالم
از کتم عدم بظهور رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیارست
کدام را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اوّل آن این مصراع ست
امن تذکر جیران بذی سلم بلی لقد سمعتها البارحة وهی تنشد
بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یتمایل تمایل الاغصان وآثار این قصیده
آن مقدار انتشار یافته که از اظهار مستغنی ست فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعداء
از منکر ونکیر ابراهیم بن محمد بن عربشاه الاسفرائنی نجاه الله تعالی ببرکة
هذه القصیدة من العدو الذی عاملی بقصد قتل او چون سیل بهر جانب
روان گردیدند و منفذ هم یافتن او بهر طرف دوان واو در نهایت بیکسی و غایت
بی فریاد رسی متوکل بحضرت متفضل و به نبی هاشمی متوسل در کنجی مخفی و معتزل
که ناگاه این قصیده مضطر پناه مساعدت نموده همدم او شد عزیزی که
دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل الله بود معاونت او بانواع باین
درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجزی باید نمود
که عامه را نافع باشد و خاصه را شافع بمقتضای اشارت واستشمام
بشارت علی الفور مسارعت نمود بدین امید که از هر کسی بنفعی تواند رسید

واز لذت مقاصد او تتمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و بحث تحقیق گردد
که شرحی در خور او طرح شود انه ولی التوفیق انتهی و هرگاه اینهمه دریافتی پس بدانکه
بوصیری در قصیده برده می فرماید ع وکل آی اتی الرسل الکرام بها فانما
اتصلت من نوره بهم فاضل رومی در تاج الدره در شرح این بیت گفته
یقول وکل معجز من المعجزات التی جاء بها المرسلون علیهم السلام
الی قومهم وسائر الایات الدالة علی کمال فضلهم وصدق مقالهم
من العلم والحکمة فیهم فانها ما اتصلت بهم وما وصلت الیهم الا من
نوره الذی هو اول کل نور ومبدأه صلی الله علیه وسلم لقوله علیه الصلوة
والسلام اول ما خلق الله نوری ولاشك ان الانبیاء والرسل علیهم
السلام کلهم مخلوقون من نور واحد وهو نور نبینا صلی الله علیه
وسلم فانوارهم شعب منه وفروع له وهو نور الانوار وشمس الاقمار
ازین عبارت ظاهرست که جمیع معجزات قاهره وسائر آیات باهره که دلالت
بر کمال فضل وصدق مقالات وحقیت علم وحکمت انبیا علیهم السلام می کرد
وآنرا بسوی قوم خود آورده اند بایشان متصل وحاصل نشده مگر از نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که این نور اول هر نور ومبدأ آن بود وحدیث
اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد وشکی نیست درین معنی
که جمیع انبیا ورسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد اند که آن نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم ست پس انوار ایشان شعب وفروع این نور است وآن نور
نور الانوار وشمس الاقمارست وچون اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام